

ویرایش دوم بهار ۱۳۹۷  
خورشیدی

# جامعه شناسی جنایی

کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی

دکتر کریم صالحی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد

# «دیگر عدالت چشم بسته و شمشیر به دست مطرح نیست بلکه صحبت از انسانی است که با چشمان باز و قلبی پر از مهر عمل می‌کند»<sup>۱</sup>

## مقدمه

ارتکاب جرم به عنوان کنشی ناقض نظم اجتماعی، پدیده‌ای معمول تمام جوامع و تمام اعصار بوده و خواهد بود. جامعه‌شناسان بزرگی چون انریکو فری و امیل دورکیم این ادعا را مطرح و اثبات کرده‌اند. از این رو بررسی جرم به عنوان پدیده‌ای چند بعدی که با علوم طبیعی چون زیست‌شناسی، پزشکی، روانپزشکی و با علوم اجتماعی چون جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست ارتباطی تنگاتنگ دارد. نیازمند مطالعه عمیق و گذر از رو بنا و ظواهر و ورود به ذات و گوهر امور است. که گذر از رو بنا به زیر بنا «تمایل طبیعی و نشان آزادگی کسانی است که از فرمانبرداری کسل و دلزده شده و میل جلوداری و فرماندهی دارند و می‌خواهند عدالت مطلوب خود را جستجو کنند. اگر در دوران گذشته فضیلت در این بود که بهتر اطاعت کنند و به درک مقصود فرمانده و قانونگذار نزدیکتر شوند. امروز عنان کشیده‌اند تا از کاروان بگذرند و به سرزمین نا شناخته قدم نهند. بی‌گمان پیشی گرفتن و شتاب و گام نهادن در سنگلاخ‌ها، با خطر لغزش و انحراف نیز همراه است، ولی لذت کشف و ابداع به غم این خطای ناخواسته می‌ارزد و غبنی و حسرتی به بار نمی‌آورد»<sup>۲</sup>

جامعه‌شناسی جنایی یا بررسی علمی پدیده مجرمانه از منظر محیطی، با این نگاه امری ضروری برای اجتماع و در راستای حمایت از همزیستی مسالمت‌آمیز، به عنوان مهمترین هدف تشکیل جوامع، تلقی می‌شود.

مردمان امروز دیگر فرشته چشم بسته عدالت، را نمی‌پرستند. بلکه با دست خود چشمان فرشته را بر واقعیات موجود جامعه خود باز خواهند کرد. بدین خاطر جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی جنایی رسالتی خطیر را بردوش دارند. جزوه حاضر در حد اقلی به این مهم پرداخته است.

این جزوه ترکیبی است از جزوات جامعه‌شناسی جنایی و جامعه‌شناسی کیفری استاد بزرگ جرم‌شناسی ایران آقای دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی و مطالبی از رساله دکتری اینجانب با عنوان «پیشگیری مدرسه محور از بزهکاری» با تاکید بر این امر که اهم و اکثر مطالب مربوط به مبانی نظری

۱- نقل از گزارش استاد حسن افشار به ششمین کنگره بین‌المللی حقوق تطبیقی ۱ آرماد ۱۳۴۱ خورشیدی.

۲- دکتر ناصر کاتوزیان، دیباچه مبانی تفسیر حقوقی، دکتر حسن جعفری تبار، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ نخست، ۱۳۸۳، صص ۹-۱۰.

از جزوات استاد بزرگوار نقل شده است. در پایان نیز خالی از لطف نیست که مقاله آقای دکتر سریع القلم در

خصوص بررسی سبک زندگی ایرانیان که بی ارتباط با جزوه حاضر نیست آورده شود.<sup>۱</sup> **صالحی** - اردیبهشت ۹۷  
خورشیدی

۱- مقاله ای که در پی خواهد آمد مصاحبه آقای دکتر محمود سریع القلم با خبرگزاری مهر است.

### واقعیتی تلخ درباره سبک زندگی ایرانی

"محمود سریع القلم" استاد دانشگاه شهید بهشتی در گفتگوی مشروح با گروه دین و اندیشه خبرگزاری مهر به بررسی سبک زندگی معطوف به توسعه یافتگی پرداخت و سبک کنونی زندگی ایرانی را نقادی و راهکارهای پیشنهادی خود برای اصلاح آن را مطرح ساخت. دغدغه پیشرفت و توسعه یافتگی در آثار و آرای دکتر محمود سریع القلم برجسته است. اگر مخاطب آشنایی با سیر فکری این استاد علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی تهران داشته باشد درمی یابد که دغدغه سریع القلم توسعه یافتگی و طرح اصول ثابت آن با مطالعات مقایسه ای است. کتابهای "عقلانیت و توسعه یافتگی ایران"، "فرهنگ سیاسی ایران" و "اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار" از جمله آثار وی در واقع این سیر را مورد بررسی قرار می دهند. در حال حاضر، کتاب "عقلانیت و توسعه یافتگی ایران" به چاپ نهم و کتاب "اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار" به چاپ پنجم رسیده است.

#### مادیات و خودخواهی کانونهای سبک زندگی ما شده است

بر اساس تجربه ای که در مشاهدات بین المللی از جوامعی چون ترکیه، مالزی، کشورهای عربی و اروپایی داشته ام اولین وجه مقایسه ای که می توان در خصوص سبک زندگی ایرانی و همه این کشورها در نظر گرفت و البته بر خلاف ادعاهایی که عموماً در میان ما وجود دارد این است که میانگین ایرانی خیلی دنیا دوست است. علاقه عمیقی به دنیا و مال دنیا دارد ولی هنرمندانه و با ادا و ظاهرسازی آنرا استتار می کند. از این دنیا هم، پول، لوازم زندگی، نمایش خانه، ویلا و اتومبیل به دیگران سهم مهمی از دنیادوستی ایرانی دارد. در مقایسه، یک دانمارکی برای نقاشی، موزه، هنر، کتاب، آخرین رمانها، کنسرت، تئاتر، دوستان فرهنگی، کشف کشورها و فرهنگهای دیگر، جا باز می کند. در سبد کالاهای میانگین ایرانی، این موارد تقریباً تعطیل است. کافی است صورت آرام و خوش رنگ یک شهروند معمولی ترکیه را با یک ایرانی مضطرب و همیشه در حال پول جمع کردن مقایسه کنید.

#### ظاهر و باطن میانگین ایرانی بالای ۵۰ درصد شکاف دارد

این یک پارادوکس است چرا که در جامعه ای زندگی می کنیم که مباحث دینی و اخلاقی در آن سهم مهمی از تبلیغات و آموزش را دارد. برای نمونه این مباحث توسط رسانه ها، از طریق فضای عمومی، از طریق آموزش و از طریق کتب مذهبی طرح و عنوان می شود و آموزش معنوی و دینی جایگاه زیادی دارد اما این بعد دینی به نظر می رسد بیشتر بعدی ذهنی است. یعنی یک مداری در ذهن میانگین ایرانی هست که ارتباط بسیار محدودی با عمل فرد ایرانی دارد. نکته دوم این است که بخشی از فرهنگ ما تکرار آموزه های اخلاقی و دینی است. یعنی شما اگر در طول یک روز هزار نفر ایرانی را نمونه انتخاب کنید مشاهده خواهید کرد که آنها خیلی تذکر می دهند و نکات اخلاقی را مورد اشاره قرار می دهند و واژگان دینی، معنوی و اخلاقی زیادی را به کار می برند. واژگانی مانند انسانیت، خدا، پیغمبر، پاکی، وجدان، محبت، صداقت، شرافت، راستگویی و وظیفه دائماً مورد استفاده ماست، اما پرسش اینجاست که انعکاس این واژه ها در زندگی و عمل ما چیست؟ نیم کره ذهنی ما با نیم کره عملی ما تقریباً هیچ ارتباطی با هم ندارند.

نکته ای که حالت معماگونه دارد این است که دایره ذهنی اخلاقی و دایره بیان اخلاقی چه ارتباطی با عمل اجتماعی ما دارد؟

من در منطقه نیاوران تهران به راننده اتومبیلی که سوبله (و نه دوبله) ایستاده بود با زبان خیلی ملایمی گفتم لطف می‌کنید قدری جلوتر پارک کنید چون ترافیک سنگینی در نتیجه توقف شما ایجاد شده است. پاسخ ایشان این بود که من هر کاری دوست داشته باشم می‌کنم. در اعتراض شهروند دیگری، وی گفت زیاد حرف بزنید شما را مجاله می‌کنم بعد می‌اندازم در جوب. در مورد جملات این راننده متخلف، می‌توان تحقیقات گسترده‌ای درباره فرهنگ خودخواهانه ایرانی انجام داد.

### انعکاس اخلاق و معنویت و انسانیت در زندگی و عمل ما بسیار محدود است

در اینجا قصد این است که رابطه بین ذهن و عمل را در خصوص سبک زندگی مورد بررسی قرار دهیم. تحقیقاً هیچ ملتی در دنیا به اندازه ایرانی‌ها از اخلاق و معنویت و انسانیت صحبت نمی‌کند، اما انعکاس این در زندگی و عمل ما بسیار محدود است. این اولین نقدی است که به زندگی ایرانی وارد است که چرا اینقدر ظاهر اخلاقی و معنوی دارد، ولی باطن مادی. بعضی رسانه‌ها که به اروپایی‌ها حمله می‌کنند و می‌گویند آنها مادی هستند، مفید خواهد بود اگر بروند در میان آنها زندگی کنند و بعد منصفانه قضاوت کنند که ما مصرف‌گراتر هستیم یا آنها. ما به پول و جمع کردن مال دنیا و مقام و منصب وابسته‌تر هستیم یا آنها؟ بنابراین، اینگونه باید تبیین کنیم که مادیات در سبک زندگی ایرانی جایگاه بسیار قانونی دارد. جمع کردن پول و امکانات و داشتن سمت و منصب برای میانگین ایرانی بسیار مهم و بلکه تمام زندگی است.

### خوشبختی را با راحتی اشتباه گرفته‌ایم

کم می‌شناسم افرادی را که حتی اگر به پول و امکانات هم می‌رسند از آن برای بهره‌برداری بهینه از زندگی استفاده نکنند. به جای ارتقاء کیفیت زندگی، مصرف‌گراتر می‌شوند. به نظر می‌رسد بسیاری از ما، خوشبختی را با راحتی اشتباه گرفته‌ایم و فکر می‌کنیم تجملات یعنی ایده‌آلهای زندگی. بسیاری از ما، هدفی بالاتر از تأمین غرایز اولیه نداریم. خلق کنیم؛ تولید کنیم؛ کار به جا ماندنی انجام دهیم؛ چنین افرادی در اقلیت محض هستند.

یک دلیل مهم علاقه ما به دارایی و مادیات برای نمایش به دیگران و فخرفروشی است. از یک نفر که مدتی قبل در منطقه فرشته تهران قتلی را مرتکب شده بود پرسیدند که چرا این کار را انجام دادید گفته بود که مقتول پولش را خیلی به رخ من می‌کشید. شاید فرهنگی که ۴۵ سال پیش در مناطق فرودست تهران حاکم بود الان در منطقه فرشته تهران می‌بینید. یعنی قتل، درگیری‌ها و نزاعهای خیابانی در تهران به خاطر فخرفروشی و مسائل غریزی و مادیات است.

از اینرو، این سبک زندگی ایرانی که به شدت علاقمند است پول جمع کند و به خصوص در این هشت سال گذشته از هر وسیله‌ای استفاده کند تا به امکانات و مال برسد زندگی را بسیار دچار تنش می‌کند و اضطراب‌آور است. بعد افراد دنبال این هستند که آنچه را که به دست آورده‌اند حالا چگونه باید حفظ کنند.

این نکات را نمی‌شد بیان کرد اگر وجه مقایسه‌ای وجود نداشت. یعنی اگر یک نفر صرفاً از دریچه فرهنگ داخلی ایران به این مسائل نگاه کند ممکن است آنها را روندهای طبیعی و عادی در جامعه ایرانی تلقی کند. اما در کشوری مثل ترکیه و مالزی دیده می‌شود که بخش مهمی از رسیدن به ثروت برای این است که افراد هدفی در زندگی دارند و می‌خواهند کالایی را خلق و خط تولیدی را راه‌اندازی کنند و می‌خواهند چه به صورت محلی و چه بین المللی رقابت کنند و به طور خلاصه می‌خواهند کار مفیدی انجام دهند. یعنی فضای جامعه برای تولید ثروت و پول و برای یک نوع خلاقیت و نوآوری و افزایش ثروت ملی است. در این بحث مثال آلمان را نمی‌زنم بلکه مثال ترکیه و مالزی را می‌زنم. الان خانواده‌هایی که در ترکیه صاحب ثروت شده‌اند بعضاً نزدیک یک قرن کار و تلاش و فعالیت کرده‌اند و با فکر و زحمت به این جایگاه رسیده‌اند و در سطح ملی و بین‌المللی رقابت کرده‌اند تا نتوانسته‌اند به این سطح از ثروت برسند.

### میانگین ایرانی فردی کوتاه مدت است

سبک زندگی ایرانی تا زمانی که تلقی منطقی از پول و امکانات پیدا نکند اصلاح نمی‌شود. بخشی از این مسأله به این برمی‌گردد که ما می‌ترسیم و زندگی را کوتاه مدت می‌بینیم و عموماً در یک قرن و نیم گذشته در فضاهای بی ثباتی زندگی کرده‌ایم. لذا افراد به دنبال این هستند که نهایت بهره‌برداری را در زمانهای کوتاه انجام دهند و حرصی که برای سریع به دست آوردن پول دارند فروبشانند. البته این



مسایل ریشه‌های طبقاتی هم دارد. فردی را می‌شناسم که سال ۱۳۷۰ راننده تاکسی بوده و هم اکنون با رانت، زد و بند و اجحاف به حقوق دیگران به ثروت دهها میلیاردی رسیده است. او را تشویق کردم به حج بروم و آسیا، آفریقا و اروپا را کشف کند. جواب داد که دو کارخانه باید راه‌اندازی کند شاید در هفتاد سالگی فرصت این کارها فراهم شود. کسی که قبلاً در فقر و محرومیت زندگی کرده الان از فرایند ناسالم پول درآوردن در این جامعه به وجد آمده و معنای دیگری برای زندگی قایل نیست. کتاب خواندن و به موزه رفتن برای او مسخره است. رشد قوای فکری و معنوی برای او وقت تلف کردن است. به صورت این شخص با این ثروت نگاه کنید فکر می‌کنید کارگر معدن است. این صورت را مقایسه کنید با مردم و کارآفرینان عادی جامعه ما که با زندگی معمولی، امیدوار و شاداب و سلامتی روانی دارند. بسیار جالب خواهد بود ما حتی در میان مجریان مملکت، ۵ نفر پیدا کنیم که خوش رنگ و خوش پوست باشند. صورت انسان، انعکاس آرامش، سلامتی روانی و روحی اوست. پول و سمت به طور باور نکردنی برای میانگین ایرانی قداست پیدا کرده و معما این است که این در جامعه‌ای است که می‌خواهد الهام‌بخش دیگر مسلمانان باشد!

### سهم خوشگذرانی و تفریح در زندگی ایرانی در مقایسه با اروپایی‌ها بالاست

نقد سوم بر سبک زندگی ایرانی این است که در مقایسه با ملتهای دیگر سهم تفریح و خوشگذرانی و دور هم جمع شدنهای متعدد و طولانی بسیار بالاست. همه ملتها دنبال خوشگذرانی و تفریح هستند اما سهم خوشگذرانی و تفریح در زندگی ایرانی افراطی است. اخلاق، معنویت و حرفهای دلچسب به عنوان پوششی است بر آنچه ما در باطن انجام می‌دهیم. باید توجه داشت که سرنوشت هر ملتی با روحیه اکثریت آن ملت رقم می‌خورد.

صحبت من این نیست که همه ایرانیان این ویژگی‌ها را دارند ولی اکثریت آنها چه در داخل و چه در خارج این خصایص را دارند. برای همین تاریخ، فرهنگ و زندگی ما به شدت سینوسی و نوسانی است. یکبار یک فرد ثروتمند هلندی را ملاقات کردم که عمده درآمد خود را صرف امور خیریه می‌کرد. وی در یک آپارتمان نسبتاً متوسطی زندگی می‌کرد و معتقد بود از این فرصتی که در اختیار دارد و از این امکاناتی که به دست آورده باید کار مفید اجتماعی انجام بدهد.

### سبک زندگی ما به شدت خودمحور است

نقد چهارم اینکه سبک زندگی ما به شدت خودمحور است. ما بیشتر به دنبال حریم فردی خود هستیم و به آن حریم بیشتر توجه داریم. زیرا اگر کسی اجتماعی فکر کند بسیاری از کارها را انجام نمی‌دهد. اگر من اجتماعی فکر کنم هیچ وقت از اتومبیل آشغال به بیرون نمی‌اندازم؛ اگر من اجتماعی فکر کنم هیچ وقت اتومبیل خود را دوبله پارک نمی‌کنم؛ اگر من اجتماعی فکر کنم هیچ وقت زمینه‌های آزار و اذیت همسایگان خود را فراهم نمی‌کنم. در یک مجتمع آپارتمانی، یکی از دوستان می‌گفت همسایه‌ای معتقد بود حتی ساعت دو نصف شب صدای بلند موسیقی پخش کند به کسی مربوط نیست. هر کاری که دوست داشته باشد و خانواده‌اش علاقمند باشند با هر سر و صدا و مزاحمتی حریم آپارتمان ایشان است. این درصداً قابل توجهی از توحش است که با زندگی انسانی و مدنی ناسازگار است. من حتی متغیرهای اخلاقی و دینی را در این قضاوت دخالت نمی‌دهم چون فرد اخلاقی و دینی بالاتر از فرد مدنی است. خاطرم هست در دهه ۱۳۵۰ در دوره نوجوانی، همسایه نمازخوانی داشتیم که با نوک پا در کوچه راه می‌رفت و معتقد بود ممکن است صدای کفش باعث ناراحتی همسایه‌ها شود.

### به گونه‌ای تربیت می‌شویم که نگاهمان اجتماعی نیست

به طور کلی ما به گونه‌ای در خانواده، مدرسه و جامعه تربیت می‌شویم که نگاهمان نگاه اجتماعی نیست؛ نگاهمان نگاه عمومی نیست. به عنوان مثال در حال حاضر و در شهر تهران شهرداری همه جا تبلیغ کرده که ما از شهروندان خواهش می‌کنیم کمتر آشغال تولید کنند. چون ما ظاهراً در دنیا جزو شهروندانی هستیم که استعداد بالایی در تولید زباله دارند. اگر ما خارج از منافع شخصی فکر کنیم، جامعه و

انسانهای دیگر هم برای ما اهمیت پیدا می‌کنند. عجیب بسیاری از افراد، خارج از خود و منافع خود به حقوق انسانهای دیگر بی‌تفاوت شده‌اند.

ما ایرانی‌ها یک ظاهری داریم و یک باطنی. این در حالی است که فرد ژاپنی و آلمانی و ترکیه‌ای یک کاراکتر و شخصیت بیشتر ندارد. اما ما به عنوان یک ایرانی یک ظاهری داریم که خود را موجه معرفی می‌کنیم و حرفهای بسیار زیبایی می‌زنیم و از قضا بخش مهمی از حرفهای ما نیز اخلاقی و معنوی و در مذمت دنیا است اما سبک زندگی ما به شدت خودمحور و مادی است و به دنبال جمع‌آوری پول و حفاظت از حریمهای فردی خود هستیم.

### هنوز کشور و جامعه به معنای علمی کلمه نداریم

بر این اساس است که معتقدم در این جغرافیایی که ما زندگی می‌کنیم هنوز دو مفهوم در میان ما شکل نگرفته است. یکی اینکه ما هنوز کشور نداریم و دیگر اینکه ما هنوز جامعه نداریم. ما عده‌ای هستیم که با سنن و خلیقات مشترک در جغرافیایی زندگی می‌کنیم. در علم جامعه‌شناسی، جامعه اینگونه تعریف می‌شود که عده‌ای در آن دارای اهداف مشترک و جهت‌گیری مشترک هستند. ما هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم. شاید یک دلیل این باشد که ما امپراتوری بوده ایم. بر این اساس معتقد هستم که ما هنوز کشور-ملت نشده‌ایم. البته ملت هستیم؛ ما ایرانی هستیم و با زبان فارسی صحبت می‌کنیم و دارای ادبیات غنی و تاریخ کهن و سرزمین گسترده هستیم. اینها همه شاخصهای یک ملت است. اما ما کشور-ملت نیستیم؛ چینی‌ها هستند، اما ما هنوز نیستیم؛ ژاپنی‌ها هستند و ما نیستیم. اگر ما کشور بودیم و جامعه داشتیم، حتماً کسی از بیت‌المال اختلاس نمی‌کرد و راضی نمی‌شد از طریق تلفن، رانت و ارتباطات به ثروت برسد چون تعهد و وفاداری به کشور داشت و از مردم خجالت می‌کشید. آیا یک آلمانی این کار را می‌کند؟ قبل از اینکه از قانون بترسد به احترام کشور و هموطنانش این کار را نمی‌کند. دوستان بسیاری در بخش خصوصی دارم که حاضر نشده‌اند پروژه‌های بزرگی را قبول کنند چون نخواسته‌اند رشوه و کمسیون پرداخت کنند. اینگونه افراد برای خود احترام قایل‌اند و مانند عالی‌نسب‌ها، خسروشاهی‌ها، خیامی‌ها و ایروانی‌ها، برای کشور، جامعه و شخص خودشان احترام قایل‌اند. البته این گونه افراد از اصالت خانوادگی برخوردارند و تازه به دوران رسیده نیستند. وقتی کسی در فقر مطلق بزرگ شده و هم اکنون صاحب منصب شده، عموماً این گونه افراد دیگر کسی را بنده نیستند و از فرصت به دست آمده نهایت استفاده نامشروع را می‌کنند. کشور، جامعه، دین و اخلاق برای آنها در عمل تعطیل است و صرفاً تزئینات سخنرانی است.

بنابراین وقتی ما می‌خواهیم سبک زندگی را نقد کنیم در مقایسه با یک سری الگوها و ملاکها باید این کار را انجام دهیم. پرسش این است که آیا مجموعه فعالیت‌هایی که ما ایرانی‌ها انجام می‌دهیم تبدیل به سرمایه اجتماعی، ثروت ملی و پرستیژ جهانی می‌شود یا نه؟ آن موقع می‌توانیم بگوییم سبک زندگی کارآمدی داریم و نتیجه داده است و توانسته این متغیرها را به صورت کمی و کیفی افزایش بدهد. هر کدام از ما می‌تواند بر اساس وجدان خود به اینها پاسخ بدهد.

اگر به طور خلاصه بخواهیم بگوییم سبک زندگی ما دارای این ضعف جدی است که خیلی خودمحور بار می‌آیم که برای تبیین این نکته مثالهای فراوانی نیز وجود دارد. یکی از دوستان من که مطالعات اجتماعی انجام می‌دهد به من گفت که آموزش مدنی در مرکز و جنوب شهر تهران به مراتب موفق‌تر از شمال شهر تهران است. این فرد مطرح می‌کرد که اگر در یکی از مراکز جنوب و مرکز شهر تهران جلسه‌ای برای بهبود فرهنگ آپارتمان‌نشینی در محله‌ای برگزار شود جمعیت زیادی برای شنیدن این بحث حضور خواهند داشت. در حالی که در شمال شهر تهران به خاطر اینکه افراد پول دارند احساس بی‌نیازی به فرهنگ مدنی می‌کنند. یعنی برای نمونه کسی که ماشین ۲۰۰ میلیون تومانی سوار می‌شود احساس می‌کند به آموزش نیازی ندارد چون پول دارد. البته اگر کسی با زحمت و تلاش خود، اتومبیل پانصد میلیون تومانی هم سوار شود هیچ اشکالی ندارد. چنین فردی، حتماً تربیت و مدنیت هم دارد.

رانت باعث به هم ریختگی طبقاتی و اجتماعی در جامعه شده است

بر خلاف کشورهای صنعتی و یا ملتهایی چون ترکیه و مالزی و یا حتی ملتهای منطقه حاشیه خلیج فارس که بسیار مدنی شده‌اند، ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که آنهایی که بر اساس رانت، ارتباطات و تلفن صاحب امکانات و پول شده‌اند از مدنیت بسیار پایین‌تری برخوردارند. اصطلاحاً در فرهنگ ما به این افراد "تازه به دوران رسیده‌ها" گفته می‌شود. این پدیده نشان از "به هم ریختگی طبقاتی" در جامعه ماست. در سالهای گذشته شاهد هستیم که یک دفعه در جامعه ما طبقه‌ای به وجود آمد که عمدتاً از طریق رانت صاحب ثروت شدند. البته این یک پشتوانه علمی هم دارد. هر فردی در هر سمت و جایگاهی که قرار دارد اگر یک دفعه حالت جهشی پیدا کند حتماً نوعی نارسایی رفتاری در او پدیدار می‌شود. برای نمونه آیا می‌توانیم تصور کنیم که یک طلبه ۱۵ ساله مرجع تقلید بشود! چرا در دانشگاه عنوان می‌شود که حداقل باید ۲۰ سال بگذرد تا فردی استاد تمام بشود می‌شد به همه در همان سال اول استاد تمامی اعطا کرد! اخذ این عناوین و درجات مرحله به مرحله است. آیا می‌شود پزشکی را که یک سال طبابت کرده با پزشکی که ۲۰ سال طبابت کرده یکی دانست؟! آیا می‌توانیم تصور کنیم که فردی که در سه سال گذشته با حقوق ماهیانه معادل یک میلیون تومان زندگی می‌کرده حالا گردش مالی او در یک سال برای نمونه ۶۰۰ میلیارد تومان است. از این تعداد در جامعه بسیار داریم. برای رسیدن به این درجات و مقامات باید زحمت کشید. البته من از معتقدان جدی به تولید ثروت فردی و ملی هستم اما با فکر، زحمت و رقابت. ما در گذشته از اینگونه افراد داشته‌ایم و هنوز هم اقلیتی با کار و زحمت، فعالیت خصوصی می‌کنند اما افراد فراوانی هم در دستگاههای اجرایی داریم که با ارتباطات، بیت‌المال را بلعیده‌اند و به واسطه رسانه‌های فلج و عملکرد ناچیز نهادهای نظارتی، موفق هم بوده‌اند. نقدینگی کشور در سال ۱۳۸۴، ۶۹۰۰۰ میلیارد تومان بود که هم اکنون به ۴۱۰۰۰۰ میلیارد تومان رسیده و در همین مدت، درآمد نفت کشور، ۶۵ درصد درآمد کل نفت از زمان مظفرالدین شاه (۱۰۸ سال پیش) تاکنون بوده است. آیا این امکانات کم نظیر به ارتقاء استاندارد زندگی میانگین ایرانی، عزت ملی، ساختار عمرانی و جایگاه ویژه در منطقه تبدیل شده است؟ به همین دلیل باید این اصل مقدس سیاسی و اقتصادی را که تجربه چند صد ساله بشری هست از طلا گرفت که حکمرانان یک کشور باید از طبقه متوسط باشند.

بر این اساس یک به هم ریختگی اجتماعی و طبقاتی در جامعه به وجود آمده که پیامدهای آن به ویژه در کلان شهرها قابل مشاهده است. از بسیاری از افراد فرهنگی در دنیا شنیده‌ام که ایرانی‌ها از جهت ادب در میان ملتهای جهان زبانزد بوده‌اند. تهران متأسفانه در حال حاضر به یکی از شهرهایی تبدیل شده که ادب و تربیت در آن در حداقل ممکن خود قرار دارد. این موضوع به دلیل به هم ریختگی طبقات اجتماعی و فقدان آموزش مدنی در این شهر است. ممکن است بعضی مجریان به این نقد من، خرده بگیرند. به نظرم دلیلش این است که رابطه آنها با جامعه، حالت رسمی و مملو از تعارفات رایج ایرانی است. برای من که در شهر تهران رفت و آمد دارم و با جامعه سروکار دارم، بی‌ادبی به یک اصل در شهر تهران تبدیل شده است

## مفهوم جامعه‌شناسی جنایی<sup>۱</sup>

جامعه‌شناسی جرم یا جامعه‌شناسی جنایی<sup>۲</sup> شاخه‌ای تخصصی از جرم‌شناسی است که علل و عوامل ارتکاب جرم را در بستر محیط بررسی می‌کند. محیط در یک تقسیم‌بندی به دو دسته ی "محیط حقیقی" یا واقعی و "محیط مجازی" یا سایبری (مانند اینترنت و تلفن همراه) تقسیم می‌شود.<sup>۳</sup> اصطلاحات جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی جنایی برای نخستین بار در ایتالیا و به زبان ایتالیایی به کار برده شده است. به همین دلیل، نوشتگان اولیه جرم‌شناسی، ایتالیایی بود. اما امروزه ادبیات جرم‌شناسی، بیشتر انگلیسی-آمریکایی است. چون از نیمه دوم سده بیستم در کانادا و آمریکا مطالعات و تحقیقات جرم‌شناختی-جامعه‌شناختی از جایگاه نظری و کاربردی خاصی برخوردار است. بر همین اساس تأثیر خود زبان و اصطلاحات انگلیسی-آمریکایی بر تحولات بعدی جرم‌شناسی قابل بررسی است. مثلاً، کتاب "اصول جرم‌شناسی" ادوین ساترلند<sup>۴</sup> که در محافل دانشگاهی ایران کمتر به آن پرداخته شده است از این نظر قابل بررسی است. مقایسه این اثر با کتاب "جرم‌شناسی" تالیف استاد گسن که به زبان فرانسه نگاشته شده است نیز از این منظر جالب است.

امادر کنار رشته جامعه‌شناسی جنایی، رشته مطالعاتی یا تخصصی دیگری در علوم جنایی تجربی، شاخه تحلیلی-تفسیری با عنوان "جامعه‌شناسی کیفری"<sup>۵</sup> وجود دارد. قید یا صفت کیفری در این عنوان بر وزن حقوق کیفری استعمال می‌شود. جامعه‌شناسی کیفری، یعنی مطالعه فرآیند تولد، شکل‌گیری و کارکرد و عملکرد نهادهای کیفری، قانونگذاری کیفری، فرآیند رسیدگی-دادرسی کیفری، سازمان و تشکیلات عدالت کیفری (پلیس-دادسرا-دادگاه)، مجازات‌ها و نهادهای متولی اجرای احکام کیفری (زندان، بازداشتگاه و موسسه‌های مشابه، مددکاری اجتماعی و...) و به طور کلی تحلیل تصمیمات قضایی، آثار مجازات‌ها در جامعه و... می‌باشد. بدین ترتیب در جامعه‌شناسی کیفری، کلیه تاسیسات حقوق کیفری و نظام کیفری، از منظر جامعه‌شناسی مورد بررسی، مقایسه، برآورد و نقد قرار می‌گیرند. پس اگر عنوان جامعه‌شناسی حقوق کیفری<sup>۶</sup> نیز به کار برده شود، مترادف با جامعه‌شناسی کیفری خواهد بود. به این ترتیب، بر خلاف جامعه‌شناسی جنایی (جرم)، جامعه‌شناسی کیفری به دنبال علت شناسی جرم نیست، بلکه در واقع حیات اجتماعی قوانین و مقررات کیفری و تکوین نهادهای حقوق کیفری و آثار اجتماعی آنها را بررسی می‌کند. به بیان دیگر، حیات اجتماعی نهادهای حقوق کیفری و آثار این نهادها در جامعه مطالعه می‌شود، به این معنا که چگونگی تولد نهادهای حقوق کیفری، از یک

۱- این قسمت عیناً از جزوات جامعه‌شناسی کیفری و جامعه‌شناسی جنایی استاد دکتر علی حسین نجفی ابرنآبادی نقل می‌شود.

<sup>۲</sup>-Criminal sociology – Sociology of crime

<sup>۳</sup>-Virtual/cyber space

<sup>۴</sup>-Edvin H. Saterland (1950-1883)

<sup>۵</sup>- Penal sociology – Socioilogy of criminal justice – Sociology of punishment

<sup>۶</sup>-Sociology of criminal Law

سو و چگونگی کارکرد و عملکرد این نهادها در جامعه و سرانجام آثار اجتماعی عملکرد این نهادها بررسی می شود؛ لذا تولد، سپس رشد و جریان و افول و به طور کلی سرنوشت نهادهای حقوق کیفری در جامعه مطالعه می شود. بدین سان، می توان گفت جامعه شناسی کیفری شاخه ای از جامعه شناسی حقوقی<sup>۱</sup> می باشد. به این معنا که کلیه نهادهای کیفری، در واقع، نخست یک امر عرفی، نهاد و ساز و کار جامعه ای بوده، سپس توسط قانونگذار لباس حقوقی به خود گرفته است و جنبه ی رسمی و ضابطه مند پیدا کرده و ضمانت اجرا دار شده است. استاد گسن معتقد است که جامعه شناسی کیفری شامل سه بخش می شود: بخش اول به مطالعه تجربی قوانین کیفری می پردازد که در حقیقت شامل چگونگی تولد یک قانون، اجرای آن و کارنامه اجرایی آن قانون می شود. بخش دوم، جامعه شناسی کیفر است که مجازاتها را به عنوان وقایع اجتماعی بررسی کرده و شرایط ظهور آنها، بسط و گسترش و سرانجام بقاء یا القای آنها را بررسی می کند. بخش سوم، جامعه شناسی فرایند کیفری و نمادهای عدالت کیفری است که در حقیقت به چگونگی طرز کار نهادهای مختلف عدالت کیفری مانند پلیس، دادسرا، وکلاء و... می پردازد و در نهایت نتایج جامعه شناسی فعالیت های آنها را برآورد و ارزیابی می کند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - Legal sociology – Sociology of Law

<sup>۲</sup> - نجفی ابرندآبادی، علی حسین، دانشنامه جرم شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۰، صفحه ۲۱۴.

اصطلاح جامعه‌شناسی جنایی برای اولین بار به زبان ایتالیایی و توسط انریکو فری (و پژوهشگر دیگری به نام کلونجلی) به کار برده شد (sociologia criminala). این اصطلاح به زبان فرانسه به sociologie criminelle و به زبان انگلیسی به criminal sociology یا Sociology of crime ترجمه شد. بنابراین، عنوان جامعه‌شناسی جنایی عمری حدود ۱۱۰ سال دارد. (یعنی از سال ۱۸۸۹ که فری چاپ دوم کتاب خود یعنی «افق‌های نوین در حقوق و آیین دادرسی کیفری» را به «جامعه‌شناسی جنایی» تغییر عنوان داد). فری پایان‌نامه خود را تحت عنوان «جبریت جرم» به نگارش در آورد. پس از انتقاداتی که به نظریه جبریت جرم لمبروزو وارد شد، فری در سال ۱۸۸۱ کتابی تحت عنوان افق‌های نوین در حقوق و آیین دادرسی کیفری نوشت و در آن از جمله صحبت از قائم مقام‌ها یا جانشین‌های کیفری نمود. وقتی جانشین‌های کیفری را در کتاب فری ملاحظه می‌کنیم در می‌یابیم منظور وی اقدامات پیشگیرانه غیر کیفری است. مثلاً می‌گوید طلاق را قانونی کنید تا زنا کم شود یا می‌گوید زیارتگاه‌ها را تعطیل کنید تا کیف‌زنی کاهش یابد. به این ترتیب او در کتاب خود، در برابر مجازات‌ها و اقدامات کیفری، اقدامات غیر کیفری را توصیه می‌کند تا از حقوق کیفری بی‌نیاز شویم. در برابر حقوق کیفری بکارایی، دیدگاه غیر کیفری را توصیه می‌کند. به این ترتیب به علل جامعه شناختی جرم اشاره می‌کند و می‌خواهد بگوید جرم فقط جنبه فیزیکی و روانی ندارد. لذا او عنوان چاپ دوم کتاب خود را «جامعه‌شناسی جنایی» قرار داد.

ملاحظه می‌شود که هم نهضت حقوق کیفری و هم جرم‌شناسی و هم جامعه‌شناسی جنایی از ایتالیا آغاز شد. کتاب انریکو فری سبب شد که تدریجاً از دیدگاه‌های توارثی و عوامل ذاتی جرم فاصله گرفته شود. در فرانسه، دورکیم بخشی از کلاسهای درس خود را به بحث درباره جامعه‌شناسی جنایی اختصاص داد. این عنوان از سال‌های ۱۸۹۲ و پس از آن وارد ادبیات حقوقی فرانسه شد.

جامعه‌شناسی جنایی اگرچه در اواخر قرن نوزدهم در اروپا (در ایتالیا) متولد و به زبان ایتالیایی به کار برده شده است، به همین دلیل نوشتگان اولیه جرم‌شناسی، ایتالیایی بودند اما در سال‌های ۱۹۲۰ میلادی به بعد در آمریکا مورد توجه و مخصوصاً از دهه ۱۹۶۰ موضوع پژوهش‌های زیادی قرار گرفت. لذا امروزه، ادبیات جرم‌شناختی، بیشتر انگلیسی-

آمریکایی هستند چون از نیمه دوم سده بیستم، در آمریکا و کانادا مطالعات و تحقیقات جرم‌شناختی-جامعه‌شناختی، از جایگاه نظری و کاربردی خاصی برخوردار است. دلایل این امر عبارت بودند از:

- ۱- در دهه ۱۹۲۰، آمریکا با موجی از بزهکاری و به ویژه جرایم از نوع سازمان یافته مواجه شد.
- ۲- در دهه ۱۹۲۰، مهاجرت به آمریکا سرعت گرفت. چون جنگ اول جهانی تمام شده و مردم مستأصل اروپا دنبال پناهگاهی دیگر برای خود می‌گشتند. پدیده مهاجرت باعث انتقال فرهنگهای مجرمانه به آمریکا نیز شد، لذا بزهکاری در آمریکا تبدیل به معضل حادی گردید. در سال ۱۹۲۹ این امر به اوج خود رسید. در این سال آمریکا قانون منع تولید و

مصرف الکل را وضع کرد (prohibition Act). جرم انگاری مصرف و توزیع الکل، زمینه ساز بازار سیاه شد. در این زمان جرایم سازمان یافته مرتبط با جرم انگاری الکل، مثل تولید غیرقانونی الکل و تأسیس مشروب فروشی‌های غیر قانونی به وجود آمد. این پدیده مجرمانه سبب شد محققین امریکایی متوسل به دیدگاه‌های جرم‌شناسانه شوند، ضمن اینکه در پدیده مهاجرت، مهاجرین عالم و دانشگاهی نیز به امریکا رفتند و زمینه آشنایی امریکایی‌ها با مفاهیم جرم‌شناسی را پدید آوردند و هنوز هم امریکا پیشرفت خود را مدیون دانشمندان مهاجر اروپایی است. در دهه ۱۹۲۰ و پس از آن پژوهش‌های جامعه‌شناسی جنایی در امریکا رونق گرفت و از دهه ۶۰ میلادی امریکا نظریه‌های جامعه‌شناسی جنایی را به اروپا صادر کرد.

### الف - عنوان‌های مختلف برای جامعه‌شناسی جنایی

در اروپا عده‌ای گفته‌اند که جامعه‌شناسی جنایی همان جامعه‌شناسی فرآیند ارتکاب جرم<sup>۱</sup> است. جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل<sup>۲</sup> و همان علت شناسی جرم است. منتهی در اینجا این فرآیند گذار از اندیشه به عمل در ارتباط با عوامل محیطی است که به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱- محیط فیزیکی (طبیعی- جغرافیایی): مانند آب و هوا، شرایط جغرافیایی- ۲- محیط اجتماعی: شامل محیط اجتماعی عمومی مثل نظام‌های سیاسی و فرهنگی کشور و محیط اجتماعی شخصی مثل خانواده یا اطرافیان بلاواسطه فرد. ۳- محیط مجازی یا سایبری مانند اینترنت، ماهواره و... . همچنین در این خصوص باید به عوامل وضعی نیز اشاره نمود. عوامل وضعی عبارتند از: شرایط و اوضاع و احوال پیش- جنایی که آماج جرم یا بزه‌دیده در آن قرار دارد و بزه‌کار بر اساس برآورد موقعیت آماج جرم یا بزه‌دیده، برای ارتکاب یا انصراف از جرم تصمیم می‌گیرد. (به نمودار انتهای جزوه مراجعه کنید).

هر محیط اجتماعی عمومی جرایم خاص خود را بر می‌انگیزد. مثلاً اقتصاد ارشادی جرایم خاص خود و اقتصاد آزاد نیز جرایم خاص خود را دارد (جرم‌شناسی کلان). اما در جرم‌شناسی خرد، تأثیر عوامل جزئی بر جرم بررسی می‌شود مثلاً تأثیر درآمد فرد بر ارتکاب جرم توسط وی. محیط اجتماعی شخصی ممکن است انواع آن در همه ما مشترک باشد اما هرکس محیط شخصی متفاوتی دارد. مثلاً خانواده یک محیط اجتماعی شخصی است. یکی دارای دو همسر است و دیگری یک همسر دارد. پس در جامعه‌شناسی جنایی هم علت شناسی مطرح می‌شود لکن علت شناسی محیطی.

---

<sup>۱</sup> - Penal Sociology / Sociology of criminal Justice

<sup>۲</sup> - Acting out criminology

اما از دهه ۶۰ به این سو نظریات جدیدی در ارتباط با جرم تحت عنوان کنترل اجتماعی<sup>۱</sup> یعنی تأثیر کنترل اجتماعی بر جرم مطرح شد. کیفر به جای آنکه سدی در برابر جرم تلقی شود در جرم‌شناسی به عنوان عامل جرم در فرضیات وارد شد. با توجه به اینکه به جای توجه به جرم، توجهات به کیفر و واکنش اجتماعی علیه جرم و انواع مصادیق کنترل جرم معطوف شد، گفتند به جای «جامعه‌شناسی جنایی» بگوییم «جامعه‌شناسی کیفری». در جهت تأیید این نظر برخی گفتند که قانون مجازات هیچ‌گاه تعریف مستقلی از جرم نداده و در تعاریفی که داده، معیار تفکیک جرم از غیر جرم را فقط ضمانت اجرای پیش بینی شده توسط مقنن دانسته است. پس مجازات در تعریف جرم موضوعیت دارد. به این ترتیب عنوان «جامعه‌شناسی کیفری» را ترجیح دادند زیرا جرم و کیفر، دو روی یک سکه هستند.

برخی گفته‌اند جامعه‌شناسی کیفری شاخه‌ای از جامعه‌شناسی حقوق<sup>۲</sup> است. جامعه‌شناسی کیفری به شرحی که خواهیم دید به مطالعه فرآیند قانونگذاری، چگونگی انعکاس مجازات در جامعه، میزان کارایی مجازات، میزان بازدارندگی مجازات (مانند اعدام) و بالاخره فرآیند دادرسی کیفری می‌پردازد. این‌ها موضوعات مورد بررسی جامعه‌شناسی کیفری هستند یعنی از لحظه کشف جرم تا لحظه اجرای مجازات. مثلاً در باب مجازات می‌گوییم سه نوع مجازات داریم: ۱- مجازات قانونی ۲- مجازات قضایی ۳- مجازات اجرایی. مجازات قانونی سلیقه مقنن است. با وجود ماده ۲۲ و ۷۲۸ ق. م. ا در حقوق ما قاضی ناگهان از آن مجازات قانونی مجازات جدیدی از حیث ماهیت یا میزان اعمال می‌کند (مجازات قضایی) سپس در مرحله اجرا هم امکان تغییر مجازات (تعلیق، عفو، تخفیف) وجود دارد لذا مثلاً جرمی با ۱۵ سال مجازات قانونی ممکن است با ۲ سال مجازات اجرایی فیصله یابد. در جامعه‌شناسی کیفری به دنبال آن هستیم که دریابیم اولاً ملاک مقنن برای تعیین میزان مجازات چیست؟ مثلاً چرا برای یک عمل خاص ۱۰ سال حبس تعیین می‌کند. نکته دیگر بازنمایی اجتماعی دستگاه کیفری و به طور کلی نهادهای مختلف نظام کیفری است. یعنی چه تصویری در ذهن مردم نسبت به عملکرد این دستگاه وجود دارد.

پس در جهت رد عنوان جامعه‌شناسی کیفری می‌گوییم جامعه‌شناسی کیفری به دنبال علت شناسی جرم نیست. به دنبال چگونگی تولد، تحول، رشد و افول نهادهای حقوق کیفری است. رویکرد جامعه‌شناسی کیفری یک رویکرد علت شناسی نیست بلکه نهاد شناسی است. مثلاً می‌گوید چرا در کشور ما تعلیق یا آزادی مشروط عملاً جا نیفتاده است. یا مثلاً در کشور ما علیرغم جرم انگاری ربا از سال ۱۳۷۵، موارد تعقیب این جرم و محکومیت به آن طبق مطالعات انجام شده، بسیار اندک بوده است.

اما در نظریات تعامل‌گرایانه<sup>۳</sup> یا جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی یا نظریات کنترل اجتماعی جرم، برخی از جرم‌شناسان منتقد کیفر و قانونگذاری هستند و برخی رفتارهای پلیسی و قضایی را جرم‌زا تلقی کرده‌اند. در این صورت

<sup>۱</sup> - Social Control Criminology

<sup>۲</sup> - جامعه‌شناسی حقوقی شامل رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی حقوق مدنی، حقوق اداری، حقوق بازرگانی و ... می‌شود که موضوع آن مطالعه نهادهای حقوقی مربوط از منظر جامعه‌شناسی است.

<sup>۳</sup> - جرم‌شناسی تعامل‌گرا (Interactionist Criminology)، یکی از زیرشاخه‌های جرم‌شناسی واکنش اجتماعی است. می‌توان گفت که جرم‌شناسی‌های مشهور به واکنش اجتماعی از تعامل جامعه‌شناسی کیفری (رشته‌ای از جامعه‌شناسی حقوقی) و جامعه‌شناسی جنایی (رشته‌ای از جرم‌شناسی) بوجود آمده‌اند.



می‌شود گفت کیفر در فرضیات جامعه‌شناسی جنایی می‌تواند به عنوان علت جرم محسوب شود. در اینجا قصد ما بررسی میزان جرم‌زایی کیفر است. موضوع ما شناخت علل جرم است. این جرم است که موضوعیت دارد لذا ما همچنان در قلمرو جرم‌شناسی هستیم.

بنابراین در تفاوت عمده دو عنوان جامعه‌شناسی جنایی و جامعه‌شناسی کیفری که گاه اشتباه هم گرفته می‌شوند، می‌توانیم این‌گونه بیان کنیم که جامعه‌شناسی جنایی شاخه‌ای تخصصی از جرم‌شناسی است که علل و عوامل ارتکاب جرم را در بستر محیط (اعم از محیط حقیقی و مجازی) مطالعه و بررسی می‌کند. لذا در جامعه‌شناسی جنایی هم، بحث علت‌شناسی جرم مطرح می‌شود اما علت‌شناسی محیطی، یعنی بررسی عوامل جامعه‌شناختی ارتکاب جرم، اما جامعه‌شناسی کیفری به دنبال علت‌شناسی جرم نیست بلکه به دنبال نهادشناسی است. جامعه‌شناسی کیفری شاخه‌ای از جامعه‌شناسی حقوقی است که واقعیت جامعه‌شناسانه نهادهای کیفری را به عنوان پدیده‌های اجتماعی و آثار اجتماعی آن‌ها را مطالعه و درباره آن‌ها قضاوت جامعه‌شناسانه می‌کند و نه قضاوت علمی- فنی<sup>۱</sup>. لذا این دو عنوان کاملاً با هم متفاوت هستند.

عده‌ای در مقابل جامعه‌شناسی کیفری و جامعه‌شناسی جنایی عنوان «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری»<sup>۲</sup> را پیشنهاد کرده‌اند و با این عنوان عام خواسته‌اند هر دو وصف کیفری و جنایی را زیر این عنوان بیاورند. استدلال آن‌ها این است که جامعه‌شناسی بزهکاری (sociology of delinquency) را به جای جامعه‌شناسی جنایی قرار دهیم و عنوان جامعه‌شناسی عدالت کیفری (sociology of criminal justice) را به جای عنوان متعارف و سنتی جامعه‌شناسی کیفری بگذاریم و آنگاه همه را ترکیب کرده و به عنوان جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری برسیم. استدلال‌های هواداران این عنوان چنین است:

دلیل اول: وقتی صحبت از جامعه‌شناسی جنایی می‌شود ما یاد جنایت<sup>۳</sup> می‌افتیم که شدیدترین نوع جرم است. میزان وقوع جرایم شدید کمتر از جرایم خرد است. لذا جرایم خرد افراد بیشتری را گرفتار می‌کنند. پس عنوان جامعه‌شناسی جنایی با آمار جنایی که حکایت از غلبه جرایم متوسط و خرد دارد، سنخیتی ندارد و ما را به یاد آن‌ها نمی‌اندازد. عنوان مذکور شامل جرایم اطفال و جرایم توده‌ها (توده‌ای) هم نمی‌شود. جرایم توده‌ای یعنی بزهکاری اکثریت مردم. مثلاً سرقت در دسترس همه مردم است اما ارتشا چنین نیست و فقط کارمند دولت می‌تواند آنرا مرتکب شود.

پس ایراد می‌شود که جامعه‌شناسی جنایی شامل جرایم خفیف نمی‌شود. در پاسخ می‌گوییم که اصطلاح crime که در فارسی به جنایت ترجمه شده است در دو معنا آمده: ۱- جرم بزرگ (capital crime) بر وزن (Capital punishment) مجازات بزرگ<sup>۴</sup> ۲- جرم به معنای اعم (بزه) پس criminal sociology فقط منحصر به جرایم شدید نیست زیرا crime معنای عامی دارد و هرگونه جرمی را شامل می‌شود، اگرچه در زبان حقوقدانان بیشتر به معنای جرم بزرگ به کار رفته است.

<sup>۱</sup> - رک. جزوه جامعه‌شناسی کیفری، تقریرات دکتر نجفی ابرندآبادی، ویراست ششم، شهریور ۱۳۹۰.

<sup>۲</sup> - Sociology of Delinquency and Criminal Justice

<sup>۳</sup> - Crime

<sup>۴</sup> - یعنی به ترتیب جنایت مستوجب اعدام و کیفر مرگ.

دلیل دوم: در همه کشورها عنوان شدیدترین جرم crime نیست. دیگر اینکه جرایم به سه دسته مثل حقوق فرانسه تقسیم نشده‌اند. مثلاً در حقوق فعلی ما تقسیم‌بندی جنحه و جنایت و خلاف وجود ندارد. پس عنوان جامعه‌شناسی بزهکاری مناسب‌تر است چون همه کشورها جرایم را به سه دسته جنایت، جنحه و خلاف تقسیم نکرده‌اند.

دلیل سوم: اما طرفداران عنوان سوم- که عدالت کیفری را هم به عنوان پیشنهادی خود افزوده‌اند- گفته‌اند که اصطلاح جامعه‌شناسی کیفری بیشتر یادآور آن جایگاه اصلی است که ما به واکنش‌های اجتماعی علیه جرم می‌دهیم. وقتی می‌گوییم جامعه‌شناسی کیفری ما در واقع به واکنش‌های علیه جرم و مجازات‌ها اهمیت می‌دهیم و لذا توجه محقق بر فرآیند کیفری مجازات بخش و فرآیند کیفری توزیع‌کننده مجازات متمرکز است. اما آیا فرآیند کیفری در همه موارد منجر به کیفر می‌شود؟ آیا در بطن عدالت کیفری همه رسیدگی‌ها منجر به صدور حکم مجازات می‌شود؟ مواردی که در اجرای ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ از طریق مذاکره و سازش، پرونده مختوم می‌گردد دیگر صحبت از کیفر نیست. در اینجا ملاحظه می‌شود که دادرسی کیفری به انتها رسیده اما توزیع مجازات صورت نگرفته است. همچنین وقتی شاکی تقاضای ترک محاکمه می‌کند (تبصره ماده ۱۷۷ همان قانون) دادگاه قرار ترک تعقیب صادر می‌کند، بی آنکه حکم مجازات صادر شود. پس دستگاه قضایی همیشه صادر و توزیع‌کننده مجازات نیست.

علاوه بر این‌ها اگر ما شورای حل اختلاف را یکی از شیوه‌های حل و فصل اختلافات کیفری بدانیم برخی دعاوی کیفری بدون توزیع کیفر حل و فصل می‌شوند. لذا عنوان جامعه‌شناسی کیفری فقط به بخشی از پرونده‌ها که به صدور حکم مجازات منتهی می‌شود اشاره خواهد داشت و مواردی که به هر دلیل منتهی به صدور حکم مجازات نمی‌شود زیر عنوان جامعه‌شناسی کیفری قابل جمع نیستند، اما ذیل عنوان عدالت کیفری جمع می‌شوند. عدالت کیفری شامل همه نهادهایی است که در تولید و اجرای ابزاری تصمیمات قضایی شرکت می‌کنند (مانند مقنن)، مقنن با تولید هنجار موضوع جدیدی را برای عدالت کیفری ایجاد می‌کند. عنصر دوم، پلیس است که بعد از تولید هنجار کیفری توسط مقنن، متعرض کسانی می‌شود که آن هنجار را نقض کرده‌اند. سپس نهادهای قضایی و پیراقضایی مطرح می‌شوند. دسته اخیر مثل وکلای دادگستری و مددکاران اجتماعی و سازمان زندان‌ها، نهادهایی هستند که ذیل عدالت کیفری قرار دارند و زمینه اجرای عدالت کیفری را فراهم می‌کنند.

با توجه به این توضیحات، طرفداران عنوان سوم معتقدند که جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری عنوان مناسبی است. این دو موضوع، مکمل یکدیگر هستند و در تعامل با یکدیگر قرار دارند. لذا ذیل این دو عنوان می‌توانیم نظریات واکنش اجتماعی و انواع محیط‌ها و تأثیر آن‌ها بر جرم را بررسی کنیم.

## ب- جنبه‌های مختلف جامعه‌شناسی جنایی

به این ترتیب عنوان «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» رشته مطالعاتی با ابعاد متفاوت است. این ابعاد عبارتند از: ۱- جامعه‌شناسی انحراف (کژروی) ۲- جامعه‌شناسی حقوقی ۳- جامعه‌شناسی سیاسی ۴- جامعه‌شناسی سازمان‌ها و نهادها. پس ذیل این عنوان ما با این چهار شاخه جامعه‌شناسی هم سر و کار داریم. معذک با توجه به اینکه عنوان درس، جامعه‌شناسی جنایی است و این عنوان در زبان تخصصی فارسی جا افتاده است، لذا ما جامعه‌شناسی جنایی در معنای

مطالعه علل محیطی جرم (رشته‌ای از جرم‌شناسی) و جامعه‌شناسی حقوقی برای مطالعه نهادهای مختلف حقوق جزا در بستر جامعه و از نظر جامعه‌شناسی مطالعه و اطلاق می‌کنیم.

«جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» عنوانی جامع می‌باشد، این عنوان از یکسو با جامعه‌شناسی انحراف سرو کار دارد و از سوی دیگر با جامعه‌شناسی حقوقی، جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی سازمان‌ها و تشکیلات. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که قلمرو جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری دارای چهار بعد است.

#### ۱- جامعه‌شناسی انحراف

دور شدن از هنجارهای و قواعد اجتماعی (کژروی اجتماعی) به دو صورت تجلی می‌یابد: جرم و انحراف. انحراف از واژه deviance می‌آید. واژه اخیر از دو واژه *de* و *via* تشکیل شده است. *via* در لاتین به معنای خیابان و راه است. *devi* هم به معنای اشتقاق و انحراف از راه راست می‌باشد. *deviation* یعنی راه انحرافی، پس انحراف یعنی خارج شدن از راه راست یعنی از مجموعه رفتارهایی که از یک قاعده یا هنجار (*norm*) اجتماعی دور باشد، رفتارهایی حاکی از دور شدن از هنجارهای اجتماعی است. به این ترتیب بزهکاری یا جرم یکی از انحرافات اجتماعی است که به موجب قانون کیفری و حقوق کیفری دارای مجازات است (ضمانت اقرار است) اما انحراف، آن کژروی اجتماعی است که ضمانت اجرای کیفری و رسمی ندارد بلکه ضمانت اجرای اجتماعی دارد، یعنی طرد اجتماعی فرد، مذمت و سرزنش کردن و تذکر به فرد. پس می‌شود گفت که بین انحراف و جرم مرزهای نفوذناپذیر وجود ندارد. ما امروز در حقوق کیفری جرایمی داریم که خطری برای جامعه ندارند و یک انحرافاند اما استقرار آن‌ها زمینه جرم است. لذا جوامع به طور قراردادی آن رفتارها را جرم انگاری می‌کنند (منظور جرایم مانع<sup>۱</sup> یا جرایم بازدارنده است).<sup>۲</sup> پس مرز بین جرم و انحراف بسیار ظریف است و می‌توان گفت تا حدودی هم این مرز از بین رفته و این دو مقوله همپوشانی می‌کنند.

توضیح آنکه ساز و کار جرم انگاری<sup>۳</sup> و جرم زدایی<sup>۴</sup> اجازه می‌دهد که یک انحراف به جرم و یا جرم به انحراف تبدیل شود. مثال: فرض کنید امروز استفاده از ویدئو جرم است ولی فردا از آن جرم زدایی می‌شود، اما ممکن است کماکان نزد خانواده‌های مذهبی یک انحراف محسوب شود. پس جامعه‌شناسی بزهکاری با جامعه‌شناسی انحراف همپوشانی می‌کند. لکن تفاوت در آن است که در علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی انحراف را می‌خوانند و ما در علم حقوق، جامعه‌شناسی جنایی را مطالعه می‌کنیم. انحراف و بزهکاری مرزهای نزدیک به هم دارند.

اگرچه از جرم‌شناسان معتقدند که تخم مرغ دزد امروز، شتر دزد فردا می‌باشد. یعنی بزهکاران از انحراف شروع کرده و تدریجاً تبدیل به بزهکار خطرناک می‌شوند. مطالعات امروزی جرم‌شناسی این ترتیب و ترتب در بزهکاری را رد کرده است. پس نمی‌شود گفت فرد بزهکار خطرناک امروزی ابتدا فردی غیراجتماعی بوده، سپس تبدیل به فردی منحرف (ضداجتماعی خفیف) و نهایتاً تبدیل به مجرم (ضداجتماعی فعال) شده است. آری، در خصوص بزهکاران به عادت معمولاً

<sup>۱</sup> - در این مورد رک. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و دیگران، جرایم مانع (جرایم بازدارنده)، مجله مدرس علوم انسانی، شماره ۳۷، زمستان

<sup>۲</sup> - Délit Obstacle (Fr), Accessory Offence (En)

<sup>۳</sup> - Criminalisation

<sup>۴</sup> - Decriminalisation

این ترتیب وجود دارد اما بزهکاران به عادت یا مزمن فقط ۵ تا ۶ درصد مجرمین را تشکیل می‌دهند (اگرچه همین تعداد کم، حدود ۵۵ درصد جرایم را مرتکب می‌شوند). مجرمین غیر مزمن اکثریت بزهکاران را تشکیل می‌دهند اما مرتکب اقلیت جرایم هستند.<sup>۱</sup>

## ۲- جامعه‌شناسی حقوقی

شاخه بعدی مرتبط با بحث ما جامعه‌شناسی حقوقی است. موضوع جامعه‌شناسی حقوقی از سویی مطالعه پدیده تولید قانون و فرآیند قانونگذاری است. فرآیند قانونگذاری چگونه است؟ مثلاً قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۸۱ چگونه وارد حقوق ما شد؟ گروه خاصی به دنبال تصویب آن بودند؟ آیا این قانون منافع و آثار خاصی برای عده‌ای دارد؟ آیا مصلحت بین‌المللی جمهوری اسلامی بوده است یا آنکه برای مقابله با موارد رو به افزایش کودک‌آزاری بوده است؟ از سوی دیگر موضوع مطالعه جامعه‌شناسی حقوقی چگونگی استقرار و پذیرش و دریافت و اجرای متن قانون توسط جامعه غیررسمی و نهادهای رسمی است. مثلاً آیا قانون مذکور مورد پذیرش قضات کیفری قرار گرفته و وارد سنت قضایی کشور ما شده است یا خیر؟ آیا اکنون که سه سال از اجرای این قانون می‌گذرد موارد کودک‌آزاری کاهش یافته و کودک‌آزاران منصرف از این عمل شده‌اند؟ این مطالب در جامعه‌شناسی حقوقی (که جامعه‌شناسی کیفری شاخه‌ای از آن محسوب می‌شود) بررسی می‌شود.

بحث دیگر جامعه‌شناسی حقوقی، کارکرد حقوق در جامعه است. آیا همه روابط اجتماعی از جمله روابط اجتماعی متشنج به نام جرم از طریق حقوق مدون (Codified Law) حل و فصل می‌شود؟ یا آنکه در جوار حقوق دولتی، سازوکارهای جامعه‌ای (جامعه مدنی) هم بخشی از امور را مدیریت می‌کنند؟ آیا حقوق رسمی و دولتی همه روابط اجتماعی را می‌تواند تنظیم کند؟ پوشش و قلمرو اعمال حقوق که از نظر قانونگذار، به همه سرزمین جغرافیایی مربوط است آیا واقعاً رخ می‌دهد یا خیر؟

در مجموع می‌توان گفت که جامعه‌شناسی حقوقی، شاخه‌ای از جامعه‌شناسی عمومی است که به مطالعه جامعه-شناختی نهادهای حقوقی به عنوان پدیده‌های اجتماعی و آثاری که در جامعه ایجاد می‌کنند می‌پردازد. همچنین در جامعه‌شناسی حقوقی علاوه بر هنجارهای رسمی، برخی آداب و رسوم و عرف‌های شبه‌قضایی هم مطالعه می‌گردد.<sup>۲</sup> در بحث جامعه‌شناسی کیفری که یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی حقوقی است بحث از این است که واکنش متقابل حقوق کیفری و سایر شیوه‌های حل اختلاف چیست؟ آیا حقوق کیفری با گذشت زمان به نفع سازوکارهای غیر کیفری کنار می‌رود؟ آیا مقنن ما با اعطای صلاحیت به شورای حل اختلاف معتقد است که حقوق رسمی توان اداره همه روابط متشنج را ندارد؟ به این ترتیب می‌رسیم به تأثیر خود نهادهای کیفری بر انگ زدن به فرد. در این قسمت جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری با جامعه‌شناسی حقوقی سروکار دارد.

زیرمجموعه‌های عدالت کیفری عبارتند از قانون کیفری، پلیس، دستگاه قضایی و نهادهای متولی اجرای مجازات. البته در حقوق ما بخش چهارم (نهادهای متولی اجرای مجازات) خارج از مجموعه عدالت کیفری هستند و اجرای مجازات یک

<sup>۱</sup> - قسمت درون قلاب (کروشه) را استاد در پاسخ به سؤال یکی از دانشجویان در مورد سیر از انحراف به جرم مطرح کردند.

<sup>۲</sup> - برای مطالعه بیشتر، رک. جزوه جامعه‌شناسی کیفری، منبع پیشین.

امر کاملاً اداری و فارغ از دغدغه دستگاه قضایی است. در حقوق ما قاضی اجرای مجازات کار اداری و اجرایی می‌کند و نه کار قضایی. در حالیکه مثلاً در فرانسه قاضی اجرای مجازات کار قضایی می‌کند و می‌تواند مستقل از نظر قضایی صادرکننده رأی در مجازات دست ببرد. در پیش نویس قانون مجازاتهای اجتماعی در کشور ما دو تأسیس پیش‌بینی شده است: ۱- قاضی اجرای مجازاتهای اجتماعی ۲- دادگاه اجرای مجازاتهای اجتماعی. یعنی در این پیش نویس، دادگاه متولی اجرای مجازات داریم و به این ترتیب مقام قضایی در جریان اجرای مجازات حضور دارد در حالیکه در حال حاضر مرحله اجرای مجازات یک امر کاملاً اداری است و قاضی اجرای احکام حق دخل و تصرف در میزان مجازات را مستقل از نظر قضایی صادرکننده حکم ندارد. پس عدالت کیفری از مطالعات جامعه‌شناسی حقوقی استفاده می‌کند.<sup>۱</sup>

### ۳- جامعه‌شناسی سیاسی

شاخه سوم، جامعه‌شناسی سیاسی است. جامعه‌شناسی سیاسی ارتباط تنگاتنگ با حقوق کیفری دارد. در جامعه‌شناسی سیاسی موضوع تحلیل، دولت است. دولت به معنای مجموعه نظام و همه قوا (state) مطرح است. ایدئولوژی تشکیل دهنده، در جامعه‌شناسی سیاسی بررسی می‌شود. جوهر و شاخه‌های این ایدئولوژی در قانون اساسی تبیین شده است. هر قدرت سیاسی مبنایی برای مشروعیت خود دارد مثل مذهب یا نژاد. موضوع دیگر جامعه‌شناسی سیاسی مطالعه قوای تشکیل دهنده نظام و روابط آنها و بررسی چگونگی تدوین و اجرای سیاستهای عمومی است.

به این ترتیب می‌شود گفت که سیاست جنایی یکی از شاخه‌های سیاستهای عمومی نظام است. حقوق کیفری در برخی کشورها شاخه‌ای از حقوق عمومی است. حقوق کیفری و اعمال مجازات، نماد دولت است. حق مجازات در انحصار دولت است. دولت به نام جامعه تعقیب و مجازات می‌کند. سیاست کیفری یعنی چگونگی کاربرد نهادهای کیفری که یک گزینه کاملاً سیاسی است، لذا دولت براساس ایدئولوژی خود و براساس سیاست کلی خود، سیاست کیفری خود را تنظیم می‌کند. مجری این سیاست دستگاه عدالت کیفری است. پس جامعه‌شناسی سیاسی با دستگاه قضایی ارتباط نزدیک

<sup>۱</sup> - جرم‌شناسی جزء علوم مرکب است. خصوصیات رشته‌های علوم مرکب را می‌توان اینگونه برشمرد:

اول- از روشها و موضوعات رشته‌های دیگر استفاده می‌کنند، اما آنها را مطابق نیاز خود تغییر می‌دهند.

دوم- جنبه نظری و عملی (کاربردی) دارند.

سوم- مبتنی بر اخلاق (اتیک) خاص خود هستند.

چهارم- جنبه چند مبنایی دارند و از رشته‌های دیگر نیز استفاده کرده و به موازات آنها، خود نیز متحول می‌شوند.

پنجم- اخلاق حرفه‌ای فنی خاص در این رشته ها وجود دارد (professional ethics) مثل اخلاق پزشکی، اخلاق جرم‌شناسی در رشته‌های کاربردی آن.

ششم- یک تعداد مفاهیم ارزشی غیر قابل تعریف در این رشته‌ها وجود دارد، مثل سلامتی و بیماری در پزشکی یا رنج و عذاب کیفری در حقوق. این مفاهیم تعریف مشخصی ندارند بلکه تعریف عرفی دارند. در این علوم تعاریف اعتباری هستند.

هفتم- این علوم به موازات پیشرفت‌هایی که در پهنه رشته‌های تشکیل دهنده آنها رخ می‌دهد خودشان هم متحول شده و پیشرفت می‌کنند. به عنوان مثال ما در جرم‌شناسی کاربردی از پیشگیری وضعی صحبت می‌کنیم. یکی از طرق این کار نصب نرده و استخدام سرایدار است. لیکن امروزه یک دوربین مخفی در امور حفاظتی جایگزین این وسایل شده است، اما حول همین وسیله جدید مباحث جدیدی هم مثل حق خلوت مردم مطرح می‌شود زیرا آن دوربین همه رفت و آمدها را ضبط می‌کند. پس جرم‌شناسی با موازین حقوق بشری و اخلاق هم سروکار دارد.



دارد. در کشور ما به عنوان مثال، عملکرد جمهوری اسلامی به اعتبار کارنامه کیفری دستگاه قضایی خود مورد قضاوت داخلی و بین‌المللی قرار می‌گیرد نه به خاطر پرونده‌های مدنی. پس حقوق کیفری با مشروعیت نظام سیاسی ارتباط دارد. علت اینکه حقوق کیفری بسیار قانونمند است، سروکار داشتن آن با کرامت انسانهاست. انسان‌ها مشروعیت دهنده به دولت در یک نظام مردم‌سالار هستند. پس نباید قربانی دولت شوند. مردم هستند که سیاستهای دولت از جمله سیاست کیفری را برمی‌گزینند. این سیاستها در ارتباط تنگاتنگ با ایدئولوژی حاکمیت و مردم قرار دارند.

هرگاه ایدئولوژی حکومت ایجاب کند که دولت دارای اقتدار فراگیر (توتالیتر) باشد تا بتواند ریزترین اعتراضات و موارد دگراندیشی و تفاوت را کنترل کند دست به جرم‌انگاری می‌زند. گزینه دولتهای اقتدارگرای فراگیر آن است که صلاحیت مداخله خود را با جرم‌انگاریهای بسیار، زیاد کنند به این ترتیب شانس مجرم شدن شهروندان آن کشور نیز افزایش می‌یابد؛ لذا موضوع بحث ما در حقوق کیفری گسترش می‌یابد و جرایم جدیدی چون جرایم فنی را هم در بر می‌گیرد.

«سیاست کیفری» یعنی تدبیر و چاره‌اندیشی راجع به کیفر و سیاستگذاری راجع به آن. در اینجا کیفر موضوعیت دارد. کیفر هم صرفاً جنبه دولتی دارد. انحصار تعیین کیفر، در دست دولت است. پس وقتی می‌گوییم «سیاست کیفری»، بطور غیرمستقیم به جرم‌عنایت داریم زیرا کیفر با جرم ارتباط دارد. اما «سیاست جنایی» تدبیر و چاره‌اندیشی راجع به جرم است. چاره‌اندیشی راجع به جرم فقط یک بُعدش کیفری است. بُعد دیگر آن پیشگیری است. پس در بحث پیشگیری لزوماً دولت مداخله نمی‌کند. هسته اصلی سیاست جنایی دولت است اما بخشی از آنهم مربوط به جامعه مدنی است. مثلاً در برابر افزایش سرقت، مالکین خودشان دست به چاره‌اندیشی می‌زنند. این یک تدبیر غیر دولتی است. در سیاست جنایی هسته اصلی دولت است چون هسته اصلی سیاست جنایی حقوق کیفری است اما همه پاسخهای به جرم، مجازات نیستند. پاسخهای مدنی و غیردولتی هم وجود دارد.

#### ۴- جامعه‌شناسی سازمان‌ها و تشکیلات

رشته دیگر جامعه‌شناسی سازمان‌ها و تشکیلات است که موضوع مطالعه اش تحلیل طرز کار مجموعه انسانی سازمان یافته و منظم و دارای سلسله مراتب است که هدف آن، تبیین همکاری اعضای آن مجموعه به قصد دستیابی به اهداف معین است. از این منظر ادارات دولتی و عمومی از سویی و احزاب سیاسی (غیردولتی) از سوی دیگر و مؤسسات بازرگانی هر کدام یک مجموعه انسانی را تشکیل می‌دهند که کارکرد خاص دارند. یک مجموعه انسانی دارای سلسله مراتب و مرامنامه است. منطق و هدف خاص خود را دارد. مثلاً هدف شرکت تجاری کسب سود است. از این منظر دستگاه قضایی (عدالت کیفری) یک مجموعه انسانی دولتی دارای اصول و قواعد خاص خود است که موضوعش مبارزه واکنشی با جرم است. پس می‌شود گفت که عدالت کیفری و بررسی سازوکار این نهاد می‌تواند در بحث جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری به ما کمک کند. در بحث جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی دیدیم که روان‌شناسی قضات و ضابطین می‌تواند مجرمین را به سمت مزمن شدن یا ترک جرم سوق دهد.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که موضوع بحث ما رشته‌ای است چند بعدی که جرم را به عنوان پدیده‌ای انسانی از زوایای مختلف تحلیل می‌کند.

رعایت اصل قانونی بودن است که باعث می‌شود دستگاه قضایی فقط جنبه واکنشی داشته باشد. تاجرمی واقع نشده امکان مداخله وجود ندارد. پاسخهای کنشی توسط دستگاه عدالت کیفری اعمال نمی‌شوند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا متولی اجرای بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی، دستگاه قضایی است، یعنی آیا در این بند برای دستگاه عدالت کیفری جنبه کنش‌گرا قائل شده‌اند؟ خیر. اجرای قسمت اول بند ۵ اصل ۱۵۶ بر عهده قوه قضاییه است که مرکب از نهادهای مختلف می‌باشد. چه بسا لازم باشد برای اجرای این قسمت سازمان جدیدی احداث شود. دادگاهها زمانی رسیدگی می‌کنند که جرمی واقع شده باشد (عملکرد واکنشی). اینکه محاکم عمومی به استناد بند ۵ روزنامه‌ها را تعطیل کردند توجیه حقوقی ندارد. این بند را محاکم اجرا نمی‌کنند. قوه قضاییه برای اجرای بند ۵ در لایحه پیشگیری از جرم سازمانی به نام «شورای عالی پیشگیری از جرم» را پیش‌بینی کرده است. محاکم دادگستری بند ۴ اصل ۱۵۶ را اعمال می‌کنند، یعنی کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و...<sup>۱</sup>

به این ترتیب معلوم می‌شود که جامعه‌شناسی جنایی رشته‌ای مختلط است. موضوع آن در چندین رشته دیگر هم بحث می‌شود ولو تحت عناوین دیگر از قبیل انحراف، ناسازگاری، مفسده، منکرات. پس جرم ممکن است با عنوان دیگری در رشته‌های دیگر هم بحث شود. از سوی دیگر روشهای معمول در بحث ما ممکن است مورد بررسی و استفاده رشته‌های دیگر هم باشد.

در جرم‌شناسی ما از سویی برای شناخت بهتر بزهکاری و پی‌بردن به علل بزهکاری از آمار جنایی استفاده می‌کنیم (روشهای کمی).<sup>۲</sup> پس روشهای کمی برای شناخت علل بزهکاری است. رقم سیاه بزهکاری هم توسط روشهای کمی بررسی می‌شود. روشهای کمی در جامعه‌شناسی هم هستند. اما برای پی‌بردن به خصوصیات بزهکاری از روشهای کیفی<sup>۳</sup> مثل مطالعات موردی (case studies)، مطالعات مبتنی بر پیگیری بزهکار در زمان و مکانی پس از تحمل کیفر و کسب آزادی (follow up studies)، گفتگو، مصاحبه، تحلیل پرونده‌ها، بررسی مطبوعات و رسانه‌ها که راجع به جرم تحلیل ارائه می‌دهند استفاده می‌شود. مشاهده و مطالعه (observation) که دو روش مستقیم و غیرمستقیم دارد. یکی از روشهای کیفی است. در مشاهده مستقیم یا مشارکتی (participant observation)، خود محقق به جلد و پوشش مرتکب جرم در می‌آید و مدتها با مجرمین زندگی می‌کند تا از درون، آداب و رسوم و عرف آن محیط مجرمانه را بشناسد. اما در روش غیرمستقیم، فرد محقق از طریق پرونده‌های کیفری و مطالعه در محل، جرم خاص را مطالعه کرده و به علل آن پی می‌برد.

ملاحظه می‌شود که «جامعه‌شناسی جنایی» هم از نظر موضوع و هم از نظر روش با آن چهار رشته ارتباط دارد. به این ترتیب می‌شود گفت که «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» با توجه به اینکه در پی بررسی جرم و تأثیر دستگاه قضایی و علل محیطی بر جرم است، علاوه بر استفاده از روشها و تکنیکهای مختلف در جهت شناخت علل، کار معرفت شناختی هم انجام می‌دهد به این معنا که محقق باید به بستر و فضای سیاسی و اقتصادی و تاریخی که در آن

<sup>۱</sup> - برای مطالعه بیشتر در این خصوص ر.ک به امیرحسین نیازپور. پیشگیری از بزهکاری در قانون اساسی ایران و لایحه قانون پیشگیری از وقوع جرم، مجله حقوقی دادگستری، ش ۴۵.

<sup>۲</sup> - Quantitative Methods

<sup>۳</sup> - Qualitative Methods

کار می‌کند توجه نماید. تولیدات علمی بی‌تأثیر از فضای سیاسی و فضای اقتصادی حاکم نیستند. محقق خود عضوی از جامعه است و مثل بقیه جامعه مملو از پیش‌داوری‌ها و قضاوت‌های ارزشی است، اما باید از اصل عینیت یا بی‌طرفی (objectivity) در مطالعاتش استفاده کند یعنی مطالعات و تحقیقات، او را به سمت نتیجه‌گیری هدایت کند و نه پیش‌داوری‌های او، وی را به سمت نتایج دلخواه خود سوق دهد. به این ترتیب پژوهشگر همواره بین علمی بودن و بی‌طرفی از سویی و پیش‌داوری‌های درونی شده در خود از سوی دیگر در حال مبارزه است. مضاف براینکه اغلب محققین برای انجام طرح‌های پژوهشی خود وامدار نهادهای دولتی هستند. آیا در این شرایط پژوهشگر می‌تواند کاملاً بی‌طرف باشد و نتایج تحقیق را همانگونه که هست منعکس نماید؟ باید پذیرفت که تولید علم بویژه در حوزه علوم انسانی همواره در چالش با عوامل سیاسی و اقتصادی است.<sup>۱</sup>



## الف - مکتب جغرافیای جنایی

نگاه اثباتی یا تحقیقی یا علمی به جرم در طول تاریخ رشته ما اشکال مختلفی به خود گرفته است. محققین مختلف چه از بعد جامعه‌شناسی و چه انسان‌شناسی و پزشکی با درجات مختلفی جرم را هم به عنوان پدیده‌ای ضد اجتماعی و هم به عنوان یک پدیده اخلاقی مذموم مورد مطالعه قرار داده‌اند و البته دیدگاه‌های آن‌ها گاه مقابل هم قرار گرفته است. اولین رویکرد به جرم، رویکرد جغرافیایی و مطالعه تأثیر محیط فیزیکی یا محیط طبیعی بر جرم بوده است. مکتب جغرافیای جنایی در سال ۱۸۳۰ به وجود آمد. این مکتب را کتله بلژیکی که ریاضیدان و متخصص آمار بود و گری که فرانسوی و حقوقدان بود، پایه‌گذاری کردند. کتله از طریق ریاضیات و آمار، رفتارهای انسانی را بررسی می‌کرد و در فرانسه، آمار جنایی را با کمک گری ایجاد کرد و ارتباط آن را با محیط فیزیکی مورد بررسی قرار دادند و به این ترتیب، تأثیر جغرافیایی، شرایط جوی و آب و هوایی را بر رفتار انسان‌ها و از جمله بر رفتارهای مجرمانه، مورد بررسی قرار دادند. این مکتب تا سال ۱۸۸۰ عمر کرد. از نظر تاریخی، ابداع آمار جنایی در فرانسه، مطالعه جرم در بستر محیط جغرافیایی را تسهیل کرد. آمار جنایی<sup>۱</sup> برای نخستین بار توسط ناپلئون در اوایل قرن نوزدهم در فرانسه به وجود آمد و «ژاک گری دو شانوف» مسئول شد تا آمار آراء محکومیت‌های کیفری دادگاه‌های فرانسوی را از سال ۱۸۲۵ به قول عده‌ای، و از سال ۱۸۲۶ به قول عده‌ای دیگر، جمع‌آوری و تنظیم کند؛ لذا اولین آمار جنایی، در مورد بزهکاری قانونی بود. این آمار در سال ۱۸۳۳ موضوع مطالعه‌ای در کتاب «آندره میشل گری» به نام «جستاری در آمار اخلاقی فرانسه» قرار گرفت. موضوع این کتاب مطالعه جرم براساس آمار محکومیت‌های کیفری محاکم فرانسه در سالهای بین ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰ بود. اما سؤال این است که چرا این کتاب عنوان جستاری در آمار اخلاقی فرانسه را داشت در حالیکه موضوع آن مطالعه آمار محکومیت‌های کیفری فرانسه بود؟

پاسخ این است که در آن عصر (اوایل قرن نوزدهم) هنوز حقوق کیفری و جرم با اخلاق و گناه رابطه نزدیک داشت. در ابتدا هر جرم گناه و هر گناه جرم محسوب می‌شد؛ لذا آقای آندره میشل گری و نیز آقای کتله که به آماردانان اخلاقی (آمارگران اخلاقی) مشهور هستند جرم را عملی ضد اخلاقی می‌دانستند و لذا با مطالعه جرایم در فرانسه به دنبال برآورد میزان تخلّق مردم به اخلاقیات بودند چون جرم یک رفتار ضد اخلاق بود.

این تحقیقات در پنج استان فرانسه انجام شد و سپس روی نقشه فرانسه، منحنی بزهکاری بررسی شد. آقای آندره میشل گری به این نتیجه رسید که در آن دوره پنج ساله یک نظم سالیانه در آمار بزهکاری دیده می‌شود. در آن کتاب

<sup>۱</sup> - آمار جنایی در مفهوم جامع و کلان خود، برون‌داد مجموعه رویدادهای جنایی، تخلف‌ها، انحراف‌ها و آسیب‌های اجتماعی است که بر پایه یک فرایند معتبر و اطمینان‌آور، گردآوری و پردازش می‌شود و در پایان سیمای جنایی جامعه را به نمایش می‌گذارد. اطلس جنایی ملی که دستاورد نهایی این طرح ملی است، بر ارکان و زیرساخت‌هایی استوار است که در صورت تأمین آنها، می‌توان آمار و اطلاعات مورد نیاز تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران تدابیر کنشی و واکنشی نظام سیاست جنایی ملی را تهیه و در اختیارشان قرار داد. رک. ذوالقدر، محمد باقر و جلالی فراهانی، امیرحسین، از آمار جنایی تا اطلس جنایی، رهیافت‌های نوین پیشگیری از جرم، جلد اول، نشر میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۱، صفحه ۷۷ و بعد.

آقای گری یک نیمرخ از جرم و مجرمین ترسیم کرد. به موجب این سیمای جنایی، محکومین دادگاههای کیفری فرانسه مذکر، جوان، شهری و از طبقه فقیر بودند. گری نتیجه گرفت که براساس این آمار پنج ساله، چه از نظر کمی و چه کیفی ما شاهد نوعی نظم و استمرار سالیانه در آمار هستیم. جرم و بزهکاری یک پدیده تصادفی نیست. بلکه پدیده‌ای است که از یک اصل تبعیت می‌کند. یک جبر آماری براین مقوله حاکم است، یعنی براساس آمار، میزان بزهکاری تقریباً ثابت است.

پس از آندره میشل گری، «آدولف کتله» در کتابی تحت عنوان «جستاری در فیزیک اجتماعی» در سال ۱۸۳۵، براساس آمار محاکم فرانسه تا سال ۱۸۳۳ و مطالعه در استانهای مختلف با لحاظ تأثیر سن، جنس، سطح تحصیلات، فصول و مطالعه استمرار سالیانه بزهکاری و تناسب جرایم نتیجه گرفت که بطور مستمر نوعی تمایل به جرم یا میل مجرمانه وجود دارد و وی ثابت کرد که تمایلات مجرمانه تابعی است از نوسانات جمعیتی و اجتماعی. کتله و گری بطور ضمنی می‌خواهند بگویند نوعی جبریت در بزهکاری وجود دارد. جالب آنکه آن‌ها منکر آزادی اراده نیستند، اما معتقدند که گویی در جامعه یک سلسله عوامل طبیعی (فیزیکی) وجود دارد که اراده‌های فردی عده‌ای را خنثی می‌کند؛ لذا کتله هم صحبت از جبریت آماری کرد، جبریت آماری که رفتار انسان را جهت می‌دهد. به این ترتیب کتله و گری با توجه به قانون استمرار سالیانه جرم و نظم سالیانه در ارتکاب جرم معتقدند که می‌شود گفت چند نفر مرتکب جرم خاص (مثلاً قتل یا ایراد جرح) می‌شوند همانطور که می‌شود پیش‌بینی کرد که هر سال چند نفر متولد شده یا می‌میرند. کتله و گری جبر پنداران آماری بوده‌اند.

به عبارت دیگر می‌توان گفت که استفاده از الگوهای طبیعی برای تبیین پدیده‌های انسانی و مجرمانه، منجر به ارائه "قانون ثبات نسبی بزهکاری یا قانون استمرار و تداوم جرم" توسط آدولف کتله و گری شد. وی معتقد بود که اغلب قوانین مکانیک در جهان، همانندهایی در جهان معنوی دارند. وی با تکیه بر آمار سالانه بزهکاری، معتقد بود که پدیده بزهکارانه دارای ثبات است و از توازن در حرکت برخوردار است، یعنی پدیده مجرمانه با نظم کامل تکرار می‌گردد، لذا می‌توان تحولات آنرا پیش‌بینی نمود. اما ظاهراً چنین برمی‌آید که این ثبات یک امر کاملاً ساختگی و غیرواقعی است و به تعبیر برخی جرم‌شناسان، این ثبات به اشباع دستگاه پلیس و سازمان‌های قضایی منتسب است. به این معنا که آنچه در آمار قضایی منعکس می‌شود شاخص میزان کارایی و فعالیت این سازمان‌ها تلقی می‌شود نه شاخص بزهکاری واقعی؛ لذا چنانچه امکانات دستگاه قضایی ثابت فرض شود، این بازده از یک حداقل و یک حداکثر مشخص تجاوز نخواهد کرد.<sup>۱</sup>

اما در ادامه تحقیق کتله و گری، در سال ۱۸۴۳ در بلژیک فردی به نام «دوک پسیو»<sup>۲</sup> کتابی به نام «شرایط فیزیکی و اخلاقی جوانان کارگر» تدوین نمود. در این کتاب او با آمار نشان داد که فقر و بحران اقتصادی که یکی از شاخص‌های آن بیکاری است رابطه معنا داری با بزهکاری دارد و نیز صنعتی شدن جامعه بر تعداد جرایم می‌افزاید. این دیدگاه را به جبریت اقتصادی تعبیر کرده‌اند. در همین وادی، فرد بلژیکی دیگری به نام «بورت»<sup>۳</sup> در سال ۱۸۴۲ براساس مطالعات

<sup>۱</sup> - اردبیلی، محمدعلی، جزوه جامعه‌شناسی جنایی (بخش اول)، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۸۳-۱۳۸۲، صفحه ۱۶۹.

<sup>۲</sup> - Duc petiaux

<sup>۳</sup> - Burt

خود در لندن و پاریس، تنزل کیفیت شرایط کار به خاطر صنعتی شدن و کاهش قیمت‌ها و دستمزدها بدلیل رقابت شدید را به عنوان عوامل اصلی افزایش تعداد سرقتها و شورشهای ناشی از قحطی و گرسنگی اعلام کرد. پس به تعبیر «بورت» بزهکاری نتیجه سوء عملکرد اجتماعی است و دلایل آنرا باید در ساختار اجتماعی جستجو کرد (جبریت اجتماعی).

#### ب- مکتب سوسیالیزم

در همین زمان عده‌ای از فلاسفه و اقتصاددانان و جرم‌شناسان معتقد بودند که برای مبارزه با بزهکاری و برهم زدن این جبریت کافی است دست به اصلاحات بزنیم. راه نجات جامعه از بزهکاری، اصلاحات است. در مقابل این اصلاح در اواسط سده نوزدهم دیدگاهی مطرح شد که بعدها به دیدگاه یا مکتب سوسیالیزم مشهور گردید. مکتب سوسیالیزم طرفدار انقلاب برای برهم زدن جبریت جرم بود. دو بانی عمده سوسیالیزم مارکس و انگلس بودند. این دو در سال ۱۸۴۸ منشور حزب کمونیسم را نوشتند. مارکس در سال ۱۸۶۷ کتاب سرمایه (capital) را نوشت و قویاً علیه بورژوازی و دین قلم زد و به طرفداری از طبقه کارگر و زحمتکش که دچار مشکلات بودند مطالبی را به نگارش در آورد. در آثار این دو نفر، جرم و چرایی آن خیلی موضوعیت ندارد بلکه بیشتر به مسائل اقتصادی پرداخته می‌شود. اما در این کتاب به زعم بسیاری از تحلیلگران، بزهکاری یک بی‌نظمی اجتماعی محسوب نشده است. جرم از منظر سوسیالیزم، خصیصه نظم اجتماعی دنیای سرمایه‌داری است و از این جهت امری محتوم در جامعه سرمایه‌داری، است.<sup>۱</sup> انگلس در سال ۱۸۴۵ کتاب «وضعیت و موقعیت طبقه زحمتکش در انگلستان» را به رشته تحریر در آورد. او در این کتاب جرم را پدیده‌ای تصادفی نمی‌داند بلکه جرم را تولید اجتماعی می‌داند که بر روابط اجتماعی موجود مبتنی است. روابط اجتماعی موجود در آن عصر، رابطه طبقه دارا و نادار بوده است؛ لذا در چنین شرایطی بزهکاری کارگر امری محتوم است چون طبقه کارگر برای کسب حقوق جدید دست به اقداماتی می‌زند که از نظر جامعه سرمایه‌داری، جرم و شورش و طغیان تلقی می‌شوند. به این ترتیب جرم در چارچوب و مکانیزم تولید در جامعه سرمایه‌داری به وجود می‌آید و لذا اگر کسی مرتکب سرقت چوب برای تأمین گرمای خانه‌اش می‌شود این از دید جامعه سرمایه‌داری نقض یک هنجار اخلاقی نیست بلکه از این جهت چنین کاری جرم و قابل تعقیب است که به اقتصاد و تولید اقتصادی جامعه لطمه می‌زند. بنابراین از زاویه دید مکتب سوسیالیزم، ملاحظات اخلاقی در جامعه سرمایه‌داری حاکم نیست بلکه آنچه مهم است اقتصاد است و لذا فرآیند جرم‌انگاری علیه اموال صرفاً بار اقتصادی دارد و آنهم حمایت از مالکیت خصوصی است که در ید عده قلیلی از سرمایه‌داران است.

در اینجا هم نوعی جبریت اقتصادی به چشم می‌خورد. به این معنا که مادام که جوامع سرمایه‌داری وجود دارند و عده قلیلی از انسان‌ها از اکثریت انسان‌ها بهره‌کشی کرده و حقوق آن‌ها را نمی‌پردازند تضاد منافع و اختلاف طبقاتی وجود دارد و از منظر حقوق حاکم مبارزه طبقاتی یعنی جرم.

جبریت اقتصادی در جوامع سرمایه‌داری از نظر سوسیالیزم به دلایل دیگری هم توجیه می‌شود و آن اینکه بزهکار، تولید جرم می‌کند. در پی تولید جرم او بطور غیرمستقیم تولید حقوق کیفری می‌کند. به دنبال حقوق کیفری تولید استاد حقوق جزا می‌کند و در کنار استاد و کلاس درس، تولید ادبیات جرم می‌شود. همه این تولیدات بار اقتصادی دارد.

<sup>۱</sup> - اینان جرم را نوعی اعتراض به جامعه سرمایه‌داری و قوانینی که در جهت منافع عده‌ای اندک یعنی سرمایه‌داران وضع شده می‌زنند.

از سوی دیگر بزهکار، پلیس را تولید می‌کند و دادگستری را نیز به وجود می‌آورد. همزمان زندانبان و جلا و هنر و رمان و تراژدی جنایی را به وجود می‌آورد. به این ترتیب مکتب سوسیالیستی معتقد است که بزهکار در تحریک نیروهای مولد (productive) شرکت می‌کند. چون جرم سبب می‌شود که آن جمعیت اضافی در بازار کار حذف شود. یعنی عده‌ای مرتکب جرم می‌شوند و با این کار به زندان می‌روند و به این ترتیب جا برای کار دیگران باز می‌شود. به این ترتیب رقابت بین کارگران کم می‌شود و حقوقها نیز از یک حداقل پایین‌تر نمی‌آید. مبارزه علیه جرم هم بخشی از نیروی جامعه را به خود جلب می‌کند. پس ملاحظه می‌شود که از منظر مکتب سوسیالیستی بزهکار در جامعه سرمایه داری موجودی است مولد و تنظیم کننده بازار. به عبارت دیگر عده‌ای از جرم‌شناسان سوسیالیست از این تحلیل اصل دیگری را استخراج کرده‌اند و آن اینکه اگر در جامعه سرمایه‌داری کمبود نیروی کار پیش آید سعی می‌شود افراد کمتر به زندان فرستاده شوند یا از زندان آزاد شوند تا وارد بازار کار شوند. به عکس هرگاه تعداد بیکاران زیاد باشد دولت بخش مازاد متقاضیان کار را به زندان می‌اندازد تا بازار متعادل شود. به این ترتیب هم از دید مکتب سوسیالیسم جرم در جامعه سرمایه داری کارکرد اقتصادی دارد. مادام که جامعه سرمایه‌داری وجود دارد و ثروت عادلانه توزیع نشده باشد جرم وجود دارد.

جرم‌شناسی سوسیالیست، که حاصل اندیشه جرم‌شناسان مارکسیست اروپای غربی بود، یک رویکرد تک‌عاملی- تک- بُعدی بود که به موجب آن، بزهکاری تنها ریشه در اقتصاد که زیربنا محسوب می‌شود، دارد و توزیع ناعادلانه امکانات مادی و ثروت میان مردم، به جرم و انحراف به عنوان مسائل روبنایی، می‌انجامد. با زوال نظام سرمایه‌داری و محو نظام طبقاتی و استقرار نظام اشتراکی یا کمونیستی، بزهکاری و انحرافات اجتماعی هم محو خواهد شد. با فروپاشی نظام‌های سوسیالیستی در اواخر ۱۹۸۰، جرم‌شناسی سوسیالیستی جرم‌محور رسمی و دولتی شده نیز به تاریخ سپرده شد، لیکن این رویکرد در شکل‌گیری بعضی گرایش‌های انتقادی جرم‌شناسی در جوامع باز و دموکراتیک بی‌تأثیر نبود.<sup>۱</sup>

به دنبال دیدگاه‌های سوسیالیسم برخی در جهت انجام تحقیقات بپیش فرضهای مارکسیستی از آثار مارکس و انگلس استفاده کردند. در این خصوص در ایتالیا فردی به نام کلاجانی، از معاصران فری، بالحق به تحلیلهای مارکسیستی کلاً توضیحات زیست‌شناختی در باب جرم را منکر شد در حالیکه قبلاً طرفدار مکتب تحقیقی بود. به این ترتیب دیدگاه‌های مارکس به دیدگاه‌های مکتب تحقیقی ضربه زد. کلاجانی مشروعیت تز دکتر لمبروزو را در سال ۱۸۸۴ زیر سؤال برد و اعلام کرد که تربیت طفل در خانواده، رفتار وی را جهت می‌دهد. این تربیت خانوادگی به منابع اقتصادی و مالی خانواده وابسته است و با آن رابطه مستقیم دارد. بودجه قویتر باعث تربیت بهتر است و در نتیجه جرم به وجود نمی‌آید. عکس این مطلب هم صادق است.

دیدگاه مارکس مورد توجه فردی هلندی به نام بونگر هم قرار گرفت. او پایان‌نامه دکتری خود را با عنوان «بزهکاری و شرایط اقتصادی» در سال ۱۹۰۵ دفاع کرد. در این پایان‌نامه او بزهکاری فقرا و توانگران را مقایسه کرد. در این کتاب او نشان داد که جرایم مالی مثل سرقت و تکدی را معمولاً افراد فقیر مرتکب می‌شوند، اما جرایم طبقه دارا از قبیل سرقتهای متقلبانه، جعل و انواع تقلب است که در بستری اجتماعی و اقتصادی ارتکاب می‌یابد. هدف آن افزایش حداکثر سود و حکومت منطق سوداگری است که روابط اجتماعی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. او فراتر از تز سوسیالیسم می‌رود و

<sup>۱</sup> - رک. جرم‌شناسی در آغاز هزاره سوم، منبع پیشین، صفحه ۱۶.



معتقد است که اگر روابط اجتماعی تحت حکومت سوداگری و منطق پول باشد هر دو طبقه دارا و ندار مرتکب جرم می‌شوند. در اینجا هم با جبریت اقتصادی مواجهیم.

### ج - مکتب تحقیقی

مکتب تحقیقی در سال ۱۸۸۰ به وجود آمد. کتاب سزار لمبروزو (انسان / مرد بزهکار) در سال ۱۸۷۶ چاپ شد و کتاب انریکو فری (افق‌های نوین حقوق کیفری / جامعه‌شناسی جنایی) در سال ۱۸۸۱ و کتاب رافائل گاروفالو (جرم‌شناسی) در سال ۱۸۸۵. پس در این سالها مکتب تحقیقی و به موازات آن تز مارکسیستی حاکم است. اما این دو مکتب، دو جبریت متفاوت را ارائه می‌دهند: جبریت اقتصادی مکتب سوسیالیزم با جبریت زیستی مکتب تحقیقی این تفاوت را دارد که مکتب تحقیقی یک مکتب تجربی و مبتنی بر آزمایش و مقایسه بوده و مجرم را از نزدیک مطالعه کرده اما مکتب سوسیالیزم بیشتر بر پیش‌فرضها و تاملات فکری خود استوار است که لزوماً مبتنی بر مطالعات آماری نیستند. این مکتب نوعی مخالفت با حکومت‌های سرمایه‌داری و آثار جرم‌زایی آن است. در جرم‌شناسی علمی مکاتبی را بحث می‌کنیم که مبنی بر مطالعه علمی و میدانی باشند. دیدگاه‌های فلسفی و اظهارات کلی جنبه نیمه علمی دارد اگرچه از نوعی علمی بودن تبعیت می‌کند. (اگوست گنت سه مرحله برای علم قائل است: مرحله ربانی، مرحله عقلانی (دیدگاه‌های عقلی محض) و مرحله علمی (مبتنی بر مطالعات میدانی و شواهد تجربی).

در مکتب تحقیقی ایتالیایی اصل کلی آن است که نوع جبریت ما با عوامل زیستی و روانی همراه است. این عوامل زیستی و روانی از منظر لمبروزو امری ارثی است. آقای فری جبریت زیستی لمبروزو را تعدیل کرده و جرم را حاصل شرایط اجتماعی و فردی دانست.<sup>۱</sup> فری براساس مطالعات گری و کتله دو قانون را مطرح کرد: «قانون اشباع جنایی»<sup>۲</sup> و «قانون فوق اشباع جنایی».<sup>۳</sup>

پس دیدگاه فری بی تأثیر از قانون حرارتی کتله و قانون نظم سالیانه در ارتکاب جرایم نبوده است که کتله قبلاً به آن اشاره کرده بود. فری در بحث قانون اشباع جنایی اعلام کرد که در یک محیط اجتماعی معین میزان مستمر و معینی از بزهکاری وجود دارد و به موجب قانون فوق اشباع جنایی هرگاه در یک محیط اجتماعی یک واقعه غیرعادی رخ می‌دهد منجر به تغییر روابط اجتماعی می‌شود که این تغییر روابط باعث افزایش جرایم می‌شود. به محض اینکه این واقعه و آثارش تعدیل شود جریان بزهکاری در آن جامعه آهنگ معمول خود را باز می‌یابد. به تعبیر فری در یک جامعه نیروهای طبیعی در همه جا حضور دارند که به ارتکاب جرم در زمان نظم می‌دهند. فری می‌گوید انسان فکر می‌کند آزاد است، اما این یک وهم است چون انسان‌ها هر ساله باید تا میزان معینی مرتکب جرم شوند. این نیروهای طبیعی هستند که رفتار مجرمانه را باعث می‌شوند.

<sup>۱</sup> - باتوجه به اینکه لمبروزو معتقد به جبریت زیستی بود یعنی جرم را ناشی از عوامل زیست‌شناختی می‌دانست لذا در این جا که مربوط به جامعه‌شناسی جنایی است به نظریات وی پرداخته نمی‌شود (هرچند که وی در سالهای پس از ارائه نظر خود وجود مجرمینی اتفاقی را نیز پذیرفت) لیکن باتوجه به اینکه فری جرم را حاصل ۳ دسته عوامل می‌دانست: (۱) عامل انسان شناختی (۲) محیط فیزیکی (۳) محیط اجتماعی، لذا در این مبحث به نظریات فری می‌پردازیم.

<sup>۲</sup> - Criminal Saturation

<sup>۳</sup> - Criminal Extrasaturation

به عبارت دیگر، فری واقعیت جنایی را در بوتۀ آزمایش علم شیمی سنجید. یعنی همان‌طور که در یک حجم معین با گرمای معین، مقدار معینی از یک ماده شیمیایی حل می‌شود، بدون آنکه اتمی کمتر یا بیشتر کاسته یا افزوده شود، در یک محیط اجتماعی معین با شرایط فردی و طبیعی معین نیز تعداد معینی جرم ارتکاب می‌یابد، نه کمتر و نه بیشتر. این قانون بر سرنوشت جوامعی حاکم است که دوران آرامش و ثبات را می‌گذرانند، اما در جوامعی که دستخوش نوساناتی مانند جنگ، قحطی، انقلاب و شورش شوند در این نظم تغییراتی حاصل خواهد شد و میزان جرایم افزایش خواهد یافت، همان‌گونه که محلول شیمیایی اشباع شده با افزایش درجه حرارت، کمیت بیشتری از ماده شیمیایی را در خود حل خواهد کرد. در اینجا جامعه به مرحله فوق‌اشباع جنایی می‌رسد.<sup>۱</sup>

بنابراین فری در کتاب افق‌های نوین حقوق کیفری اصل کلاسیک مسئولیت کیفری را رد کرده و مسئولیت اجتماعی بدون تقصیر را پیشنهاد می‌کند که مبتنی بر درجه خطر اجتماعی است و به جای کیفر هم اقدامات دفاع اجتماعی را هماهنگ با مسئولیت اجتماعی پیشنهاد می‌کند که این اقدامات باید منطبق با خصوصیات بزهکار باشند.

فری با دو قانون خود به جبریت اجتماعی توجه می‌کند. در رابطه با تأثیر این دیدگاه‌ها در حقوق کیفری باید اشاره کرد که ما در حقوق کیفری تا اندازه‌ای مسئولیت اجتماعی مبتنی بر خطر اجتماعی را پذیرفته‌ایم و آن هم در اقدامات تأمینی است که مبتنی بر حالت خطرناک هستند. در قانون اقدامات تأمینی ما مواردی وجود دارد که اقدام تأمینی بدون ارتکاب جرم اعمال می‌شود مثل ضمانت احتیاطی موضوع ماده ۱۴. در سال ۳۹ یعنی سال تصویب این قانون، تهدید به قتل جرم نبود. این ماده با ماده ۱ همان قانون تعارض دارد. زیرا در ماده ۱ به لزوم ارتکاب جرم برای اعمال اقدام تأمینی تصریح شده است. علت این استثنای ماده ۱۴ چیست؟ در پاسخ باید گفت که این قانون از حقوق سوئیس الهام گرفته است.<sup>۲</sup> در سالهای دهه ۱۹۶۰ حالت خطرناک مجرم ملاک بود و این ضمانت احتیاطی یک اقدام دفاع اجتماعی است که البته خلاف اصل قانونی بودن مجازات است. بنظر می‌رسد که قانونگذار ما در اقتباس خود اشتباه کرده است.

اندیشه اقدامات دفاع اجتماعی را باید در مکتب تحقیقی جستجو کرد. اقدامات دفاع اجتماعی بر دو نوع است: پیش از جرم<sup>۳</sup> و پس از جرم.<sup>۴</sup> حقوق کیفری به اقتضای اصل قانونی بودن فقط مرحله پس از جرم را پذیرفته اما جرم‌شناسی در هر دو سطح در نظر گرفته می‌شود.

در عرصه علم حقوق، ارتکاب جرم اماره و جلوه قانونی حالت خطرناک است اما حالت خطرناک همیشه به صورت جرم بروز نمی‌کند. در ماده ۱۴ ما با حالت خطرناکی مواجهیم که بر آن اماره قانونی مبتنی نیست.<sup>۵ و ۶</sup>

۱ - رک. اردبیلی، محمد علی، منبع پیشین، صفحه ۱۶۴-۱۶۵.

۲ - درخصوص تاریخچه وضع این قانون در ایران باید اشاره نمود که زمانی که دکتر هدایتی دانشجوی دکترا در سوئیس بودند قانونی درخصوص این اقدامات در آنجا تصویب می‌گردد که ایشان نیز پایان‌نامه خود را به این امر اختصاص می‌دهند. پس از مراجعت به ایران، ایشان پیش‌نویس این قانون را تهیه و تنظیم کرده که پس از طی مراحل و تشریفات به صورت قانون فعلی درآمد.

۳ - Ante Delictum

۴ - Post Delictum

۵ - برای اطلاع بیشتر در این خصوص رک: نجفی‌ابرنآبادی، علی حسین، کیفرشناسی، انتشارات مجد، چاپ چهارم، ۱۳۸۴، صص ۹-۱۸.

۶ - ما در حقوق کیفری موضوعه از «حالت خطرناک» نام نمی‌بریم بلکه از «مجرم خطرناک» یاد می‌کنیم. این بدان علت است که هنگامی که ما از مجرم یاد می‌کنیم درواقع نظر به اصل قانونی بودن جرم و مجازات داشته‌ایم.

بحث دیگر ما راجع است به مفاهیم نسبی یا نظریه‌های نسبیت‌گرا در جامعه‌شناسی جنایی (در مقابل مطلق‌گرایی جبریت). در این خصوص از مکتب محیط اجتماعی صحبت می‌کنیم. عده‌ای بر این باورند که بانی این مکتب لاکاسانی، پزشک فرانسوی بود. او به طور ضمنی جبر پنداری گذشتگان خود بویژه جبریت مکتب تحقیقی را رد می‌کند. وی در مقابل آموزه لومبروزو، آموزه محیط اجتماعی را مطرح نمود. تفکر لاکاسانی در زمینه جرم‌شناسی در دو جمله مشهور وی خلاصه می‌شود:

۱- او معتقد است که هر جامعه دارای مجرمینی است که شایسته آن است. یعنی در هر جامعه‌ای با توجه به شرایط و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، جرایم خاصی ارتکاب می‌یابد. مثلاً در نظام کمونیستی که اقتصاد دولتی حاکم است جرایم اختلاس و ارتشاء هم زیاد و شایع است.

۲- او جامعه را تشبیه می‌کند به محل کشت و در این محل کشت، انسان بزهکار را به میکروب تشبیه می‌کند که اگر فرهنگ مساعد باشد آن میکروب رشد کرده و تبدیل به مجرم می‌شود. یعنی بزهکار عنصری است که وقتی ظرف و محیط مستعد باروری خود را بیابد، رشد می‌کند بنابراین باید نسبت به عوامل جرم‌زای محیط اجتماعی، اقداماتی به عمل آورد همان‌گونه که علیه بیماری‌های سل و... اقدامات کنشی و واکنشی انجام می‌دهیم.

متعاقب وی می‌توان از آقای گارو سخن گفت. او بین آزادی اراده مطلق از یکسو و جبریت مطلق از سوی دیگر یک حالت بینابین را می‌پذیرد. او معتقد است که برخی انسان‌ها در میان این دو حد عمل کرده و آزادی نسبی در ارتکاب جرم دارند لذا مسئولیت کیفری آن‌ها نسبی است.

حقوقدان دیگر فرانسوی، گابریل تارد، بیشتر به جنبه جامعه‌شناختی جرم توجه دارد و جرم را با محیط و پیرامون فرد مرتبط می‌کند. مثلاً در مورد سارقین و قاتلین می‌گوید اکثریت آن‌ها کسانی هستند که در دوران کودکی به حال خود رها شده‌اند و در کوچه و خیابان زندگی کرده‌اند. بزهکاری آن‌ها ناشی از عوامل ارثی نیست. آن‌ها جرم را انتخاب کرده‌اند و دلیل این امر هم مشکلات دوران طفولیت آن‌ها بوده است. او در سال ۱۸۹۰ کتاب «فلسفه کیفری» را به نگارش درآورد. وی در زمینه بزهکاری خانواده، بحران دینی و فقر را موثر می‌داند. آقای تارد دیدگاه دیگری نیز دارد تحت عنوان «قوانین تقلید» که در آن‌ها اراده فرد را بین جبریت و آزادی کامل می‌پذیرد. او معتقد است که همه رفتارهای انسانی تحت تأثیر سه مدل اتفاق می‌افتند: ۱- هر چه انسان‌ها به هم نزدیکتر باشند بیشتر از هم تقلید می‌کنند. ۲- انسان‌ها بیشتر از فرد فرادست خود تقلید می‌کنند. ۳- الگو یا مُد در انتخاب تقلیدها نقش مهمی دارد. وقتی دو مدل مغایر هم هستند فرد آن مدلی را انتخاب می‌کند که جدیدتر است. به این ترتیب آقای تارد می‌خواهد از طریق قوانین تقلید تحول تاریخی جرم را برای ما توضیح دهد و بگوید مردم در واقع مفاصد و معایب طبقه حاکم را تقلید می‌کنند و روستاییان هم از مردم شهر تقلید می‌کنند (مثلاً شرب خمر یا مصرف مواد مخدر به این نحو تقلید می‌شود). تارد معتقد است که قوانین تقلید اجتناب‌ناپذیر نیستند. او منکر مسئولیت کیفری فرد نیست ولی معتقد است که کیفر باید موردی و براساس خصایص روانشناختی فرد تعیین و اعمال شود.



# بنیانگذاران جامعه‌شناسی جنایی

## الف - کتله‌وگری

از جمله بنیانگذاران جامعه‌شناسی جنایی کتله و گری هستند. کتله بلژیکی و ریاضیدان بود و گری فرانسوی و حقوقدان. این دو در مطالعاتی جداگانه با توجه به آمار جنایی دادگستری فرانسه که حاوی اطلاعات راجع به بزهکاری قانونی و بزهکاری قضایی بود نوسانات بزهکاری را در شهرستانهای فرانسه از یکسو و استانهای فرانسه از سوی دیگر مطالعه کردند. هدف کتله آن بود که ویژگی جرایم و نرخ جرایم را بر حسب ویژگی محیط جغرافیایی مطالعه کند (بررسی تأثیر آب و هوا و شرایط جغرافیایی بر خلق و خوی ساکنین: جغرافیایی جنایی، نقشه‌برداری جنایی (تعبیر دکتر کی‌نیا)، مکان شناسی (topology) جنایی). این دیدگاه قبل از کتله و گری در کتاب مقدمه ابن خلدون و در برخی فصول کتاب روح‌القوانین منتسکیو منعکس شده بود. البته این دو، توجه خاص به جرم نداشته‌اند اما اشاراتی هم به تأثیر شرایط جغرافیایی بر خلق و خوی مردم کرده‌اند. مثلاً منتسکیو فصلی از کتاب خود را به بررسی تأثیر آب و هوا بر خلق و خوی مردم اختصاص داده است. مثلاً او حرمت خمر در اسلام را به آب و هوای گرم شبه جزیره عربستان نسبت می‌دهد ولی در غرب که هوا سرد است، مشروب تا حدودی کمبودهای جغرافیایی آن مناطق را جبران می‌کند و لذا شرب خمر ممنوع نیست. بهر حال کتله و گری با بنیانگذاری مکتب جغرافیایی جنایی چند آورده داشته‌اند:

۱- قانون حرارتی بزهکاری: در فصل گرم و کشورهای جنوبی معمولاً جرایم علیه اشخاص بیشتر است و در فصل سرد و کشورهای شمالی جرایم علیه اموال بیشتر است. پس نوع بزهکاری تابع شرایط فصول است.

۲- «قانون استمرار و تداوم جرم یا به تعبیر برخی اساتید، قانون ثبات نسبی بزهکاری»<sup>۱</sup>: کتله براساس آمار جنایی دادگستری فرانسه نتیجه گرفت که در هر جامعه‌ای و کشوری سالیانه شاهد وقوع میزان معینی جرم هستیم. هر جامعه‌ای به اقتضای شرایط خود میزان معینی جرم را مستمراً تجربه می‌کند. ارتکاب جرم دارای نظم سالیانه و مستمر است. اگر شرایط اجتماعی جامعه بهم بخورد، بی‌تردید در نظم آن بزهکاری هم خلل وارد می‌کند و جرایم را کاهش یا افزایش می‌دهد. این دیدگاه را بعد از او، فری مطرح کرد. او در کتاب جامعه‌شناسی جنایی خود، قوانین اشباع جنایی و فوق اشباع جنایی را ارائه داد. او معتقد بود که در هر جامعه‌ای میزان معینی جرم رخ می‌دهد. اگر در شرایط اجتماعی جامعه بر اثر حوادث سیاسی یا عوامل طبیعی تحول ناگهانی رخ دهد میزان جرایم هم تغییر می‌یابد. جامعه در این صورت پدیده فوق اشباع جنایی را تجربه می‌کند و به محض اینکه شرایط به حالت عادی برگردد نرخ جرایم کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر افزایش نرخ جرایم به خاطر حدوث واقعه‌ای غیر مترقبه بوده و به محض رفع آثار آن واقعه، جامعه به قانون اشباع جنایی برمی‌گردد.

ایرادات وارد به قانون ثبات نسبی بزهکاری:

بر طبق این نظریه، ثبات نسبی بزهکاری قضایی شاخص نوعی ثبات در میزان بزهکاری واقعی است؛ لذا اگر آمار قضایی بزهکاری را تابعی از تغییرات بزهکاری واقعی تلقی کنیم در این صورت فرض ثبات تحقق خواهد یافت و می‌توان

<sup>۱</sup> - اردبیلی، محمد علی، منبع پیشین، صفحه ۱۶۴ و بعد.

گفت که رقم سیاه بزهکاری تقریباً متناسب با محکومیت‌های کیفری در مراجع قضایی است. اما واقعیت این است که این ثبات امری کاملاً ساختگی و واقع‌ای بیگانه نسبت به رویدادهای جنایی است. جرم‌شناسان معاصر این ثبات را به اشباع دستگاه پلیس و سازمان‌های قضایی منتسب می‌دانند. بدین معنی که بازده کار آن‌ها را با توجه به امکانات مادی و انسانی می‌سنجند یعنی آنچه در آمار قضایی می‌آید در واقع شاخص میزان کارایی و فعالیت این سازمان‌ها تلقی می‌کنند نه شاخص بزهکاری واقعی. بدیهی است چنانچه امکانات دستگاه قضایی ثابت فرض شود این بازده از یک حداقل و یک حداکثر تجاوز نخواهد کرد. از طرفی به نظر می‌رسد که فرضیه ثبات درباره گونه‌هایی از رفتار جنایی صادق باشد. به نظر می‌آید آمار جرایم علیه اشخاص کمتر از جرایم علیه اموال از عوامل و دگرگونی‌های اجتماعی تأثیر می‌پذیرد؛ لذا ثباتی که در میزان این گونه جرایم به چشم می‌خورد نمی‌تواند جز از عوامل زیستی - روانی از عوامل دیگر سرچشمه گرفته باشد. البته این به معنای نفی تأثیر عوامل اجتماعی در ارتکاب این گونه جرایم نیست اما چنین می‌نماید که عوامل اجتماعی و موقعیت‌های وقوع بزه در بروز این گونه رفتارها زمینه‌ساز نیست و به هر تقدیر وقوع این جرایم در هر شرایطی محتوم به نظر می‌رسد.

تصور اینکه همواره جرایم معدودی در یک جامعه خاص ارتکاب می‌یابد و از پیش می‌توان میزان آنرا در یک برهه زمانی تعیین کرد هرچند از نظر منطق تجربه اجتماعی با واقعیت منطبق است لیکن ضرورت آن کاملاً آشکار نیست. شاید پذیرش این موضوع که در جامعه‌ای افرادی با زمینه‌های روانی و آمادگی‌های زیستی مستعد ارتکاب پاره‌ای جرایم خاص‌اند به صواب نزدیکتر باشد. اما باید اثبات کرد که درصد این گروه از افراد نسبت به کل جمعیت همواره تعدادی است ثابت. به هر حال این عقیده نیز در میان جرم‌شناسان پیروانی دارد که عوامل درونی جرم‌زا از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌پذیرد و اثر این تداوم در آمار جنایی مشهود است.<sup>۱</sup>

## ب- دورکیم<sup>۲</sup>

آورده نخست امیل دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی که می‌توان گفت جامعه‌شناس جنایی نیز می‌باشد این است که مثل کتله و گری از علت شناسی جنایی که ریشه‌های پزشکی و زیستی داشت فاصله گرفت. در عصر او تفکر غالب در بحث چرایی جرم، مسائل ارثی و زیستی و پزشکی بود. جرم حتی به تعبیر مکتب تحقیقی جنبه جبری داشت چون مجرم فردی غیرعادی بود. دورکیم از این نقطه نظر فاصله گرفت و با تکامل گرایی داروین (evolutionism) نیز فاصله زیادی داشت و در مقابل این فاصله‌گیری به شکل‌گیری رفتار مجرمانه در پرتو جامعه و محیط تأکید کرد. ویژگی دیگر کار دورکیم آن است که از ملاحظات اخلاقی و فلسفی راجع به جرم نیز فاصله گرفت و در خصوص چرایی جرم بیشتر به واکنش

<sup>۱</sup> - اردبیلی، محمدعلی، منبع پیشین، صفحه ۱۶۸ تا ۱۷۱

<sup>۲</sup> - در مورد تفسیرها و قرائت‌های مختلف از نظریه دورکیم، رک. مگوایر، مایک و دیگران، دانشنامه جرم‌شناسی آکسفورد، ترجمه حمید رضا ملک‌محمدی، نشر میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۹؛ ولد، جرج و دیگران، جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم‌شناسی)، ترجمه علی شجاعی، انتشارات سمت، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰؛ ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳.

اجتماعی علیه جرم یعنی واکنش هیأت اجتماع علیه جرم توجه کرد. در آثار جرم‌شناسانه دورکیم می‌بینیم که مطالب و تحقیقات خود را حول سه محور ترتیب داده است: ۱- حقوق ۲- جرم ۳- کیفر. دورکیم چند کتاب دارد که هنوز هم ارزش خود را حفظ کرده‌اند: «خودکشی»، «تقسیم کار اجتماعی»، «قواعد روش جامعه‌شناختی». دورکیم عمده منابع خود را در سالهای ۱۸۹۴-۱۸۸۰ منتشر کرد.

### حقوق

در مورد حقوق، دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی جوامع را به دو دسته تقسیم می‌کند: ۱- جوامع مکانیکی (همبسته، خودکار یا غیرارادی) ۲- جوامع ارگانیکی (اندام‌واره)، او معتقد است که همبستگی (solidarity) و نودوستی در این دو جامعه متفاوت است. در جوامع دسته اول او معتقد است که انسجام درونی این جوامع ناشی از نیرو یا قدرت وجدان جمعی است. وجدان جمعی رویهم رفته یکپارچه است و لذا این الزامات و فشارهای بیرونی (ناشی از وجدان جمعی) و آن سرزنش جمعی یا اخطار و و تقبیح مردم نقش بسیار قوی در حفظ انسجام جامعه دارد. زیرا جرم این انسجام را زیر سؤال می‌برد. جوامع مکانیکی جوامعی هستند که مثل جوامع بدوی دارای تقسیم کار ابتدائی هستند و لذا در این جوامع همبستگی یا نودوستی قوی است چون ارزشها یکپارچه است و انسجام اجتماعی قوی‌ای وجود دارد. افکار عمومی در مقابل انحراف و جرم پاسخ می‌دهد. هر کس صرفاً برای خود نیست. هر کس برای دیگری است. شاید جوامع روستایی را بتوان از این دسته دانست. در مقابل ما جوامع ارگانیکی داریم. در این جوامع خصیصه بارز، تقسیم کار است (تقسیم کار به لحاظ پیچیده شدن کارها و تنوع و تعدد مشاغل و فنی‌شدن مشاغل). در این جوامع همبستگی مبتنی بر مشابهت افراد به یکدیگر نیست. در این جوامع همبستگی برای همه افراد معیار مشترکی ندارد بلکه بر اساس معیار «مکمل یکدیگر بودن» است. در این جوامع که نمونه بارز آن جوامع صنعتی است، اعضا از استقلال نسبی زیادی برخوردار هستند. فردیت و مسئولیت فردی مطرح است. در این جوامع همبستگی متفاوت است. دورکیم معتقد است که حقوق به عنوان یک رشته تنظیم کننده روابط اجتماعی می‌تواند شاخصی در جهت تفکیک این دو دسته جوامع باشد. در جوامع مکانیکی حقوق کیفری جنبه قهرآمیز دارد زیرا هدف حقوق کیفری، تنبیه کسانی است که وحدت و وجود گروه را به مخاطره می‌اندازند. خصیصه کیفری در این جوامع غالب است. اما در جوامع ارگانیکی، حقوق بیشتر جنبه جبرانی، (restitutive). یا جنبه همکاری و تعاون دارد. یعنی حقوق بیشتر در جهت حمایت از بزه دیده و به نوعی رفع مشکلات بزهکار از طریق اصلاح و بازپروری است و حال آنکه در جوامع قبلی به اقتضای نوع حکومت‌ها که بسته هستند جنبه قهرآمیز این رشته بیشتر پررنگ است.

هدف حقوق در این جوامع حفظ تعادل اجتماعی است (در جوامع مکانیکی وحدت و همبستگی مطرح و هدف است). کاهش عناوین مجرمانه در این جوامع حکایت از درجه تحول این جوامع دارد. در جوامع مکانیکی تکثر ارزشها وجود ندارد و وظیفه حقوق هم حفظ این وحدت ارزشی جامعه است. اما در جوامع ارگانیکی ارزشها متکثر است و کار حقوق برقراری تعادل میان این ارزش‌های متکثر است. شاید بشود گفت در جوامع مکانیکی چون نظام ارزشی واحد است و همه در آن مشترکند لذا به ضمانت اجراهای آن ارزشها هم اعتقاد دارند و لذا اگر نظام واحد ارزشی با انحراف کسی مواجه شود، چون همه جامعه در آن سهیم است واکنش سرکوبی نشان داده می‌شود. اما جوامع ارگانیکی براساس تقسیم وظایف

به وجود آمده و به تعداد این مشاغل متنوع ارزش وجود دارد. کما اینکه امروزه حقوق کیفری تبدیل به حقوق کیفری فنی شده است. حقوق کیفری فنی یعنی قطعه‌قطعه شدن حقوق کیفری براساس موضوع جرم، نوع مجازات و آیین دادرسی کیفری مثل حقوق کیفری خانواده، حقوق کیفری اطفال، حقوق کیفری محیط زیست و ...

در جوامع صنعتی به لحاظ تکرر مشاغل، مرامنامه‌های مختلفی به وجود می‌آید. به تعداد NGOها که هر یک دارای اساسنامه‌ای هستند، دارای گروه‌های ارزشی مختلف هستیم. حقوق، شاخص خوبی برای تفکیک این دو جامعه است. در جامعه نوع اول حقوق کیفری بدنبال حفظ انسجام درونی جامعه است اما در جوامع ارگانیکی حفظ تعادل مطرح است. این دیدگاه دورکیم در مقاله‌ای از وی در سال ۱۹۰۰ بازتر شد. مقاله‌ای با عنوان «دو قانون تحول یا تکامل کیفری» قانون اول را دورکیم از مشاهده مجازات نتیجه گرفته است. او معتقد است که مجازات‌های شدید و قوی معمولاً با جوامعی که قدرت مرکزی دارای خصیصه مطلق است ملازمه دارند. بعبارت دیگر سازمان تشکیلات توسعه یافته نیست و حکومت مرکزی مطلقه است. او مثال می‌زند در فرانسه، اوج سلطنت مطلقه یا پادشاهی مطلقه مصادف است با اوج مجازات‌های شدید و قوی و اوج سرکوبی کیفری. اما از سالهای ۱۸۱۰ به این سو یعنی بعد از انقلاب فرانسه و سقوط سلطنت لویی‌ها، شاهد ورود بحث کیفیات مخففه و نرم شدن تدریجی کیفرها هستیم. از این نکته قانون دوم را نتیجه می‌گیرد. در قانون دوم، او با ملاحظه اینکه کیفر مرگ و بطور کلی کیفرهای بدنی جای خود را به کیفر حبس می‌دهد نتیجه می‌گیرد که سلب آزادی به تدریج به یک شیوه عادی و جاری کنترل اجتماعی تبدیل می‌شود. چرا این تبدیل و تغییر صورت گرفته است؟ او جواب می‌دهد که این تحول می‌تواند ناشی از علل زیر باشد:

۱- تغییر ماهیت جرایم، یعنی جرایم نسبت به گذشته ملایم تر شده‌اند.

۲- جابجایی احساسات جمعی به احساسات فردی، به عبارت دیگر معتدل شدن تدریجی مجازات‌ها ممکن است ناشی از این موضوع باشد که جرایمی که علیه فرد است، کمتر احساس تنفر یا انزجار را در بین مردم ایجاد می‌کند تا جرایمی که در گذشته علیه ارزش‌های جمعی یا مذهبی بوده است. به عبارت دیگر چون در جوامع ارگانیکی کل تبدیل به جزء و فرد می‌شود، جرایم علیه فرد، افکار عمومی را کمتر برمی‌انگیزد و لذا این بی‌تفاوتی نسبی افکار عمومی به جرایم علیه فرد شاید توجیهی باشد بر اینکه کیفر سلب آزادی که خفیف‌تر است جای اعدام را می‌گیرد.

۳- ظهور مقوله جدیدی به نام حقوق بشر که طبق آن شکنجه و اذیت و آزار حتی به نام مجازات ممنوع است.

۴- رشد صنعت بیمه و اینکه بیمه همه چیز حتی جرم را تضمین می‌کند.

۵- دلیل اقتصادی: به این معنی که امروزه ثروت و به تبع آن اموال به ویژه اموال منقول و حتی غیرمنقول توزیع عادلانه‌تری پیدا کرده است و این امر سبب شده است که مالکیت و اموال ارج و بهای گذشته را نداشته باشد و بزه دیدگان طرفدار شدت عمل و انتقام جویی شدید نباشند زیرا می‌توانند به راحتی مثل آن را جایگزین سازند. دورکیم در مورد قانون دوم می‌گوید که فروپاشی قدرت مطلقه مرکزی و توزیع قدرت بین مردم از طریق دموکراسی این تحول را کامل کرده و مجازات‌ها خفیف می‌شود.

## جرم

موضوع دیگر در مطالعات دورکیم، جرم است. قبل از دورکیم در مکتب تحقیقی، جرم فعلی یا حالتی است آسیب گونه (pathologic) و مرتکب جرم به تبع آن فردی است بیمار و منحرف و لذا مستحق درمان و اصلاح. دورکیم در بستری وارد می‌شود که جرم‌شناسی مملو از دیدگاه‌های پزشکی، روان‌شناختی و فیزیولوژیک است. دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی (۱۸۹۳) از سویی و در کتاب قواعد روش جامعه‌شناختی (۱۸۹۵) از سویی دیگر معتقد است که جرم سه خصیصه دارد: ۱- بهنجار بودن ۲- کارکرد اجتماعی ۳- فایده دار بودن. به عنوان مقدمه او می‌گوید جرم عبارت است از هر عملی که صرف نظر از درجه شدت خود باعث می‌شود که علیه مرتکب آن واکنش خاصی اجرا شود که این واکنش را جامعه کیفر می‌نامد. به این ترتیب، دورکیم جرم را از طریق کیفر تعریف می‌کند، زیرا در حقوق کیفری تعریف جرم عنایت دارد به معیار کیفر. دورکیم می‌گوید که جرم یا جرایم صرف نظر از ماهیات متفاوت خود همگی خصیصه‌ای مشترک دارند و آن اینکه جرایم همگی در این نقطه مشترکند که دارای ضمانت اجرای کیفری هستند، میزان مجازات اهمیت و وخامت جرم را نشان می‌دهد. طبعاً خصیصه مشترک دیگر جرم این است که اعمال مجرمانه توسط اعضای جامعه به‌طور مشترک محکوم می‌شود؛ لذا از منظر جامعه‌شناسی جرم نوعی توهین و صدمه و لطمه به احساسات جمعی است که در آن وجدان جمعی متبلور شده‌اند. جرم عملی است که به حالت‌های قوی یا باورهای قوی یا ارزش‌های قوی و بالای وجدان جمعی صدمه و لطمه می‌زند، لذا جرم به این جهت جرم است که وجدان مشترک جمعی را می‌رنجاند. به این ترتیب جرم دارای محتوای ذاتی قبیح نیست بلکه جامعه است که آن خصیصه را به جرم می‌دهد. زیرا احساسات مشترک جامعه و اعتقادات مشترک جامعه در حال تحول است و این تحول لاجرم معنای جرم را عوض می‌کند یعنی فعلی که امروز به حالات قوی وجدان جمعی لطمه می‌زند ممکن است چند سال دیگر این خصوصیت را از دست بدهد و دیگر جرم نباشد.

بدیهی است دورکیم به عنوان یک جامعه‌شناس لائیک (دین جدا) استدلال می‌کند، زیرا معتقد است جرم از نظر ذاتی و ماهیتی قبیح نیست بلکه چون به مجموعه اعتقادات و احساسات مشترک اکثریت اعضای جامعه لطمه می‌زند، به ناچار مقنن برای آن واکنشی بنام کیفر تعیین می‌کند و جرم‌انگاری می‌شود و جامعه با آن مبارزه می‌کند. در مقابل دیدگاه دورکیم، جامعه‌شناس و حقوقدان دینی معتقد است برخی اعمال از نظر اخلاق دینی ذاتاً قبیح هستند و زمان و مکان نمی‌شناسند مثل زنا، لذا عده‌ای در رد دیدگاه دورکیم معتقدند همه جرایم نسبی نیستند بلکه برخی جرایم طبیعی هستند.<sup>۱</sup> اما در عین حال دورکیم این نکته در صحبت‌هایش هست که در صد سال پیش به‌طور ضمنی به‌ساز و کار جرم‌انگاری و جرم‌زدایی اشاره کرده و گفته بر اثر تحولات متوسط جامعه، سیاهه جرایم تغییر می‌کند. به دیدگاه دورکیم در باب نسبیت جرایم اضافه کنیم که سیاهه جرایم ارتباط نزدیک با فرهنگ دارد و لذا حقوق کیفری رشته‌ای است ملی (داخلی). حقوق کیفری بیشتر با بحث فرهنگی ارتباط دارد و به همین جهت است که جهانی شدن حقوق کیفری و

<sup>۱</sup> - گاروفالو و تارد از جمله حقوقدانان معتقد به جرم طبیعی بوده‌اند. تارد در تعریف جرم طبیعی می‌گوید: «جرم طبیعی عملی است که به علت مخالفت آن با شرایط اساسی زندگی اجتماعی همواره منع شده است». به نقل از: دکتر محمد باهری، نگرشی بر حقوق جزای عمومی، انتشارات مجد، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳.



نزدیک کردن حقوق کیفری دولتها به یکدیگر بسیار مشکل است (درحالیکه نزدیک کردن حقوق تجارت کشورها بهم خیلی راحت‌تر است). حقوق کیفری به جهت ارزشی و فرهنگی بودن به سختی یکپارچه می‌شود.

خصیصه اول یعنی بهنجاری جرم: دورکیم به آن اشاره می‌کند این است که جرم پدیده‌ای است بهنجار (نرمال)، او در این باره دلایلی دارد. او معتقد است جرم صرفنظر از نوع جوامع، زمان و مکان همواره وجود داشته و دارد و لذا جرم بیشتر در چهارچوب جامعه‌شناسی بهنجار و اعمال بهنجار قابل بررسی است. یک عمل بیمارگونه نیست، آسیب‌شناختی نیست. طبعاً جرم از این جهت که در همه جوامع وجود داشته و هیچ جامعه‌عاری از جرم در طول بشریت نبوده لذا جرم بی‌تردید کار کردی دارد، یعنی فوایدی دارد که جامعه‌عاری از جرم را بشر نتوانسته محقق کند. بدیهی است آقای دورکیم با کاربرد صفت بهنجار بودن نمی‌خواهد بگوید که جرم خوب است. اما چون جرم واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است می‌گوید بهنجار است. چون جامعه بدون جرم وجود ندارد می‌گوید جرم بهنجار است اما او نمی‌گوید جرم ذاتاً طبیعی و خوب است و با سرشت بشر هماهنگ است. به عبارت دیگر، دورکیم معتقد است که بهنجار بودن جرم به این معنا است که این پدیده در تمام جوامع انسانی وجود دارد و لذا فرض وجود جامعه بدون جرم، امکان‌ناپذیر است. اگر تمامی رفتارهایی که در حال حاضر جرم تعریف می‌شوند، بعدها به هیچ‌وجه رخ ندهند، رفتارهای نوی در دسته جرم جای خواهند گرفت. مثلاً جامعه‌ای از پرهیزگاران یا دیری مثالی و کامل را تصور کنید. جرایم به معنای واقعی در این جامعه ناشناخته است، ولی خطاهایی که بخشودنی و ناچیز به نظر می‌آیند همان رسوایی را به بار خواهند آورد که جرم معمولی، پیش وجدان‌های عادی ایجاد می‌کند؛ لذا انسان درستکار کامل، کوچکترین لغزش‌های اخلاقی خود را با همان شدت محکوم می‌کند که توده مردم افعال واقعاً مجرمانه را محکوم می‌کنند؛ لذا فرض وجود جامعه‌ای عاری از جرم، محال است. وی معتقد است که جرم برای جامعه همانند بیماری برای بدن است. البته در صورتی که بپذیریم که بیماری یک امر عارضی نیست بلکه از طبیعت بنیادی موجود زنده سرچشمه می‌گیرد. توضیح آنکه، درد از امور عضوی بهنجار است. یعنی نه تنها درد ضرورتاً از ساختمان هر موجود زنده سرچشمه می‌گیرد، بلکه در عرصه حیات سهم سودبخشی نیز دارد و برای این کار جایگزینی برای درد وجود ندارد؛ لذا همان‌طور که درد احساس مطلوب و خوبی نیست و فرد از آن نفرت دارد اما امری بهنجار است و جایگزینی برای آن وجود ندارد. جرم نیز همین‌گونه است. درست است که جرم امری بهنجار و اجتناب‌ناپذیر است اما دلیل نمی‌شود که از آن متنفر نبود. همان‌طور که فرد از درد نفرت دارد، جامعه نیز از جرم تنفر دارد.

وی معتقد است که آنچه بهنجار است فقط وجود بزهکاری است، به شرط آنکه این بزهکاری برای هرگونه اجتماعی به یک حدی برسد و از آن تجاوز نکند. تعیین این میزان شاید طبق قواعد قطعی، ناممکن باشد. بدون شک، ممکن است جرم صورتهای نابهنجاری هم داشته باشد و این وقتی است که مثلاً جرم به رقم مفراطی برسد. از این گزاره که جرم پدیده اجتماعی بهنجار است، نتیجه نمی‌شود که مجرم هم فردی است که از حیث زیست‌شناسی و روان‌شناسی طبیعت بهنجاری دارد. این دو مطلب از یکدیگر جداست.

وقتی جرم را در شمار پدیده‌های جامعه‌شناسی بهنجار قرار می‌دهیم، معنی آن فقط این نیست که جرم پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر هرچند تأسف آور و معلول بدطینتی اصلاح‌ناپذیر بشر است، بلکه تأیید این نکته است که جرم عاملی از



عوامل سلامت عمومی و جزء تام هر جامعه سالم است.<sup>۱</sup> بدین معنا که جامعه بدون جرم، به لحاظ آسیب‌شناسانه پُرکنترل خواهد بود.

خصیصه دوم یعنی کارکرد اجتماعی: جرم از دید وی دارای کارکرد اجتماعی است. وی سه کارکرد برای آن در نظر می‌گیرد: اولاً: باعث افزایش همبستگی گروهی می‌شود. افراد با هم در مقابله با آن متحد می‌شوند. ثانیاً: اینکه جرم امری بدیع است یعنی. نوعی «originality» (بدیع بودن) در آن است و این تازگی بنظر وی اجازه می‌دهد که اخلاق اجتماعی متحول شود. جرم تلنگری در آب است که موج ایجاد می‌کند. این موج اخلاق جامعه و ارزشها را به چالش می‌کشد. در بستر این جرم، مقنن به فکر می‌افتد که چرا جرم شایع شده است. آیا مصلحت اجتماعی منظور در این جرم، اعتبار اجتماعی خود را از دست داده، پس باید از عداد جرایم خارج شود؟ در جهت توضیح این استدلال، دورکیم می‌گوید که همانطور که یک نابغه وقتی کاری می‌کند ما آنرا غیرعادی می‌دانیم اما اجازه می‌دهیم کارش را بکند و وقتی این کار به منصفه ظهور رسیده در جامعه اخلاق جدیدی را ایجاد می‌کند، جرم هم عملی بدیع است که اگرچه خسارت بار است اما وضع موجود و اخلاق موجود را به چالش می‌کشد. مقنن را به فکر وامی‌دارد و لذا ممکن است جرم نوعی پیشی گرفتن از اخلاق موجود باشد، عمل مجرم ممکن است، هشداری برای اخلاق جامعه باشد. توضیح آنکه، ارتکاب جرم یعنی نقض یک ارزش و لذا زمانی که عمومیت می‌یابد نشانگر این است که از نظر عموم، دیگر قبحی برای آن عمل وجود ندارد و این امر سبب می‌شود که قانونگذار از آن عمل جرم‌زدایی نماید، پس باعث تحول جامعه می‌شود. مثالی که می‌زند راجع به آزادی اندیشه است. او معتقد است که آزادی اندیشه‌ای که در فرانسه وجود دارد (صد سال پیش) چه بسا ریشه در نقض قوانین گذشته دارد. ریشه در افعال و ترک افعال کسانی دارد که قواعد عصر خود را نقض کرده‌اند و با نقض آن ارزشها و با فداکردن خود، اخلاق سیاسی را در جامعه متحول کرده‌اند. مثال دیگری که می‌زند محاکمه سقراط است. سقراط به اتهام افساد جوانان و کفرگویی محاکمه و محکوم به مرگ شد. اما دورکیم می‌گوید او قربانی شد ولی اتهامی که متوجه سقراط بود پس از اعدام او سبب تحول اخلاق جامعه شد.<sup>۲</sup> به تعبیر برخی از نویسندگان، وضعیت نابهنجار یا آسیب‌شناسانه جامعه، وضعیتی است که در آن هیچ جرمی وجود ندارد. جامعه‌ای که در آن هیچ جرمی وجود ندارد، جامعه‌ای است که در آن محدودیت‌های وجدان جمعی آنقدر زیاد و شدید است که هیچ کس نمی‌تواند با آن‌ها مخالفت کند. در این وضعیت، جرم از بین خواهد رفت ولی امکان دگرگونی اجتماعی پیشرفت‌خواه نیز از بین خواهد رفت. معمولاً دگرگونی اجتماعی با محدودیت‌های وجدان جمعی مخالف است و آنهایی که این کارها را انجام می‌دهند، اغلب، مجرم اعلام می‌شوند. از این‌رو، سقراط و عیسی مسیح و گاندی و رهبران جنبش کارگری ۱۹۲۰، مجرم شناخته شدند. از این‌رو، جرم هزینه‌ای است که جامعه برای امکان پیشرفت خود پرداخت می‌کند. در یک شیوه مشابه، رشد فردی در یک کودک نمی‌تواند صورت بگیرد مگر اینکه برای کودک امکان بدرفتاری وجود داشته باشد. کودکی که هرگز عمل نادرستی انجام نداده، به لحاظ آسیب‌شناسانه پُرکنترل خواهد بود و این امر، امکان رشد مستقل را از بین می‌برد. در این معنا،

<sup>۱</sup> - اردبیلی، محمد علی، منبع پیشین، صفحه ۲۴ و بعد.

<sup>۲</sup> - به همین جهت اعدام وی، به «شوکران اصلاح» معروف شد.

بدرفتاری کودک بهایی است که باید به خاطر امکان تکامل شخصی پرداخت شود.<sup>۱</sup> ثالثاً فایده دیگری که دورکیم برای جرم قائل است اینکه جرم اجازه می‌دهد تا ما عمل غیر جرم را بشناسیم. جرم یک مقیاس است که حد و مرز رفتار را مشخص می‌کند.

دورکیم از این فایده‌دار بودن جرم یعنی سه کارکرد فوق نتیجه می‌گیرد که مجرم را نباید بعنوان یک فرد ضداجتماعی بشناسیم. چه بسا مجرم بعنوان یک عامل نظم بخش به زندگی اجتماعی باشد. مجرم فردی حاشیه‌ای، انگلی و همگونی‌ناپذیر نیست زیرا وی نقش بی‌چون و چرای در زندگی اجتماعی بازی می‌کند و چه بسا فردی متعادل کننده جامعه و موتور تحول اخلاق جامعه باشد.

مفسرین دیدگاه‌های دورکیم معتقدند که مراد وی از بهنجاربودن جرم، دو چیز است: یکی اینکه، جرم امری اجتناب-ناپذیر است و در همه زمانها و مکانها عمومیت داشته است. دوم اینکه، عمومی بودن جرم به لحاظ کارکردی است که در جوامع دارد که به این کارکردها در بالا اشاره شد.

### کیفر

بحث سوم دورکیم، کیفر است. کیفر برای ما معیار تعریف جرم است. کیفر از نظر دورکیم یک واکنش احساسی با شدت مدرج است. این واکنش احساسی در واقع به نام جامعه و از طرف جامعه توسط هیئتی ساختارمند به نام دستگاه قضایی علیه آن اعضای که برخی قواعد رفتاری را نقض کرده‌اند اعمال می‌شود. کیفر از دید دورکیم یک کار انتقام جویانه و مکافاتی است. وقتی صحبت از انتقام جویی می‌شود کیفر ما را یاد گذشته می‌اندازد، زیرا مکافات ناظر به گذشته است. کیفر صرفنظر از درجه تحول جوامع کماکان این خصیصه را دارد، با این تفاوت که امروزه با وضع قواعد آیین دادرسی و تشکیل محاکم، تعیین و اجرای کیفر بی‌معیار نیست بلکه در چهارچوب تشریفات تعیین و اعمال می‌شود. نقش کیفر از منظر دورکیم، بعد اصلاحی-درمانی مجازات نیست بلکه مجازات در واقع بیشتر به منظور حفظ انسجام اجتماعی است. کارکرد مجازات از نظر دورکیم حفظ انسجام اجتماعی است و حفظ انسجام اجتماعی با حفظ شادابی جامعه و حیات بخشیدن به وجدان جمعی ممکن است؛ یعنی کارکرد اصلی مجازات، ارباب دیگران و اصلاح مجرم نیست، بلکه در جهت حفظ انسجام اجتماعی اعمال می‌شود و بعد بیرونی مجازات مطرح است (آنچه بنتام، خصیصه ظاهری جرم می‌نامد).<sup>۲</sup> به دیگر سخن کیفر از دید دورکیم کارکرد اجتماعی دارد و سعی می‌کند این وظیفه را بیشتر با تأثیرگذاری بر افراد غیرمجرم انجام دهد. مجازات احساسات جمعی را تقویت می‌کند. اشتراک احساسات را تقویت می‌کند و لذا به منظور تحقق انسجام وجدان جمعی از طریق احساسات مشترک، کیفر بیشتر خطابش افراد درستکار است. عبارت دیگر مثلاً مجازات سارق که با جرم سرقت دارای ثروتی شده است ارج گذاشتن و مشروعیت دادن به عمل شخصی است که با کار، آن ثروت و دارایی را کسب کرده است. مجازات سارق یعنی بها دادن به کار و وسایل قانونی دستیابی به ثروت. مثلاً در

<sup>۱</sup> - ولد، جرج و دیگران، جرم شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم شناسی)، ترجمه علی شجاعی، انتشارات سمت، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰، صفحه ۱۷۹ و ۱۸۰.

<sup>۲</sup> - درمورد رنج ظاهری و رنج واقعی کیفر نگاه کنید به: پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات سمت، ۱۳۸۱، ص ۶۲.

ماده ۲۰۸ ق. م. ا. صحبت از بیم تجرّی کرده یعنی دیگران احساس کنند عدم مجازات قاتل یعنی بی‌بها شدن نفس انسان و لذا قتل دیگران قبیح خود را از دست بدهد. (مثلاً می‌گویند آمار کیفری نباید عیناً منعکس شود زیرا باعث می‌شود ارزش مورد حمایت کیفر در ذهن مخاطبین تنزل درجه پیدا کند. آمار باید قطره‌ای اعلام شود تا مردم در این فکر باشند که مجازات، خیلی‌ها را از جرم باز داشته و مجازات بی‌اعتبار نشود. اما عده‌ای هم می‌گویند آمار باید دقیقاً منعکس شود تا افراد تمهیدات لازم را برای دفاع از خود ببانندیشند). در هر حال وقتی دورکیم می‌گوید مخاطب مجازات غیرمجرمین هستند بنظر می‌آید که منظورش این است که افراد درستکار ببینند عمل مجرمانه بی‌مجازات نمی‌ماند. به عبارت دیگر، مجازات مجرمان نقش مهمی در حفظ همبستگی اجتماعی بازی می‌کنند. زیرا مجرمان در میان گروهی از افرادند که جامعه آن‌ها را فرودست می‌شناسد یعنی مجازات مجرمان اعلام می‌دارد که گروه مجرم از لحاظ اجتماعی فرودست و سزاوار سرزنش است و این مسأله سایر اعضای جامعه را مجاز می‌دارد تا احساس فرادستی و راست‌کرداری کنند و در نتیجه، همبستگی اجتماعی را تقویت می‌کند.<sup>۱</sup> لذا نهاد مجازات، کارکردی اساسی ایفاء می‌کند و وجود آن در هر جامعه‌ای ضروری است.

می‌توان گفت که جمع‌بندی نظرات دورکیم چنین است:

۱- دورکیم بنیانگذار جامعه‌شناسی جنایی علمی یعنی عاری از ملاحظات اخلاقی، متافیزیک، شخصی و ذهنی است، یعنی دورکیم جرم را بعنوان پدیده‌ای اجتماعی، در بستر اجتماع، برای اجتماع و ناشی از اجتماع در نظر می‌گیرد.

۲- به عقیده دورکیم جرم را باید با اعمال متدهای علمی مطالعه کرد. قضاوت ارزشی و ذهنی جواب نمی‌دهد. این را در کتاب «قواعد روش جامعه‌شناختی» می‌گوید.

۳- آورده سوم اینکه مکتبی را ایجاد کرد بنام مکتب «محیط اجتماعی» در مقابل مکتب محیط طبیعی و فیزیکی. او جرم را پدیده‌ای اجتماعی مطرح کرد. نشر دیدگاه‌های دورکیم مصادف شد با جنگ جهانی اول، لذا مطالعات علمی تحت‌الشعاع این واقعه قرار گرفت. بین دو جنگ، جامعه‌شناسی جنایی جای خود را به جامعه‌شناسی حقوقی و جامعه‌شناسی اخلاق داد و دوباره جرم در وادی حقوق و اخلاق مطالعه شد. بعداً خواهیم دید که دیدگاه‌های دورکیم یک باران موسمی نبود بلکه با رفتن به آمریکای شمالی جامعه‌شناسی جنایی را بارور کرد.

۴- دورکیم اگرچه بیشتر یک جامعه‌شناس عمومی است اما آثاری هم دارد که از او یک جرم‌شناس و جامعه‌شناس جنایی می‌سازد. این آثار عبارتند از تقسیم کار اجتماعی (۱۸۹۳) و خودکشی (۱۸۹۷).

این دو کتاب دارای تحلیلهای جرم‌شناسانه هم هستند. از آورده‌های علمی دورکیم می‌توان به "نظریه انومی (ناسازمندی، خلاء هنجاری)" اشاره کرد.

دورکیم در زمانی می‌زیسته که انقلاب صنعتی در اروپا شکل گرفته و مشاغل و علاقه‌مندیهای جدیدی ایجاد کرده بوده است. او در آثار خود اشاره می‌کند که برخلاف دیدگاه‌های حاکم در قرن نوزدهم که اعتقاد به آزادی در ارتکاب جرم داشته‌اند، انسان‌ها بعضاً مجبور به ارتکاب جرم هستند. او از قراردادهای الحاقی یاد می‌کند. همانطور که انسان‌ها ظاهراً اینگونه قراردادها را امضاء می‌کنند، اما در واقع مجبورند، در باب مسائل بزهکاری هم این اتفاق می‌افتد. او معتقد است

<sup>۱</sup> - رک. ولد، جرج، منبع پیشین، صفحه ۱۷۸.

صنعتی شدن که مشاغل جدید را به وجود می‌آورد، باعث می‌شود اخلاق خاص هر حرفه هم شکل بگیرد. در گذشته جامعه از نظر ارزشی تقریباً یکپارچه بوده است. با پیدایش مشاغل و علاقه‌های جدید، تکرر ارزشها و اخلاق‌ها هم به وجود آمده است. در نتیجه بین وجدان جمعی و وجدانهای فرعی و گروهی (که وجدانهای فردی هستند) بعضاً تعارض ایجاد می‌شود این اختلاف از این جهت است که فرد هم عضو کل جامعه است و هم اینکه در خرده اخلاق‌ها شریک است، هر دو را باید رعایت کند. در این حالت آن ضمانت اجراهای معمول در وجدان جمعی کارایی خود را از دست می‌دهند. چون همبستگی اجتماعی از بین رفته و کارایی ابزار کنترل تضعیف شده است. وضعیتی به وجود می‌آید که آنرا انومی یا بی‌هنجاری نام می‌نهند. او مثال می‌زند که یک روستایی مادام که در روستا است بلحاظ همبستگی و انسجام فرهنگی روستا همیشه خود را مقید به رعایت وجدان جمعی می‌بیند، چون ضمانت اجرا مشخص است. اما در شهر که وارد می‌شود آن همبستگی متقابل دیگر وجود ندارد و او خود را فارغ از قیود معمول در روستا می‌بیند. آن بار هنجاری که قبلاً بر دوش وی بود، اکنون نیست. این حالت سبب می‌شود که او از این خلاء هنجاری استفاده کرده و به اعمالی دست بزند که اگر در روستا بود چنان نمی‌کرد.

در بحث انومی یا احساس خلاء هنجاری یا احساس عدم پایداری به هنجارها یک بحث روان‌شناسی وجود دارد. انسانی که در این وضع قرار می‌گیرد خود را آزاد از قیود می‌بیند. در کتاب خودکشی، دورکیم می‌گوید که مجردها بیشتر خودکشی می‌کنند. حضور کودک در خانواده نقش حمایت در برابر خودکشی دارد و از انومی جلوگیری می‌کند؛ لذا می‌توان گفت که حضور در خانواده سبب همبستگی بیشتر و مانع خودکشی می‌شود.

دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی می‌گوید که انومی بیماری جوامعی است که محروم از هنجارهای اخلاقی و حقوقی هستند (اخلاق و حقوق وجود دارد اما وجودش احساس نمی‌شود). در این شرایط شاهد فروپاشی همبستگی اجتماعی هستیم. در کتاب خودکشی او از این تز دفاع می‌کند که انومی در یک فرد یعنی تراکم مسایل و مشکلات جمعی جامعه در او. فرد سمبل بحرانها و مشکلات جامعه می‌شود مثل بی‌ثباتی اقتصادی یا بی‌ثباتی خانواده که قواعد اجتماعی عادی را تضعیف می‌کند و این تضعیف به حالاتی مثل خودکشی یا اعتیاد منجر می‌شود. در ادامه به تبیین و تشریح بیشتر نظریه انومی دورکیم می‌پردازیم.

نزد یونانیان قدیم اصطلاح *nomos* به معنای قانون اعم از اخلاقی یا طبیعی، عرف، عادت و آیین زندگی به کار می‌رفت و تعبیر *anomia* به فقدان قانون، ناپسامانی، آشوبگری، هرج و مرج و بی قانونی اطلاق می‌شد. این واژه را اساتید به معنای خلاء هنجاری، ناسازمندی و بی‌هنجاری ترجمه کرده‌اند. به لحاظ اهمیت این نظریه دورکیم و تأثیر آن بر برخی دانشمندان بعد از خود، به توضیح و تبیین بیشتر این نظریه می‌پردازیم.

بی‌هنجاری یا انومی به معنای فقدان هنجار، اصطلاحاً به وضعیتی گفته می‌شود که یا قواعد اجتماعی ناظر بر رفتار و خواسته‌های افراد رفته رفته نفوذ خود را از دست داده‌اند و یا متناقض به نظر می‌رسند و یا در پی تغییرات اجتماعی، ناگزیر قواعد جدیدی باید جایگزین قواعد پیشین شوند. امروزه که جوامع بشری دگرگونی‌های زیادی را تجربه می‌کنند، مفهوم بی‌هنجاری در تبیین بعضی از پدیده‌های اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار است. دورکیم که بی‌هنجاری در تحقیقات او کاربرد گسترده‌ای دارد نشان داده است که ضعف قواعد اجتماعی به ناخشنودی افراد و یا به گفته توماس و

زنانیکي به "دل‌مردگی" افراد منتهی می‌شود. بسط نظریه بی‌هنجاری به نحو جاذب در پژوهشهای توماس و زنانیکي درباره آثار "جابجایی اجتماعی" صورت گرفت. مطالعات آن‌ها درباره مهاجران لهستانی به آمریکا بود که نشان داد که این جابجایی مکانی موجب "نظام‌گسیختگی اجتماعی"<sup>۲</sup> خانواده‌ها و در نتیجه دل‌مردگی افرادی می‌شود که زندگانی بی-مقصودی را سپری می‌کنند.

بی‌هنجاری در جوامعی که دستخوش تغییرات اجتماعی سریع هستند، به صورت ناپیروی از قواعد گذشته و بی‌ثباتی در رفتار اجتماعی تجلی می‌کند. در واقع، دگرگونی متضمن کهنگی قواعد رفتاری سنتی و در عین حال استقرار قواعدی است که در مرحله گذر هنوز استحکام و قوام نیافته‌اند. تطابق افراد با شیوه‌های کلی رفتار اجتماعی در وضعیت تغییر قواعد رفتاری همیشه به سهولت صورت نمی‌پذیرد و این خود، زمینه را برای کژروی افراد مساعد می‌سازد.

دورکیم، بی‌هنجاری را در دو اثر خود، تقسیم کار اجتماعی و خودکشی به کار برده است. در بالا به توضیح مختصر بی‌هنجاری در این دو زمینه پرداخته شد اما به دلیل اهمیت موضوع، در اینجا به توضیح بیشتر آن می‌پردازیم.

دورکیم، فصل نخست کتاب تقسیم کار اجتماعی را به بحث درباره تقسیم کار بی‌هنجار اختصاص داده است. نظریه او بر این فرض اساسی است که جوامع بشری از گونه مکانیکی (دارای انسجام و همبستگی زیاد) به گونه ارگانیک یا اندامی (دارای همبستگی اجتماعی ضعیف) تحول پیدا می‌کنند و منشأ این تبدیل یا تغییر شکل نیز، بسط و توسعه تقسیم کار و تخصص‌پیشگی افراطی افراد است. وی معتقد است که افراط در تخصص‌پیشگی، انسجام و همسازی اجتماعی را تهدید می‌کند. یعنی توسعه اقتصادی که منجر به تخصصی شدن بیشتر امور و تقسیم کار بیشتر شده است، خود، موجبات انومی را در این زمینه فراهم می‌کند. زیرا همانند گذشته، تولید متناسب با تقاضا و نیازهای بازار نیست بلکه تولید بیشتر و بیشتر، ملاک عمل تولیدکنندگان است. بدین ترتیب مناسبات عوامل تولید با تقسیم کار به جای آنکه قوام و انسجام پیدا کند روز به روز سست‌تر می‌شود و ارزش‌های جمعی بیش از پیش حالت فردی به خود می‌گیرد که فردی شدن ارزشها، منشأ اساسی کشمکش‌هاست. لذا انومی در تقسیم کار بی‌هنجار به این معناست که افراد دیگر از قواعدی که جامعه از خارج بر آن‌ها تحمیل می‌کند تبعیت نمی‌کنند یا به عبارت دیگر، جامعه آنچنان سازمان یافته است که قدرت تحمیل قواعدی که هماهنگی اجتماعی را تضمین کند، ندارد.<sup>۳</sup>

مفهوم بی‌هنجاری در اثر دیگر دورکیم به نام خودکشی، بار دیگر نمایان شد. در میان آثار دورکیم کتاب خودکشی که نزدیک به یک قرن از اولین چاپ آن می‌گذرد به دلیل کاربرد روشهای تجربی جامعه‌شناختی (Sociological) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، این کتاب بدون تردید اولین اثر جامع در زمینه تحقیق علمی درباره خودکشی است که با بینش عمیق دورکیم همراه با پژوهش تجربی به رشته تحریر در آمده است.

<sup>۱</sup>-Démoralisation

<sup>۲</sup> - Social disorganization

<sup>۳</sup> - اردبیلی، محمدعلی، جزوه جامعه‌شناسی جنایی، بخش اول، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۸۳-۱۳۸۲، صص ۶۴ تا ۷۰.



دورکیم در کتاب خود پس از تعریف خودکشی به نقد و بررسی تئوریهای مختلف دانشمندان می‌پردازد و تئوریهایی که خودکشی را معلول عوامل غیراجتماعی می‌دانند مردود اعلام می‌کند و پس از آن انواع خودکشی را تعیین کرده بر اساس آن به ارائه تئوری خود می‌پردازد.

اهمیت کتاب و تئوری خودکشی به حدی است که هیچ کتاب یا مقاله ای درباره خودکشی نیست که در آن به تئوری خودکشی دورکیم اشاره نشده باشد، زیرا دورکیم صاحب یک تئوری بالنسبه جامع درباره خودکشی است و در حقیقت پایه‌گذار تجزیه و تحلیل جامعه‌شناسی خودکشی می‌باشد.

### تعریف خودکشی:

تعریفی که دورکیم از خودکشی در کتاب خود ارائه کرده است یکی از بهترین تعاریف از خودکشی است که اکثر دانشمندان آن را مبنا و ملاک تعاریف خود قرار داده اند از نظر دورکیم خودکشی عبارتست از مرگی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم از عمل مثبت یا منفی قربانی کردن خویش ناشی می‌شود، به گونه‌ای که قربانی خود می‌داند آن عمل این نتیجه را به بار خواهد آورد.

منظور دورکیم در این تعریف از مرگ مستقیم عملی است که مستقیماً به مرگ شخص منجر می‌شود مانند حلقه آویز کردن و مرگ غیر مستقیم عملی است که به طور غیر مستقیم مرگ شخص را به دنبال خود می‌آورد مانند ترک نکردن خانه‌ای که در میان شعله‌های آتش در حال سوختن است و منظور از اعمال مثبت و منفی اعمالی هستند که از طریق اقدام عملی شخص مانند شلیک گلوله به خود و یا عمل منفی شخص مانند اعتصاب غذا که مرگ شخص را به دنبال خود می‌آورد، به وجود می‌آیند.

### مبنا و اساس نظریه خودکشی دورکیم:

تئوری خودکشی دورکیم بر این استدلال جامعه‌شناسی استوار است که اشخاص در زندگی اجتماعی خویش از طریق عوامل متعدد اجتماعی با یکدیگر دارای همبستگی‌های (Cohesions) هستند. این همبستگی‌های اجتماعی در شرایط عادی اجتماعی از درجه متناسب اجتماعی برخوردارند که در صورت ایجاد تغییر در درجه این همبستگی اجتماعی اشخاص، موجبات خودکشی فراهم آورده می‌شود.

دورکیم معتقد است اگر درجه همبستگی اجتماعی شخصی با گروه اجتماعی یا جامعه‌اش به شدت تضعیف گردد به نحوی که فرد احساس همبستگی با اشخاص دیگر نکند دست به خودکشی خواهد زد برعکس این نیز صادق است یعنی هرگاه درجه همبستگی اجتماعی شخص با گروه و جامعه‌اش به حد افراط فزونی گیرد به نحوی که فرد بقای گروه خویش را بر خود ترجیح دهد، دست به خودکشی خواهد زد. از تئوری دورکیم به طور کلی چنین بر می‌آید که وی خودکشی را تابعی از درجه همبستگی اجتماعی شخص با گروه اجتماعی یا جامعه‌اش می‌داند.

خودکشی به عنوان یک پدیده اجتماعی:

از دیدگاه دورکیم خودکشی یک پدیده و واقعیت اجتماعی است که باید به وسیله علت‌شناسی پدیده‌های اجتماعی مورد مطالعه و تبیین (Explanation) قرار گیرد زیرا انگیزه خودکشی از شرایط اجتماعی زاده می‌شود و این ساخت اجتماعی (Social Structure) است که رفتار خاصی را به فرد تحمیل می‌کند و او را بر آن می‌دارد تا با عمد و نقشه



به زندگی خویش پایان دهد. بنابراین منشاء خودکشی فرد نیست بلکه فرآیندهای اجتماعی است که از ساخت اجتماعی ناشی می‌شود.

دور کیم ثبات نسبی میزان خودکشی در جامعه را مؤید این نکته می‌داند که خودکشی پدیده اجتماعی است زیرا مطمئناً اشخاصی که در آهنگ خودکشی یک سال به حساب می‌آیند همان‌هایی نخواهند بود که آهنگ خودکشی سال دیگر را ترکیب خواهند کرد، از این رو باید عوامل اجتماعی خاصی باشد که بر تمام این اشخاص تأثیر می‌گذارد و منجر به خودکشی عده ای می‌شود.

تئوری جامعه‌شناختی دور کیم روشن‌گر این نکته است که خودکشی اشخاص در جامعه‌های مختلف ارتباط منطقی با عوامل غیر اجتماعی مانند جنس، سن، دین، تأهل، عوامل جغرافیایی و طبیعی، عوامل جسمانی و زیستی و موروثی و روان شناختی ندارد، او در کتاب خود با طرح نظریات مختلف به نقد و بررسی و رد نظریه‌های غیر جامعه‌شناختی می‌پردازد.

دور کیم در رد نظریه‌های روان‌شناختی معتقد است که بین خودکشی و ویژگیهای روحی و روانی افراد رابطه‌ای قطعی وجود ندارد در رد نظریه بعضی از روان‌شناسان و روان‌پزشکان که معتقدند بیشتر کسانی که دست به خودکشی می‌زنند به هنگام ارتکاب این عمل در حال بیمارگونه‌اند و به دلیل حال احساسی یا روانی خویش مستعد خودکشی هستند، می‌گوید علیرغم این که آمادگی خودکشی در میان افراد دارای بیماریهای روانی زیاد است ولی نیروی تعیین کننده خودکشی نیروی روان‌شناختی نیست بلکه نیروی اجتماعی است.

دور کیم با توجه به درجه همبستگی فرد خودکشی کننده با جامعه و گروه اجتماعی‌اش خودکشی را به چهار نوع طبقه‌بندی کرده است:

- ۱- خودکشی خودخواهانه (Egoistic)
- ۲- خودکشی دگرخواهانه (Altruistic)
- ۳- خودکشی انومیک (Anomic)
- ۴- خودکشی تقدیرگرایانه: (Fatalistic)

#### خودکشی خودخواهانه:

از نظر دور کیم خودکشی خودخواهانه زمانی بوقوع می‌پیوندد که همبستگی اجتماعی شخص با گروه و جامعه به شدت دچار ضعف و سستی گردد به نحوی که شخص خود را تنها و در انزوا احساس کند.

تضعیف همبستگی اجتماعی شخص باعث سستی پیوندهای اجتماعی و از میان رفتن همکاری و همدلی و گرایش افراد به انزوا و خودکشی می‌شود. تدابیر محدود و شخصی فرد در زمانی که همبستگی اجتماعی‌اش با سیستم اجتماع (Social System) ضعیف است باعث می‌گردد فرد نتواند در مقابل عوامل خودکشی پایداری کند.

دور کیم فردگرایی (Individualism) افراطی را یکی از عوامل اصلی خودکشی خودخواهانه می‌داند و معتقد است باید از طریق دلبسته‌تر و وابسته‌تر کردن فرد به گروه اجتماعی و در نتیجه تقویت همبستگی آن مانعی در جهت خودکشی فرد به وجود آورد.

میزان بالای خودکشی خودپرستانه در جوامع و اجتماعات و گروه‌هایی دیده می‌شود که فرد به واحد اجتماعی بزرگ متصل نشده است. جوامع با وجدان جمعی قوی که از آنها مراقبت می‌کنند منجر به امور جاری مختلفی می‌شود که از بروز خودکشی خودپرستانه در سطح زیاد جلوگیری می‌کند. هنگامی که این امور جاری ضعیف باشد، فرد قادر است که بر وجدان جمعی برتری یابد. کاری را که به دلخواه خویش می‌خواهد، انجام دهد. در واحدهای بزرگ اجتماعی با وجدان جمعی ضعیف فرد می‌تواند دنبال علایق شخصی خود برود و هر چه را که می‌خواهد به دست آورد.

از نظر دورکیم، موجود خودخواه کسی است که قواعد رفتار و حیات خود را از مرجع اخلاقی دیگری غیر از خود کسب نمی‌کند و تنها از ارزش‌های خود پیروی می‌کند درحالی‌که انسان دگرخواه، پایبند ارزش‌هایی که فراتر از شخصیت او نهاده شده‌اند می‌باشد. در نتیجه انسان خودخواه که تعلق کمتری به اجتماع احساس می‌کند دشواری بیشتری برای یافتن مفهوم زندگی در خود احساس می‌کند لذا میزان خودکشی در این افراد بیشتر است. به همین دلیل اشخاص مجرد غالباً بیشتر از اشخاص متأهل به خودکشی دست می‌زنند زیرا ازدواج متضمن وظایف و مسئولیت‌هایی است که فرد مجرد مبرا از آنهاست ولی همین مسئولیت‌ها فرد را از ارتکاب خودکشی مصون می‌دارد. همچنین وی معتقد است که اشخاص متأهل بدون فرزند از اشخاص متأهل دارای فرزند خودخواه‌تر هستند و عموماً میزان خودکشی آنها نیز بیشتر است. همچنین به نظر وی، پروتستان‌ها بیشتر از کاتولیک‌ها به خودکشی دست می‌زنند زیرا به زعم دورکیم، پروتستان‌ها خودخواه‌تر از کاتولیک‌ها هستند زیرا آنها صرفاً از قواعدی تبعیت می‌کنند که خود، به مشروعیت آنها اعتقاد داشته باشند در حالی که کاتولیک‌ها مطیع قواعدی هستند که از خارج به آنها تحمیل می‌شود.

#### خودکشی دگرخواهانه:

دورکیم معتقد است زمانی که همبستگی اجتماعی شخص با جامعه و گروه اجتماعی به حد افراط فزونی گیرد به نحوی که شخص بقای گروه و جامعه را بر بقای خود ترجیح بدهد دست به خودکشی به خاطر دیگران خواهد زد. در این نوع خودکشی شخص حاضر به فداکردن خود به خاطر دیگران می‌شود تا مورد قبول گروه و جامعه واقع شود مانند شخصی که به خاطر پیروزی گروه خود دست به کاری می‌زند که می‌داند این عمل مرگ وی را به همراه خواهد داشت.

در موقع بحران و جنگ که میزان همبستگی اجتماعی و اتحاد و صمیمیت میان افراد جامعه بیشتر می‌شود این نوع خودکشی بیشتر به چشم می‌خورد زیرا در این مواقع فردیت به شدت تضعیف می‌شود و یگانگی اجتماعی (Social Integration) بیشتر به چشم می‌خورد.

از میان گروه‌های اجتماعی که خودکشی دگرخواهانه در آنها به چشم می‌خورد بیشترین میزان در گروه‌های آرمانگر مانند نظامیان می‌باشد.

موریس هالبواکس (1877-1945) معتقد است دورکیم در تعریف خود از خودکشی دگرخواهانه، خودکشی و فداکاری را از یکدیگر تفکیک نکرده است به نظر وی جامعه خودکشی را نمی‌پذیرد ولی فداکاری را سازمان می‌دهد بنابراین این دو عمل علیرغم این که از ضرورت‌های اجتماعی ناشی می‌شود ولی متفاوت از یکدیگرند.

خودکشی خودپرستانه وقتی حادث می‌شود که وحدت و انسجام در جامع پایین باشد ولی خودکشی دیگرپرستانه در نتیجه وحدت بیش از حد جامعه صورت می‌گیرد و فرد را مجبور به خودکشی می‌کند. یک مثال جالب از خودکشی دیگرپرستانه، خودکشی پیروان «جیم جونز» بود. آنها آگاهانه جام زهر را نوشیدند و بچه‌های خود را وادار به نوشیدن

زهر کردند. معمولاً افرادی که خودکشی دیگر دوستانه می‌کنند این عمل را وظیفه می‌دانند. خودکشی فرمانده کشتی در حال غرق شدن، و یا خودکشی زن هندی شوهر مرده نیز مثالهایی از این نوع خودکشی است. خودکشی انومیک (خودکشی ناشی از بی‌هنجاری):

به عقیده دورکیم خودکشی انومیک زمانی بوقوع می‌پیوندد که جامعه دچار انومی (Anomie) گردد. دورکیم این اصطلاح را در توصیف وضعیت اجتماعی بکار برده که در آن جامعه دچار بی‌هنجاری یا تعارض هنجاری شده است، در چنین وضعیتی شیرازه تنظیم رفتارهای اجتماعی از هم گسیخته می‌شود نفوذ نظارت کننده جامعه بر گرایش های فردی از بین می‌رود و اشخاص به حال خودشان واگذار می‌شوند و دچار بلاتکلیفی می‌شوند. انومی اجتماعی ممکن است ناشی از تغییرات اجتماعی (Social changes) یا بحرانهای شدید اجتماعی - اقتصادی باشند که موجبات خودکشی شخص را فراهم می‌آورند.

از نظر دورکیم خودکشی انومیک ناشی از فقدان نظم اجتماعی (social order) در وضعیت آنومی اجتماعی است. زیرا وقتی نظم اجتماعی به حد کافی در جامعه نباشد و هنجارها و مقررات دچار تزلزل شوند افراد در وضعیتی قرار خواهند گرفت که هنجارهای اجتماعی چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرند و در نتیجه افراد دچار سردرگمی می‌شوند و از خود رفتارهای ناهنجار از جمله خودکشی بروز می‌دهند.

دورکیم معتقد است که فزونی میزان خودکشی در مواقع بحرانهای اجتماعی و اقتصادی تنها معلول اقتصادی و مالی نیست بلکه ناشی از عدم ثباتی است که این بحران ها در زندگی اجتماعی شخصی و درجه همبستگی اجتماعی او به وجود می‌آورند. دلیل آن این است که در این وضعیت، حدودی که در دوران عادی برای امید به موفقیت تعیین شده، ثبات خود را از دست می‌دهد. بنابراین عامل علی خودکشی، شرایط مادی نیست بلکه عدم ثبات و نوسانی است که اوضاع اقتصادی در زندگی اجتماعی به وجود می‌آورد. همچنین دورکیم معتقد است در جوامعی که نهاد ازدواج از ثبات برخوردار است، مردان ارضای امیال خود را در حدود اجبارهای اجتماعی محصور می‌بینند. یعنی ازدواج، زندگی شخصی را به "قاعده" در می‌آورد و برای همسر "تعالیل اخلاقی" فراهم می‌کند. اما در جوامعی که نهاد خانواده و ازدواج سست و کم فروغ است و طلاق رواج دارد (نوعی بی‌هنجاری خانگی حاکم است)، مردان مانعی برای ارضای امیال خود نمی‌بینند به همین دلیل میزان خودکشی مردان در این گونه جوامع بیشتر از زنان است. زیرا مردان بیش از زنان به قیودی که ازدواج بر چگونگی ارضای امیال آنان تحمیل می‌کند حساس‌اند.<sup>۱</sup>

این خودکشی رایج ترین نوع خودکشی در جامعه‌های مدرن معاصر است، در این نوع جامعه‌ها صورت‌های سنتی انتظام و یکپارچگی اجتماعی مانند آگاهی دسته‌جمعی ناشی از انسجام مکانیکی (Mechanical solidarity) دچار انحطاط شد و بحرانهای اجتماعی - اقتصادی و تغییرات سریع اجتماعی بیشتر به چشم می‌خورد.

دورکیم برای جلوگیری از بروز این نوع خودکشی معتقد است که قدرت اجتماعی وجدان جمعی را باید تقویت کرد زیرا وقتی جامعه دارای وجدان جمعی مسلط بر افراد باشد افراد را تحت کنترل خود نگه می‌دارد و مانع از آن می‌شود که افراد از روی اراده در صدد نابود کردن خود باشند.

<sup>۱</sup> - اردبیلی، محمدعلی، جزوه جامعه‌شناسی جنایی، بخش اول، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۸۳-۱۳۸۲، صص ۶۴ تا ۷۰.

به عبارت دیگر، این نوع خودکشی زمانی رخ می دهد که قوانین و نظم در جامعه در هم شکسته شده باشد. طبیعت این درهم شکستگی می تواند مثبت (یعنی هنگام رونق اقتصادی) یا منفی (بحران اقتصادی) باشد. البته در شرایط بحران این میزان بیشتر است زیرا در بحران اقتصادی افراد مشاغل خود را از دست می دهند و در نتیجه فرد از قواعد کار و مؤسسه برکنار می شود. جدایی از این ساختارها ( برای مثال خانواده، مذهب، دولت) فرد را در مقابل امر جاری اجتماعی آسیب پذیر می کند. این نوع خودکشی در سالهای جنگ و رویدادهای بزرگ مثل انقلابات کاهش پیدا می کند.

### خودکشی تقدیرگرایانه:

این خودکشی هنگامی رخ می دهد که قانون و نظم بیش از اندازه باشد. از نظر او افرادی که دست به این نوع خودکشی می زنند، کسانی هستند با آینده ای مسدود و علائقی که توسط نظام ستم پیشه خفه شده است. نظم بیش از اندازه، ظلم امور جاری، موجب افسردگی و مالیخولیائی است که به نوبه خود باعث افزایش خودکشی تقدیرگرایانه می شود.<sup>۱</sup> در پایان، قرائت و تفسیر یکی از نویسندگان از نظریه دورکیم را بیان می کنیم که به لحاظ موجز و مختصر بودن آن، مفید فایده خواهد بود.<sup>۲</sup>

در هر جامعه ای به هنگام گذر از مرحله سنتی که در آن تقسیم کار ساده است، به مرحله مدرن که ویژگی آن تقسیم کار پیچیده است، حالتی به وقوع می پیوندد که در آن جامعه نه یکدست سنتی است و نه یکدست مدرن. در چنین شرایطی نه نظام هنجاری پیشین از قوت و استحکام برخوردار است و نه نظام هنجاری جدید کاملاً جاافتاده است. در چنین شرایطی که دورکیم آنرا آنومی<sup>۳</sup> نام نهاده است، جامعه دچار بی هنجاری یا خلأ هنجاری می شود. به عبارت دقیق تر، از تعداد و دامنه هنجارهای مورد وفاق به مقدار زیادی کاسته می شود. این پدیده، در کل نظام هنجاری از جمله هنجارهای اخلاقی قابلیت وقوع دارد. در زمان انومی، پنج حادثه در سطح جامعه رخ می دهد:

- ۱- جامعه به سمت بدترین نوع فردگرایی، یعنی "فردگرایی خودخواهانه"<sup>۴</sup> گرایش می یابد.
- ۲- با توجه به کم شدن میزان هنجارهای مورد وفاق، گستره و شدت کنترل اجتماعی کاهش می یابد.
- ۳- همبستگی اجتماعی تضعیف می شود.
- ۴- قابلیت پیش بینی پذیری رفتار افراد کاهش می یابد.
- ۵- قدرت افراد در فهم و درک رفتارهای متقابل کاهش می یابد.

<sup>۱</sup> در این مورد رک. آرون، ریمون (۱۳۶۳) مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، نشر شرکت سهامی کتابهای جیبی، کوزر، لوئیس (۱۳۶۸) زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، دورکیم، امیل، قواعد روش-شناسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی دانشگاه تهران، دورکیم، امیل، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، کتابسرای بابل، چاپ اول، سال ۱۳۶۹، دورکیم، امیل، خودکشی، ترجمه نادر سالارزاده امیری، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ دوم، سال ۱۳۸۹، بریثناخ، سیموس، جرم و مجازات از نظر امیل دورکیم، ترجمه محمدجعفر ساعد، انتشارات خرسندی، چاپ اول، سال ۱۳۸۷.

<sup>۲</sup> - Scott, John, Sociology, New York, Rutledge, 2006.

به نقل از: چلبی، ارژنگ، تحلیل حقوقی- جرم شناختی تجاوز به عنف، دوفصلنامه آموزه های حقوق کیفری، شماره ۲، سال ۱۳۹۰، صفحه ۲۱۰-۲۱۲.

<sup>۳</sup> - Anomie.

<sup>۴</sup> - Egoism.

چنین جامعه‌ای جنبه انومیک دارد، یعنی فاقد یک نظام هنجاری تثبیت‌یافته و مورد وفاق همگانی است، لذا امکان وقوع اعمال مجرمانه در چنین شرایطی افزایش می‌یابد.

### ج- گابریل تارد<sup>۱</sup>

پس از دورکیم باید به هم عصر وی «گابریل تارد» اشاره کرد. تارد برخلاف دورکیم شغل قضایی داشت و بعد هم پست بازرسی کل دادگستری را گرفت. مدتی رئیس اداره فنی (آمار) شد. وی مجرد بود چنانکه وقتی در سال ۱۹۰۴ فوت کرد چون وارث نداشت دوستانش کتاب وی را که باقی‌مانده بود چاپ کردند. وی دو کتاب عمده داشت: فلسفه کیفری و قوانین تقلید. موضوع فلسفه کیفری تارد، ارزیابی ارزش علمی و کارایی نظرات مکتب تحقیقی است. تارد راجع به مجرم به عادت هم نظریه‌ای دارد و اصطلاح مجرم حرفه‌ای را جایگزین مجرم مادرزاد لمبروزو کرده است.<sup>۲</sup> آنچه از دیدگاه‌های تارد برای پژوهشگران جامعه‌شناسی جنایی قابل توجه است قوانین سه‌گانه اوست که به قوانین ارسطو درباره یادگیری شباهت دارد جز اینکه قوانین تقلید تارد به تداعی‌های میان افراد و نه تداعی‌های میان احساسات درون یک فرد توجه دارد.<sup>۳</sup> تارد در مورد قوانین تقلید معتقد است که انسان‌ها، جرم و نحوه ارتکاب آنرا از هم فراگرفته و تقلید می‌کنند. این تقلید سه رکن دارد:

۱- یکی اینکه انسان‌ها متمایل هستند از افراد فرادست خود تقلید کنند (فرادست، عاری از هرگونه ملاحظه مادی و ارزشی: مثل برادر بزرگتر، معلم و ...) او می‌گوید در جرایم سازمان‌یافته، اعضای مافیا از رهبر باند تقلید می‌کنند. تارد تاریخچه جرم‌هایی مانند ولگردی و مستی را دنبال نمود و دریافت که آن‌ها ابتدا توسط خاندان سلطنتی ارتکاب یافته و سپس از سوی مردم عادی مورد تقلید قرار گرفته است.

۲- رکن دوم قوانین تقلید این است که انسان‌ها از افراد نزدیکتر به خود تقلید می‌کنند. همزیستی، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، افراد را به تقلید از هم وامی‌دارد. به عبارت دیگر، مردم به تناسب میزان برخورد نزدیکی که با هم دارند، از یکدیگر تقلید می‌کنند. از این‌رو تقلید در شهرها شایع‌تر است و با سرعت بیشتری تغییر می‌یابد اما در روستاها تقلید کمتر شایع است و به کندی تغییر می‌یابد. تارد معتقد است که تقلید متقابل در بعد مثبت خود باعث جامعه‌پذیر شدن انسان‌ها است.

۳- رکن سوم دیدگاه او این است که همانطور که در امور مادی انسان‌ها تابع مد هستند در امر بزهکاری هم مرتکبین جرم از هر موقعیت جدیدی برای ارتکاب جرم استفاده می‌کنند. شکل جدید جرم را مرتکب می‌شوند. مجرمین متفاوت از افراد درستکار نیستند. آن‌ها هم تقلید می‌کند. به عبارت دیگر، مدهای نوین‌تر جایگزین مدهای قدیمی‌تر می‌شود. مثلاً قتل عمدی ناشی از چاقو زدن کاهش یافته در حالی که قتل عمدی ناشی از تیراندازی افزایش یافته است.

<sup>۱</sup>- برای مطالعه بیشتر رک: دکتر مهدی کی‌نیا «مبانی جرم‌شناسی»، جلد ۲ و دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم‌بیگی، «دانشنامه جرم‌شناسی»، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، سال ۱۳۹۰.

<sup>۲</sup>- رک. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، دانشنامه جرم‌شناسی، صفحه ۲۶۸.

<sup>۳</sup>- جرج ولد و دیگران، جرم‌شناسی نظری، منبع پیشین، صفحه ۲۵۰.



نظریه تارد در آن زمان به خاطر مخالفتش با نظریه لومبروزو مهم بود. در حال حاضر نیز این نظریه تا حدودی اهمیت خود را حفظ کرده است. زیرا نخستین تلاش برای توصیف رفتار مجرمانه بر اساس یادگیری بهنجار - و نه بر اساس نقیصه‌های روان‌شناسانه و زیست‌شناسانه - به حساب می‌آید. مشکل اصلی این نظریه، اتکای آن بر یک مدل ساده‌انگارانه یادگیری است.<sup>۱</sup>

در جمع‌بندی راجع به مباحث مربوط به پیشگامان جامعه‌شناسی جنایی می‌گوئیم همه این متفکرین معتقدند که بزهکاری، چه ریشه در مسائل نژادی داشته باشد و چه ریشه در مسائل شهری و چه ریشه در مهاجرت، با مشکلات اجتماعی و سوء کارکردهای اجتماعی مرتبط است و با عدم کارکرد عادی نهادهای اجتماعی و عدم ایفای مطلوب وظایف نهادها و تشکیلات ملازمه دارد، یعنی نوعی فروپاشی سازمان و تشکیلات.

### گفتار سوم - نظریات فرهنگ محور

قبلاً گفتیم که جنگ اول جهانی و دوره بین دو جنگ در اروپا که مصادف شد با روی کار آمدن حکومت‌های دیکتاتوری مثل حکومت‌های هیتلر و موسولینی سبب شد شور و شوق علمی رو به زوال گذارد و از سوی دیگر اختناق و فشار اینگونه حکومت‌ها بر دگراندیشان سبب شد که نخبگان اروپایی از جمله جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان که برخی یهودی بودند به کشورهای آمریکای شمالی مهاجرت کنند. مهاجرت این نخبگان اروپایی سبب انتقال علم اروپایی به آمریکا شد. این مهاجرت نخبگان و محققین اروپایی سبب شد که افکار افرادی مثل فری، منتسکیو و تارد به قاره جدید یعنی آمریکا منتقل شود. همزمان، در اوایل قرن بیستم به خاطر حاکمیت فضای جنگ در اروپا که قحطی و گرسنگی در پی داشت جمع زیادی از اروپاییها (افراد عادی) به آمریکا مهاجرت کردند. پس پدیده مهاجرت به آمریکا در نیمه اول قرن بیستم به اوج رسید. به موازات این پدیده زندگی شهری در آمریکا گسترش یافت. گسترش شهرنشینی و فرهنگ شهری سبب شد که پدیده‌های خشونت، ناسازگاری و بزهکاری هم به سهم خود گسترش یابد. به این ترتیب، ایالات متحده از سوئی با حجم گسترده مهاجرین روبرو شد و از سوی دیگر با حجم گسترده بزهکاری. لذا ضرورت احساس شد که چرایی افزایش بزهکاری بررسی شود. تحولات اجتماعی و اقتصادی جامعه که در پرتو مهاجرت به وجود آمد بی‌تأثیر از بزهکاری نبود. این امر ضرورت مطالعه جرم را مطرح کرد بویژه در برخی ایالات مثل پنسیلوانیا جرم‌شناسان بازار خوبی پیدا کردند. سؤال اصلی این بود که چرا شهروندان هنجارها - از جمله کیفی - را نقض می‌کنند. در بادی امر دلایل قومی و نژادی و مباحث فرهنگی و آسیب‌های اجتماعی مطرح شد اما در واقع همه اینها برمی‌گردد به اینکه سازوکارهای اجتماعی در ایالات آمریکا دچار نوعی آشفتگی و از هم گسیختگی شده بود. نوعی سوء کارکردهای اجتماعی به چشم می‌خورد. یکی از شهرهایی که در آمریکا با موج بزهکاری و مهاجرت روبرو بود، شیکاگو بود.

<sup>۱</sup> - همان، صفحه ۲۵۰.



## الف - مکتب شیکاگو

استادان دانشگاه شیکاگو نخستین محققین راجع به افزایش نرخ بزهکاری بودند (مکتب شیکاگو).<sup>۱</sup> این مکتب دغدغه‌های فرهنگی داشت و علل جرم را براساس فرهنگ- در معنای وسیع کلمه- مورد توجه قرار داده بود. این مکتب معتقد است که فرد در فرآیند جامعه‌پذیر شدن خود تحت تاثیر فرهنگ قرار می‌گیرد. این فرآیند جامعه‌پذیر سازی به وی اجازه می‌دهد مدل‌های فرهنگی خاص جامعه خود را فرا گرفته و در خود درونی کند و آنرا در وجدان شخصی خود، در آن مانع اخلاقی که در درون فرد برای ارتکاب جرم به وجود می‌آید جای دهد. فرهنگ بر فرآیند جامعه‌پذیری تاثیر می‌گذارد. مکتب شیکاگو نخستین مطالعات خود را به از هم گسیختگی سازمان و تشکیلات اجتماعی که سبب می‌شود توسعه مراکز شهری دچار اختلال شود، اختصاص داد. طبعاً این نابسامانی اجتماعی بی‌تردید در چهارچوب پدیده مهاجرت، روابط قومی- نژادی، جامعه‌پذیری و برنامه‌های مشابه‌سازی مهاجرین با افراد بومی قابل مطالعه است. این علل بعد فرهنگی دارد. همه اینها در بستر فرهنگ انجام می‌شود، یعنی جذب فرهنگ مهاجرین در فرهنگ آمریکایی. باید دید از هم گسیختگی (فروپاشی) سازمان و تشکیلات اجتماعی (social disorganization) در مکتب شیکاگو چیست؟

مجموعه تحقیقات و مطالعاتی که بین سالهای ۴۰- ۱۹۱۵ توسط اساتید و دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری رشته جامعه‌شناسی دانشگاه شیکاگو راجع به جرم انجام شده و در مجله آمریکایی جامعه‌شناسی یا در مجله خود دانشگاه چاپ شده را مکتب شیکاگو گفته‌اند.

خصایص این مکتب عبارتند از: ۱- بیشتر به جامعه‌شناسی شهری و در جامعه‌شناسی شهری عمدتاً به مسئله مهاجرت پرداخته که دامنگیر آمریکا بود. جمعیت شیکاگو در سال ۱۸۴۰، ۴۵۰۰ نفر بود ولی ۹۰ سال بعد در سال ۱۹۳۰ به ۳/۵ میلیون نفر افزایش یافته بود. در سال ۱۹۰۰ بیش از نیمی از جمعیت آمریکا خارج از این کشور متولد شده بودند، از کشورهایی مثل روسیه، لیتوانی، اسکاندیناوی، لهستان، ایرلند، چک، ایتالیا، اسلواکی. از سال ۱۹۱۴ به بعد موج جدید مهاجرت به آمریکا بیشتر آفریقایی و بطور کلی غیر اروپایی بودند. به این ترتیب آمریکا در آن مقطع از اروپایی، آسیایی و آفریقایی تباران ترکیب یافته بود. این امر مورد توجه مکتب شیکاگو بود که تکثر فرهنگی باعث اختلافات قومی می‌شود و نمونه بارز آن در سال ۱۹۱۹ طغیان و شورش نژادی با حدود ۴۰ قربانی بود.

۲- خصیصه دوم مکتب شیکاگو این است که جامعه‌شناسی مطلوب مکتب شیکاگو جامعه‌شناسی اصلاح محور (reformist) است. اعضای مکتب شیکاگو بیشتر در پی آن هستند که به مسائل بحران‌ساز و فوری مطرح در شهر خود پاسخ سریع بدهند (راهکارهای عملی و اصلاحی). این مسائل عبارت بودند از مسکن، بهداشت عمومی، فقر، عدالت اجتماعی، فساد، بزهکاری و خشونت. مثلاً در مورد قتل در فاصله سالهای ۲۶- ۱۹۲۳ سالانه بیش از هزار فقره قتل در آمریکا اتفاق می‌افتاد که بالنسبه زیاد بود. بنیان مکتب شیکاگو نخستین مبدعان شغل مددکار اجتماعی بودند، مددکاری اجتماعی (social working)، یعنی نوعی پزشکی اجتماعی.

<sup>۱</sup> - باید گفت که مکتب شیکاگو بیشتر با تحقیقات و مطالعات شاو و مک کی در ارتباط با زیست بوم شناسی شناخته شده است.

۳- خصیصه سوم این مکتب آن است که جامعه‌شناسی آن عمل‌گرا و تجربی است (empirical sociology) یعنی این مکتب بیشتر جنبه عملی و تجربی دارد تا تئوری. تجربی بودن مطالعات مکتب شیکاگو نتیجه‌اش این بود که محققین این مکتب طرفدار مطالعات میدانی (field work) بودند و برای انجام کارهای میدانی باید متوسل به روشهای تحقیقات میدانی می‌شدند این تکنیکها عبارت بودند از: ۱- تحلیل گزارشهای مشاغل مختلف، ۲- تحلیل روزنامه‌ها، ۳- تحلیل نامه‌ها، ۴- تحلیل زندگی‌نامه‌ها، ۵- تقسیم مناطق شهری روی نقشه برای شناسایی مناطق، ۶- ایجاد مراکز نظارت تحقیقاتی در اعمال مجرمانه در محله‌های مختلف مناطق بحران، ۷- مصاحبه با مجرمین و دست‌اندرکاران مبارزه با جرم، ۸- مشاهده مستقیم عمل مجرمانه یا مشاهده و مطالعه مشارکتی (participant observation)، ۹- اظهارات مددکاران اجتماعی که با بزهکاران و خانواده آن‌ها در ارتباط هستند، روش میدانی یک نوآوری در وادی تحقیقات جرم‌شناسی بود که در مطالعات جنبه توصیفی و تحلیلی داشته است.

۴- از دیدگاه این مکتب، انسان‌ها مخلوقات اجتماعی هستند و رفتار آن‌ها محصول محیط اجتماعی آنهاست. محیط‌های اجتماعی، فراهم آورنده ارزش‌ها و تعاریف فرهنگی هستند که بر رفتار آنانی که در این محیط‌ها زندگی می‌کنند، حکومت دارند.

۵- شهرنشینی و صنعتی شدن، اجتماعی را به وجود آورده است که دارای فرهنگهای گوناگون رقیب هستند و لذا الگوهای منسجم قدیمی، تضعیف یا از کار افتاده‌اند. این از کار انداختن یا ناپسامانی زندگی شهری، موجب می‌گردد تا نهادهای پایه‌ای مانند خانواده، دوستان و گروههای اجتماعی بیشتر به حالت غیرفردی درآیند. تداوم این ناپسامانی اجتماعی که در مراکز شهر شایع‌تر است، حالتی بالقوه برای احتمال بیشتر منازعه و ارتکاب جرم فراهم می‌آورد.<sup>۱</sup>

#### ب- توماس و زنانیکی<sup>۲</sup>

در خصوص آثار و تحقیقات مکتب شیکاگو اولین کتابی که منتشر شد (در ۵ جلد) که ناشی از مطالعات میدانی بوده از توماس و زنانیکی تحت عنوان «روستایی لهستانی» بوده است. این کتاب راجع به تحلیل زندگی‌نامه مهاجران لهستانی که بین سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ به آمریکا آمده بودند و مقایسه آن‌ها با لهستانی‌های روستایی که در خود لهستان باقی‌مانده بودند می‌باشد. هدف این بود که دریابند که این دو دسته چه تفاوتی با هم دارند. اما چرا لهستانی‌ها؟ بطور کلی یک چهارم مهاجران به آمریکا در سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۰ لهستانی بوده‌اند. چنانکه در سال ۱۹۱۴ در شهر شیکاگو ۳۰۰ هزار لهستانی زندگی می‌کردند. این جمعیت مهاجر مسائل بزرگی از قبیل نرخ بالای بزهکاری، اختلافات خانوادگی، غیرقابل پیش‌بینی بودن رفتارهایشان را به وجود آوردند.

این کتاب از همان روشهای تحقیق استفاده کرده بود (استفاده از یادداشتهای مهاجرین، نامه‌های ارسالی و دریافتی آن‌ها از وطن، تجربیات مامورین پلیس و شهرداری و آب و برق در برخورد با آن‌ها). شناخت آداب و رسوم لهستانی‌ها قدم مهمی در پیشگیری از جرم آن‌ها بود زیرا که مهاجرین لهستانی به دو دلیل تغییر فرهنگی را تجربه کردند: ۱- از لهستان

<sup>۱</sup> - رک. ویلیامز فرانک پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی، نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۸۳

<sup>۲</sup> - Thomas / Znaniecki

(اروپا) به آمریکا (قاره آمریکا) آمده بودند. ۲- از روستا به شهر آمده بودند. در این مطالعات می توان گفت دو مفهوم را مکتب شیکاگو مطرح می کند: یکی مفهوم طرز تفکر و طرز نگرش یا رویه و طرز برخورد (attitude) که به موجب آن عوامل عینی و واقعی مثل فقر و بیکاری نیست که جرم زاست بلکه استعدادها و آمادگی های شخصی و ذهنی و نیز جهتی که کنشگران اجتماعی به این آمادگی ها می دهند را نیز در تبیین جرم باید در نظر گرفت. توضیح آنکه با پدیده های در روستای لهستان نوعی برخورد می شود و چه بسا معنای مثبتی داشته باشد اما در آمریکا طرز نگرش و رفتار کنشگران اجتماعی (مسئولین، پلیس، قضات و مامورین شهرداری) راجع به آن متفاوت باشد. این تفاوت طرز نگرش خود قابل بحث است. این را محققین مکتب شیکاگو از طریق نامه ها، دفترچه خاطرات، مصاحبه با مهاجرین پیدا کردند و از طریق مطالعه این اسناد و مدارک شخصی متوجه شدند که این تفسیر که اینها از رفتار لهستانی ها دارند لزوماً آن برداشتی نیست که خود فرد مهاجر از رفتارش دارد (طرز نگرش متفاوت).

مفهوم دوم که این محققین مطرح کردند، از هم گسیختگی و فروپاشی سازمان و تشکیلات اجتماعی است Social (disorganisation). این از هم گسیختگی را محققین در گروه ها و جمعیت های لهستانی دیدند که حاصل پیدایش رویه ها و طرز فکرهای فردگرا و لذت طلب است که در اثر مهاجرت به وجود آمده و این رویه ها باعث شده بود که همبستگی خانوادگی در میان آنان از بین برود، شکاف و تعارض بین نسلها به وجود آید و انقیاد به یک طرز فکر مشترک در جامعه و گروه لهستانی هم رو به افول بگذارد. می شود گفت جامعه لهستانی در آن عصر، جامعه ای مکانیکی بوده است، اما فرد مهاجر با مهاجرت وارد جامعه ارگانیک آمریکا می شد. تعلق به وجدان مشترک جمعی از بین رفته و فردیت جایگزین آن می شود. در چنین شرایطی است که نظام گسیختگی اجتماعی خانواده ها، منجر به دلمردگی افرادی می شود که زندگانی بی مقصود و فاقد معنای ظاهری را سپری می کنند. در نتیجه، احساس دلمردگی که ناشی از قطع پیوندهای اجتماعی است، دهقان لهستانی را به زندگی ناپسامانی که سراسر حادثه و کشمکش های درونی است سوق می دهد. بنابراین مفهوم دلمردگی و نظام گسیختگی اجتماعی که توماس و زنانیکی مطرح کردند دقیقاً با مفهوم بی هنجاری دورکیم منطبق است، منتهی جایی که دورکیم به "سائقهای اجتماعی" بیشتر توجه داشته است، توماس و زنانیکی "سائقهای روانی" را مهم تلقی کرده اند.

مطالعات جدیدتر درباره مهاجران اسرائیلی نیز به طرز شگفت، صحت نظریات دورکیم و توماس و زنانیکی را به اثبات می رساند. در میان مهاجران اسرائیلی کسانی که خیلی زود با جامعه میزبان سازش می یابند دقیقاً کسانی هستند که به نحوی بارز، سنت گرا و پای بند عرف و آداب محیط اصلی خود هستند. این تقیید، فرد مهاجر را از آن حالت دلمردگی که توماس و زنانیکی درباره آن بحث کرده اند می رهاند. این حالت سازش پذیری مؤید آن است که قواعد ناظر بر اجتماع مهاجران به همان قدرت بر جامعه میزبان نیز حاکم است. مهاجری که به سرعت با جامعه جدید انطباق می یابد معمولاً کسی است که اعضای اجتماعات نخستین خود را در آن می یابد و در روابط با آنان مرجعی برای جهت گیری رفتار

خود جست‌وجو می‌کند. جامعه میزبان آنچنان پشتیبان‌های عاطفی فراهم می‌آورد که فرد مهاجر رفته رفته در آن جذب می‌شود. در اصل این یکپارچگی و ادغام او را از آثار زیان‌بخش دلمردگی در امان نگه می‌دارد.<sup>۱</sup>

از هم پاشیدگی اجتماعی یعنی افول قدرت هنجارهای گروه برای اعضای گروه، سبب شد که برای توجیه بزهکاری از نظریه‌های کلاسیک مثل فقر و بزهکاری، قدرت خرید و بزهکاری به بحث گسترده‌تر بیاوریم و آن برهم خوردن نظم اجتماعی است. به عبارت دیگر فقر، اعتیاد، فحشاء، قمار، خودکشی، فساد سیاسی و بی‌نظمی جملگی، آثار از هم پاشیدگی اجتماعی یا کم‌رنگ شدن هنجارهای گروه هستند.

### ج- پارک و بورگس: <sup>۲</sup>بنیانگذاران مکتب زیست بوم شناسی جنایی

از جمله محققینی که در این زمینه کار کردند روبرت پارک از محققین دانشگاه شیکاگو بود. او در سال ۱۹۲۵ به اتفاق بورگس و مک کنزی کتابی تحت عنوان «The city» منتشر کردند که بیشتر راجع به شهر شیکاگو بود. آن‌ها بی‌نظمی اجتماعی را ناشی از تغییرات اجتماعی دانستند که این تغییرات هم مولود صنعتی شدن جامعه و بویژه تغییر اشکال کنترل جرم بود. در خصوص اشکال مختلف کنترل جرم باید گفت دو شیوه وجود دارد: ۱- شیوه‌های سنتی (اقتناع آور) مثل خانواده، همسایه و دین که در فرآیند جامعه پذیری فرد معروف و منکر را به وی القاء می‌کنند. این شیوه‌های اقتناع آور به طریق اجماعی از جرم پیشگیری می‌کنند.

۲- شیوه‌های رسمی (آلترناتیو) کنترل جرم مثل دادگاه یا پلیس و تشکلهای رسمی یعنی اشکال الزام‌آور کنترل جرم. با توجه به این توضیح به تعبیر روبرت پارک، از هم گسیختگی اجتماعی ناشی از این موضوع است که اشکال متعارف و سنتی کنترل جرم با پدیده مهاجرت تضعیف شده است. افراد از بستر آبا و اجدادی خود خارج شدند. مهاجرین از هنجارهای گروهی اولیه‌رهایی یافته و بجای الزامات گروهی و خانوادگی و همسایگی که تضعیف شده با شیوه‌های صرفاً قهرآمیز کنترل جرم مواجه‌اند. از آنجا که این شیوه‌ها نمی‌توانند مثل شیوه‌های قبل عمل کنند، سازوکار کنترل جرم تضعیف شده است.

پارک در شیکاگو با همکاری بورگس تحقیقی راجع به ابعاد فضایی و مکانی جرم- یعنی ارتکاب جرم در مکانهای مختلف - انجام داد. شهر شیکاگو را روی نقشه تقسیم بندی و بزهکاری را بررسی میدانی کرد و روی نقشه پیاده نمود. مطالعات وی یکی راجع به سالنهای رقص بود (که عملاً محل روسپیگری بودند) و دیگر مطالعه طلاق، فحشاء، خودکشی، کارگران فصلی (که از مکزیک و آمریکای لاتین به شیکاگو می‌آمدند)، مطالعه بیماران روانی و دو تحقیق عمده راجع به بزهکاری اطفال که این تحقیقات نتایجی را به دنبال داشت.

اولین تحقیقی که پارک<sup>۳</sup> و بورگس<sup>۴</sup> انجام دادند راجع به باندهای مجرمانه (gang) بود. آن‌ها شهر شیکاگو را تقسیم کردند به دواير مختلف به مرکزیت یک نقطه با شعاعهای مختلف. آقای ترشر<sup>۵</sup> همکار آن‌ها سعی کرد بزهکاری جوانان

<sup>۱</sup> - اردبیلی، محمد علی، منبع پیشین، صفحه ۷۰ و بعد.

<sup>۲</sup> - R. Park / Burgess

<sup>۳</sup> - Park

<sup>۴</sup> - Burgues

<sup>۵</sup> - F. Thrasher

واطفال را در این دواير از نظر محلی مشخص کند. این پژوهشگران ۱۳۱۳ باند بزهکاری جوانان را در پنج لایه یا قشر شهری شیکاگو در دواير مختلف شناسایی و مطالعه کردند. قبل از اینکه به علل شکل گیری باند بپردازند، هر لایه شهری را در آن دواير بررسی کردند. پنج قشر یا لایه شهری را تفکیک کردند.

مرکز شهر که نزدیک دریاچه میشیگان بود (لایه اول) مرکز تجاری و اداری شهر بود. به این لایه عنوان لوپ (loop) را دادند. این مرکز روز فعال و شب خالی از سکنه بود. این قسمت از شهر دارای مراکز تجاری و کارخانه‌ها اما با ساکنان اندک بود.

حول این دایره اول، دایره دومی وجود داشته که با عنوان "منطقه گذر یا ترانزیت و به تعبیر برخی اساتید، منطقه انتقال"<sup>۱</sup> مورد خطاب قرار می‌گرفت، زیرا مراکز تجاری و کارخانه‌ها به این منطقه دست‌درازی و تجاوز کرده بودند (به دلیل عدم گنجایش در منطقه یک). خانه‌های واقع در این منطقه در شرف ویرانی هستند و خراب کردن بیشتر آن‌ها مجاز خواهد بود چراکه در آینده نزدیک توسط کارخانه‌ها ویران خواهند شد. این بخش، نامطلوب‌ترین بخش سکونتگاهی شهر است، معمولاً فقیرترین مردمان از جمله مهاجرین تازه وارد آنرا اشغال می‌کنند. زیرا قیمت خانه‌ها ارزان و نزدیک کارخانه‌هایی بود که می‌توانستند در آن‌ها کار کنند.

در حاشیه لایه دوم، لایه سوم بوده که کارگران متوسط‌الحال (منازل کارگرانِ مردِ متوسط‌الحال از لحاظ مادی) در آنجا زندگی می‌کردند و بین آن‌ها مهاجرینی که با جامعه شیکاگو ادغام شده بودند هم دیده می‌شد. لایه چهارم، منطقه‌ای مسکونی (خانه‌های تک‌خانوادگی و آپارتمان‌های گران قیمت) بوده که محل زندگی طبقه پولدار بوده است.

لایه پنجم، منطقه‌ای بوده که در شرف مسکونی شدن بوده است (نواحی پیرانشهر). بعد از این لایه بندی مشاهده کردند بزهکاری در لایه دوم (منطقه انتقال) یعنی لایه واسط بین لایه اول و سوم بیشتر است. اسم این لایه را گذاشتند "کمر بند فقر" (poverty belt) به این جهت که در آن هم مهاجرین تازه وارد مقیم شده بودند و جمعیت آن‌ها مستمراً تغییر می‌کند. در همین منطقه تعداد باندهای مجرمانه زیادتر بود (gang land). آن‌ها سعی کردند این باندها را شناسایی کنند. لذا تحقیقات مؤید این امر بود که بیشترین میزان بزهکاری در لایه دوم (منطقه انتقال) که آنرا کمربند فقر نامیدند وجود دارد. سمپسون و گراوز، چهار عامل را که باعث نابسامانی اجتماعی و در نتیجه ارتکاب جرم در این منطقه می‌شود را به این ترتیب احصاء می‌کنند: ۱- موقعیت اقتصادی پایین. ۲- ترکیب و مخلوطی از گروههای قومی مختلف در این منطقه حضور دارند (به ویژه مهاجران). ۳- مناطق مسکونی دارای تحرک زیاد بودند یعنی خیلی‌ها به آن وارد و از آن خارج می‌شدند. به تعبیر بهتر، این مناطق، درگیر یک فرایند مداوم هجوم، چیرگی و جانشینی از سوی بازرگانی‌ها و کارخانجات بودند که از منطقه یک وارد این منطقه می‌شدند و چون قیمت زمین و خانه ارزان بود مهاجران

<sup>۱</sup> - رک. ویلیامز فرانک پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳.



تازه وارد به اینجا می‌آمدند و مهاجران قدیمی که وضع مالی‌شان خوب شده بود به منطقه سه می‌رفتند لذا جمعیت در این منطقه سیال بود. ۴- خانواده‌های از هم‌پاشیده و منازل از میان رفته.<sup>۱</sup>

تحقیقاتی روی باندهای مجرمانه موجود در کمربند فقر انجام شد که بیشتر مبتنی بود بر مشاهده مشارکتی (participant observation)<sup>۲</sup>. در این تحقیق آقایان بورگس و ترشر متوجه شدند این باندها بطور خود جوش و با آشنایی تصادفی کودکان و نوجوانان به وجود می‌آید و شکل‌گیری این باندها مولود دو امر است:

۱- اختلاف و تعارضی که این نوجوانان با جامعه متعارف دارند. یعنی شکل‌گیری باند در بستر تعارض است. ۲- اختلاف یا تعارض با منافع باندهای دیگر. گروه برای حفظ منافع خود در مقابل گروه دیگر به وجود می‌آید. با شکل‌گیری باند، رهبر باند انتخاب می‌شود و نوعی نظم درون گروهی به وجود می‌آید. هنجارهای درون گروهی به وجود می‌آید. احساس تعلق به گروه به وجود می‌آید و اعضای گروه هویت اجتماعی پیدا می‌کنند اگرچه این هویت مجرمانه است. این افراد با هم احساس پیکر واحد را پیدا می‌کنند.

در برابر این باندها، بورگس و ترشر باندهای موقتی و مناسبی را شناسایی می‌کنند. آقای ترشر با رویت این باندها نتیجه می‌گیرد که شکل‌گیری باند پاسخی به فروپاشی نظم اجتماعی واز هم گسیختگی اجتماعی است زیرا گروه یا باند در واقع جانشین آن گروهی می‌شود (مثل خانواده) که باید نیازهای فرد را به طور متعارف تأمین و برآورده کند که دیگر قادر به انجام آن نیست. باند یک خلاء را برای افراد پر می‌کند. چنانکه این باندها برای اعضای خود کارکردهای مثبت دارند: تأمین محبت، تأمین همبستگی، تأمین نیازهای تفریحی و نظایر اینها. به محض اینکه افراد نیاز خود را در گروه تأمین ببینند، برنامه‌های مددکاران اجتماعی و بهزیستی را بی اهمیت تلقی می‌کنند و ترجیح می‌دهند در همان باند باقی بمانند. این گروهها هویتی فردی و جمعی به فرد می‌دهد که جامعه متعارف نتوانسته به فرد بدهد. آداب و رسوم حاکم بر باند یک خرده فرهنگ را تشکیل می‌دهد. در چنین بستری به تعبیر ترشر، بزهکاری محصول منطق کنترل نشده نیروهای محیط زندگی افراد است. محصول یک نوع تنازع برای بقا.

اعضای باند عمدتاً فقیر، محیط زندگی آن‌ها در حال تخریب، با اعتقادات دینی ضعیف و اوقات فراغت با برنامه‌ای نداشته‌اند. پس باند در بادی امر برای رفع نیاز اقتصادی به وجود نیامده بلکه برای رفع نیازهای دیگری بوده است. محل شکل‌گیری باندها هم عمدتاً جایی بوده که مورد توجه شهرداری و مقامات شهری نبوده است. علت این امر آن بوده که مالکین این لایه دوم- با توجه به افزایش قیمت زمینهای آن ناحیه بدلیل توسعه مرکز تجاری شهر- در فکر فروش ملک خود بوده‌اند و به بهسازی آن توجه نمی‌کردند. شهرداری هم به تبع آن‌ها به آن قسمت شهر توجهی نمی‌کرده است. این امر باعث شد که این منطقه موقعیت مناسبی برای ارتکاب انواع جرایم پیدا کند.

<sup>۱</sup> - به نقل از: ویلیامز فرانکلین و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۷۵.

<sup>۲</sup> - در این روش پژوهشگر به لباس مجرمان درآمده، با آنان همزیستی می‌کند تا از درون، زندگی و خصوصیات رفتاری آنان را مشاهده و بررسی نماید.



## د- شاو و مک کی<sup>۱</sup>

تحقیق دوم راکلیفورد شاو و هانری مک کی انجام دادند. شاو مأمور تعلیق مراقبتی و به تعبیر امروز مأمور کنترل قضایی بوده است.<sup>۲</sup> مک کی هم آماردان بوده است. این دو برنامه‌ای تحقیقاتی راجع به بزهکاری نوجوان در شیکاگو انجام دادند و از فرضیات و تجربیات ترشر در مطالعات خود استفاده کردند. زوج شاو و مک کی رابطه بین ساختار بزهکاری جوانان و شهرسازی را مطالعه کردند. هدفشان این بود که دریابند آیا بزهکاری در شهرها تابع منطق منطقه‌ای و محلی است یا خیر؟ اسم آنرا فضاها و مناطق بزهکاری (areas of delinquency) گذاشتند. شاو و مک کی برای بررسی رابطه بزهکاری نوجوانان و شهرسازی، پرونده تعدادی از اطفال و نوجوانان را که با پلیس و دستگاه قضایی ارتباط یافته بودند را بررسی کردند (پرونده‌های سه دوره ۱۹۰۶-۱۹۲۳، ۱۹۰۰-۱۹۱۷ و ۱۹۳۳-۱۹۲۷ را بررسی کردند). مک کی و شاو شهر شیکاگو را بصورت مربع شکل تقسیم کردند. متوجه شدند که محل زندگی این اطفال بزهکار (صرفنظر از ادوار زمانی مورد بررسی)، محله‌های مشابه است. در این محله‌ها جمعیت و ساکنین محله عوض شدند اما نرخ بزهکاری آن‌ها عوض نشده بود. مطالعات از روی نقشه نشان می‌داد که در محله‌هایی که نظم اجتماعی از هم گسیخته است، بزهکاری بیشتر است. این فضاها بزهکاری اطفال مناطقی هستند که اطراف مرکز شهر قرار دارند یعنی اطراف نقطه‌ای که در تحقیق ترشر هم دیده شده بود. یعنی تحقیقات شاو و مک کی نتیجه مطالعات ترشر را تأیید کرد. یعنی فضاها بزهکاری در محله‌هایی هستند که حول مرکز شهر (یعنی منطقه انتقال یا کمربند فقر، که دارای نابسامانی اجتماعی و درجه فساد بالایی بودند) هستند. در این محله‌ها بیکاری، خودکشی، مرگ و میر اطفال، بیماری و جدایی خانواده‌ها بالاست و بزهکاری اطفال جزیی از بزهکاری این مناطق است.

نکته دیگری که این دو پی بردند آن بود که صرفنظر از کسانی که وارد محله‌های حول مرکز شهر می‌شوند نرخ بزهکاری همواره بالاست. نتیجه گرفتند که بزهکاری ربطی به مهاجر بودن ندارد چون کسانی که وارد این محله‌ها می‌شوند، وقتی وضعشان بهتر شده و به لایه سوم می‌روند، احتمال بزهکاری آن‌ها کم می‌شود. پس بزهکاری نتیجه مشکلات انطباق با فرهنگ جدید نیست بلکه ارتباط دارد با فضای حاکم بر یک محله، یعنی فضای حاکم بر آن محله‌ها به گونه‌ای است که هرکس وارد آن‌ها شود بدلیل عدم وجود نظم اجتماعی مرتکب جرم می‌شود. شیوه‌های متعارف کنترل جرم از هم پاشیده و احساس تعلق به فرهنگ واحد و اصلی از بین رفته است. نمونه‌های عمران و آبادانی و فرهنگ در این محله‌ها وجود ندارد.

سه دسته عوامل متعارف جرم با تحقیق شاو و مک کی رد می‌شود: ۱- وضع اقتصادی متزلزل ساکنین ۲- سیال بودن جمعیت ۳- عدم تجانس جمعیت‌هایی که وارد این محله‌ها شده و سبب می‌شوند انسجام اجتماعی از بین برود.

---

<sup>۱</sup> - Shaw / Mac Kay

<sup>۲</sup> - قرار کنترل قضایی از جانشین‌های قرار بازداشت موقت است. متهم در محیط آزاد باقی می‌ماند اما تحت نظارت و مراقبت است. مثلاً باید در زمانهای مشخص خود را به مقام خاصی معرفی کند. این مربوط به فرانسه است اما در آمریکا و انگلستان، تعلیق مراقبتی (probation) را داریم.

شاو و مک کی نشان دادند که سست شدن کنترل‌های اجتماعی سنتی و تضعیف اشکال سنتی تنظیم رفتارهای اجتماعی مثل خانواده و مدرسه، سبب می‌شود زمینه بزهکاری افزایش یابد و در نتیجه در این مناطق جامعه پذیری و جامعه پذیرشدن بجای الگو برداری از مدل‌های اجتماعی بیشتر الگو برداری از همسالان خود و بین هم‌گروه‌های همسن و سال و همزاد است. به عبارت دیگر در این فضاها جامعه پذیری اطفال و نوجوانان در درون باند‌های مجرمانه رخ می‌دهد. شاو و مک کی بر طبق مطالعات و تحقیقاتی که انجام دادند، پی بردند که ناپسامانی اجتماعی بر کودکان و نوجوانان اثر می‌گذارد و آن‌ها را به سوی بزه می‌کشاند. فرایندی که در اصطلاح از آن به عنوان "نظریه انتقال فرهنگی"<sup>۱</sup> یاد می‌شود. بر اساس این نظریه، کودکانی که در مناطق ناپسامان اجتماعی زندگی می‌کنند دارای فرصت‌های بیشتری برای روبرو شدن با آنانی هستند که دارای ارزش‌های بزهکاری می‌باشند.

این دو در عین حال نشان دادند که پاسخ کیفری به جرایم در چنین وضعیتی نه تنها فایده ندارد بلکه تالی فاسد هم دارد زیرا تکیه بر مجازات برای اصلاح و درمان مجرمین در واقع به این معناست که بزهکاران خود را با الگوهای جامعه سازگار کنند و حال آنکه قبل از رفتن به زندان این الگوها (مثل خانواده و مدرسه) یا نبوده و یا اگر هم بوده دچار نوعی بی نظمی و از هم پاشیدگی بوده است. لذا مجازات، ضدیت این افراد با جامعه را زیاد می‌کند زیرا این بزهکاران خود را قربانی جامعه می‌دانند. وانگهی برنامه‌های اصلاحی زندان و کانون‌های اصلاح، بیشتر صورتگرایی (formality) است و اساسی و ریشه‌ای نیست. پس پاسخ شدید کیفری در خصوص این جرایم کار ساز نیست. شاو و مک کی با انتقاد از مجازات‌ها پیشنهاد می‌کنند که بحث پیشگیری مطرح شود. شاید این اولین بار بود که در قرن بیستم بحث پیشگیری اجتماعی مطرح شد. این پیشگیری از دید آن‌ها باید از ساماندهی محله‌ها و گروه‌ها شروع و به مرمت و عمران محله‌ها ختم شود و پیشگیری از جرم باید با کمک اعضای محله انجام شود (پیشگیری محلی). پیشگیری محلی در مقابل پیشگیری دولتی مطرح می‌شود.

شاو و مک کی معتقد بودند که پیشگیری دولتی بدلیل عدم شناخت شرایط خاص محله‌ها اقداماتی سطحی و بی فایده هستند. پیشگیری محلی خود مردم محله را درگیر در پیشگیری می‌کند. مثلاً فقط مردم محله هستند که می‌دانند محل اجتماع معتادین در کجاست و چگونه می‌توان آن محل را تغییر کاربری داد و مثلاً به فضای سبز تبدیل کرد (مثلاً در مورد قضیه خاک سفید تهران پیشگیری محلی مستلزم آن بود که بررسی شود: ۱- آیا شهرداری خدمات شهری مناسب به آن محله می‌دهد؟ ۲- آیا اتوبوس‌های شرکت واحد ارتباط ارگانیک بین آن منطقه و سایر نقاط تهران برقرار کرده‌اند؟ ۳- آیا تعداد مدارس کافی است؟ ۴- آیا فضای سبز به اندازه کافی است؟ ۵- آیا گشته‌های پلیس محسوس است؟ یا آنکه خیر، منطقه خاک سفید جزیره‌ای دور افتاده از بقیه شهر و رها شده به حال خود بوده است. تخریب خاک سفید فقط صورت مسئله را پاک کرد).

شاو و مک کی معتقد بودند به جای مجازات باید مشکلات محله اصلاح شود و تا وقتی این اصلاح صورت نگیرد، مجازات نمی‌تواند جنبه پیشگیرانه چندانی داشته باشد.

<sup>۱</sup> - به نقل از: ویلیامز فرانک پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۷۶.

شاو و مک کی معتقد به جرمزایی برخی مناطق بودند یعنی این مناطق بدلیل فقدان شیوه های کنترل اجتماعی جرمزا هستند، صرفنظر از اینکه مهاجرین در آنجا ساکن باشند یا آمریکاییهای بومی. این بحث در بومشناسی جنایی<sup>۱</sup> مطرح می شود. در مقابل، جغرافیای جنایی<sup>۲</sup> فقط به تأثیر محیط طبیعی بر جرایم می پردازد.

هدف شاو و مک کی این بود که جوانان خود را متعلق به محله و مستقر در آن بدانند و افراد با همدیگر ارتباط داشته باشند و همبستگی محلی به وجود آید، فردیتی که در نتیجه از هم گسیختگی اجتماعی به وجود می آید تبدیل به همبستگی اجتماعی شود. یکی از وسایل دستیابی به این هدف، عمران و آبادسازی محله و دخیل کردن افراد در سرنوشت محله است.

زیستگاه<sup>۳</sup> یا زیستبوم دارای آثاری بر رفتار انسان ها است. زیستگاه یعنی مجموعه اوضاع و احوال مادی و غیرمادی که فرد را در محل زندگی و کار احاطه می کند. زیستگاه های متفاوت بر رفتار افراد تأثیر می گذارد. رفتار انسان ها تا حدی محصول زیستگاهی است که خود ساخته اند. انسان زیستگاه را درست می کند اما خود هم از آن تأثیر می گیرد. از جمله پیشنهادات شاو و مک کی آنست که بر حسب نیازهای هر محله: ۱- کلیسا بسازیم و آنرا مکان اجتماعی شدن و احیای فرهنگ عمومی کنیم. ۲- در محله ای دیگر با ایجاد امکانات ورزشی فعالیت های ورزشی را وسیله القای ارزش های مطلوب جامعه قرار دهیم. ۳- در تابستان و به بهانه سر و سامان دادن به اوقات فراغت، امور نیک و پسندیده (الگوهای خوب) به افراد بدهیم.

اما ایرادات وارد به تحقیقات شاو و مک کی عبارتند از:

۱- ایراد اول را ویلیام ویت<sup>۴</sup> مطرح کرده است. او گفته است که مفهوم از هم گسیختگی اجتماعی با واقعیت منطبق نیست چون در محله هایی که شاو و مک کی از هم گسیختگی اجتماعی را استنباط کردند یک سیستم سنتی تعهدات متقابل می بینیم که ممکن است با همبستگی متعارف در جامعه آمریکا تطابق نداشته باشد. به عبارت دیگر ویلیام ویت معتقد است مهاجرین تازه وارد که به تعبیر شاو و مک کی بیشتر از مهاجرین قدیمی در معرض ارتکاب جرم هستند اتفاقاً توسط هم میهنان خود که از قبل در آن محله بوده اند تحت کنترل اجتماعی قرار می گیرند. از سوی دیگر تغییرات اجتماعی که صحبت آن شد (مثل شهری شدن و صنعتی شدن) که منجر به آسیب پذیر شدن ساکنین می شود زیر سؤال می رود زیرا به تعبیر ویلیام ویت در این مناطق از یک تاریخ به بعد فقط افراد سیاه پوست زندگی می کرده اند. یعنی یک قوم یک دست بودند و انسجامی بین آنها بوده است.

<sup>۱</sup> - Criminal Ecology

<sup>۲</sup> - Criminal Topology (مکان شناسی جنایی)

<sup>۳</sup> - Habitat

<sup>۴</sup> - Williams Whyte از استادان دانشگاه شیکاگو و نویسنده کتاب Street corner society (۱۹۴۳). وی با استفاده از روش مشاهده مشارکتی participant observation، محله فقیر ایتالیایی نشین شهر بوستون را مطالعه کرد و مفهوم disorganization را به نقد کشید.

۲- جرایمی که در لایه دوم شهر شیکاگو ارتکاب یافته از جرایم اصطلاحاً خیابانی و آشکار<sup>۱</sup> هستند و لذا رقم سیاه آن‌ها کمتر است چون بزه دیده شخصی حقیقی است، جرم شاکی دارد و خشونت آمیز است، لذا توفیق پلیس و ضابطین درشناسایی مجرمین زیاد است و انعکاس این جرایم در آمار رسمی چنین تعبیر می‌شود که لایه دوم شهر شیکاگو (مجاور مرکز شهر) نرخ بزهکاری بالاتری دارد. درحالی‌که جرایم به جرایم خشونت آمیز خلاصه نمی‌شوند. ما جرایم آپارتمانی<sup>۲</sup> و جرایم مبتنی بر نیرنگ هم داریم که کمتر کشف می‌شوند. درشرایط برابر، پلیس و دستگاه قضایی به افراد نادر، بیکار و خارجی بیشتر سوء ظن پیدامی‌کنند. به این ترتیب چه بسا در لایه‌های سوم و چهارم شهر شیکاگو نرخ بزهکاری بالا باشد، اما رقم سیاه بزهکاری نیز آن در مناطق بالاتر باشد. ممکن است بدلیل از بین رفتن قبح اجتماعی برخی جرایم در محله‌های لایه‌های سوم و چهارم، اعلام آن‌ها کمتر صورت می‌گرفته است. چه بسا عملی دارای وصف مجرمانه، قبح اجتماعی خود را از دست می‌دهد و لذا شاکی ندارد مثلاً ارتشاء در بعضی ادارات اینگونه است.

#### نتیجه‌گیری:

عامل ساختاری از هم پاشیدگی نظم اجتماعی- یعنی تضعیف تاثیر باز دارنده هنجارهای گروه بر اعضا- باید با عامل اقتصادی کامل شود یعنی دیدگاه‌های شاوومک کی کاملاً جواب نمی‌دهد. باید به آن‌ها عوامل اقتصادی مثل بیکاری و فقر را اضافه کرد.

---

<sup>1</sup> - Street Crimes

<sup>2</sup> - Snite Crimes

## نظریه معاشرت ترجیحی ساترلند

ادوین ساترلند<sup>۱</sup> جامعه شناس معروف امریکایی نظریه معاشرت ترجیحی<sup>۲</sup> را، در ویرایش سوم کتاب جرم شناسی خود که در سال ۱۹۳۹ منتشر شد،<sup>۳</sup> ارائه کرده است.<sup>۴</sup> از نظریه معاشرت ترجیحی با نام نظریه ترغیبی<sup>۵</sup> نیز یاد شده است.<sup>۶</sup>

وی معتقد است که، جرم آموخته می شود. این یادگیری طی یک فرایند ارتباط با کسانی که ارزشهای اجتماعی را نقض می کنند و فرایند یادگیری اجتماعی حاصل خواهد شد. فرایند یادگیری با رفتارهای بزهکارانه با هم مرتبط هستند. که یادگیری در خانواده، گروه همسالان، همکاران، همسایه ها، گروههای خیابانی و سایر کسانی که در اطراف ما هستند صورت می گیرد.<sup>۷</sup>

بنا بر دیدگاه معاشرت ترجیحی، احتمال کثرو شدن به چهار عامل بستگی دارد: مدت زمان<sup>۸</sup>، شدت<sup>۹</sup>، ارجحیت<sup>۱۰</sup> و تداوم<sup>۱۱</sup> همنشینی با کسانی که رفتارهای کثروانه دارند. کسانی که با افراد کثرو مرادوه دارند به گونه ای که به طور منظم و مداوم رفتارهای کثروانه به آنها عرضه می شود، و از سوی دیگر ارتباط صمیمانه ای با هم دارند به احتمال بسیار زیاد کثروی را خواهند آموخت.<sup>۱۲</sup>

دیدگاه ساترلند توسط آکر<sup>۱۳</sup> کامل شد. آکر معتقد است که یادگیری جرم طی سه فرایند معاشرت ترجیحی<sup>۱۴</sup>، ترغیب ترجیحی<sup>۱۵</sup> و تقلید<sup>۱۶</sup> صورت می گیرد.<sup>۱۷</sup>

---

1 Edwin. H. Sutherland (August 13, 1883, Gibbon, Nebraska, U.S. October 11, 1950, Bloomington, Indiana)

2 Differential Association Theory

3 Sutherland, Edwin H., **Principles of Criminology**, Chicago, University of Chicago Press, 3ed, 1939.

4 John H. Laub, Edwin H. Sutherland and the Michael- Adler report: Searching for the soul of Criminology Seventy years later, *Criminology*, Vo 44, No, 2, 2006, pp 235-257.

5 Reinforcement Theory

6 Edwin Hardin Sutherland, Donald Ray Cressey, David F. Luckenbill. **Principle of Criminology**, 11<sup>th</sup> ed, General Hall, Boston, U.S.A., rowman & Littlefield, 1992, p. 98.

7 Jeanne H. Ballantine and Joan Z. Spade, **School and Society: Sociological Approach to Education**, 4<sup>th</sup> ed, Pine Forge Press, 2011, p. 174.

8 Duration

9 Intensity

10 Priority

11 Frequency

12 Ibid, p. 174.

13 Ronald L. Akers.

14 Differential Association

15 Differential Reinforcement

16 Imitation

17 Ronald L. Akers, Gary F. Jensen, **Social Learning Theory and the Explanation of Crime**, New Jersey, U.S.A., Transaction Publishers, 2007, p. 229.

بحث بعدی، معاشرتهای ترجیحی یا افتراقی<sup>۱</sup> است. در دانشگاه شیکاگو عده‌ای پژوهشگر جامعه‌شناس بودند که هر یک از زاویه ای متفاوت جرم را مورد توجه قرار دادند اما نظریه های همه آنها حول مهاجرت بوده است. نظریه معاشرتهای ترجیحی ساترلند در انتقاد به نظریه از هم گسیختگی اجتماعی مطرح شد. چون ساترلند راجع به همبستگی بین بزهکاری و از هم گسیختگی اجتماعی با احتیاط عمل می‌کند و معتقد است این همبستگی مطلق نبوده و قابل بحث است. یک ایراد ساترلند به شاوومک کی و ترشر این است که آنها تحقیقات خود را بر اساس آمار جنایی رسمی انجام دادند در حالیکه در آمار رسمی و دولتی همه جرایم منعکس نمی‌شود پس نمی‌شود نتیجه تحقیقات حاصل از آنها را به همه مجرمین تسری دهیم.

نکته دیگر آنکه ادوین ساترلند از سال ۱۹۲۸، تحقیق بدیعی را شروع کرد با عنوان بزهکاری مدیران موسسات تجاری - صنعتی بزرگ. در آن سالها جرم‌شناسی نوپا بود، عمری حدود ۵۰ سال داشت. جرم‌شناسی ابتدا نوعاً با مطالعه مجرمین کلیشه ای و قالبی شروع شد ولذا در تحقیقات لمبروزو، سوءظن نسبت به طبقه حاکم و ذی‌نفوذ به لحاظ فرهنگ حاکم در زمان وی مطرح نشد اما ساترلند در کشور سرمایه داری آمریکا نسبت به جرایم طبقه مذکور هم سوءظن خود را نشان داد.



ساترلند در این تحقیق فرض را براین نهاد که طبقات اجتماعی حاکم و ذی نفوذ از حمایت اجتماعی در برابر دستگاه قضایی برخوردارند. ولی به لحاظ موقعیت اجتماعی غالب و روابط قوی‌ای که دارند موفق می‌شوند از تعقیب و مجازات فرار کنند. لذا اثر اندکی از آن‌ها در آمار جنایی وجود دارد. لذا ساترلند تحقیقات راجع به بزهکاری افراد ذی نفوذ را توصیه می‌کند. او دو کتاب دارد یکی تحت عنوان «سارق حرفه‌ای» در سال ۱۹۳۷ و دیگری به سال ۱۹۲۴ با عنوان «اصول جرم‌شناسی». کتاب اخیر بیشتر، جامعه‌شناسی جنایی است. در این کتاب او نظریه بزهکاری یقه سفیدها<sup>۱</sup> را مطرح می‌کند (white collar criminality) به این ترتیب ساترلند قلمرو مطالعه جرم‌شناسان را گسترده‌تر کرد.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب، ساترلند با تحقیق پیرامون رفتار مدیران موسسات و شرکتها متوجه شد که در محیط مدیران هم جرایمی ارتکاب می‌یابد اما این افراد از نوعی حمایت‌های اجتماعی در برابر دستگاه قضایی و پلیس برخوردارند. او پیشنهاد کرد که ما حوزه مطالعات جرم‌شناسی را تعمیم دهیم به کسانی که در بادی امر، مجرمیت آن‌ها قابل تصور نیست. به این ترتیب او پس از طرح بحث بزهکاری مدیران براساس فرآیند یادگیری جرم، نظریه معاشرتهای ترجیحی را بیان کرد. او معتقد بود که جرم مثل اعمال دیگر فراگرفتنی است و بعنوان یک خصیصه اکتسابی از طریق فراگیری وارد شخصیت فرد می‌شود. کسانی که در یک زیست بوم جرمزا مرتکب جرم می‌شوند کسانی هستند که این امر را فرا می‌گیرند. او این سؤال را مطرح کرد که چرا در یک محله جرمزا (به تعبیر طرفداران نظریه از هم گسیختگی اجتماعی) فقط برخی مرتکب جرم می‌شوند؟ برای پاسخ به این سؤال ساترلند در ۹ مورد جواب داد. نظریه معاشرتهای ترجیحی او ۹ رکن دارد که همگی حول مفهوم فرایند یادگیری - فراگیری (learning process) مطرح می‌شود. این ارکان عبارتند از:

۱- اصل مبنایی این نظریه آن است که رفتار مجرمانه آموخته می‌شود، پس ارثی نیست. اکتسابی است. این رکن اول و تفاوت نظریه ساترلند با نظریه لمبروزو و مکتب تحقیقی است.

۲- فراگیری رفتار مجرمانه در تماس با اشخاص دیگر صورت می‌پذیرد. این فراگیری یک فرایند دارد و به دو طریق می‌تواند انجام شود: الف) ارتباط شفاهی و کلامی. ب) از طریق الگوبرداری- به این ترتیب در رکن دوم تاثیر نظریه تارد در باب تقلید را می‌بینیم.

۳- رفتار مجرمانه در درون گروهی محدود از انسان‌ها، در درون یک گروه از روابط صمیمی بین اشخاص فراگرفته می‌شود مثل خانه و مدرسه. به این ترتیب ساترلند بطور ضمنی می‌گوید که تاثیر روزنامه و رسانه‌های گروهی بر بزهکاری خیلی محدودتر است تا ارتباطات درون یک گروه.

۴- رفتار مجرمانه در واقع ضمن اینکه خودش آموخته می‌شود لوازم آن هم آموخته می‌شود مثل فنون ارتکاب جرم، زبان خاص آن محیط، پوشش خاص آن مجرمین، نحوه زندگی آن‌ها، انگیزه‌های آن‌ها، جهت‌گیری انگیزه‌ها، نحوه استدلال و توجیه رفتار مجرمانه در آن‌ها. پس فقط خود رفتار مجرمانه به تنهایی آموخته نمی‌شود بلکه تقلید، کامل است.

<sup>۱</sup> - در این خصوص. رک. موسوی مجاب، سید درید، بزهکاران یقه سفید، مجله مدرس علوم انسانی، شماره ۳۴، پاییز ۱۳۸۳

<sup>۲</sup> - علاوه بر اینها ادوین ساترلند در تبیین مفهوم جرم سازمان یافته نیز پیشگام بوده است.

۵- جهت‌گیری انگیزه‌های مجرمانه (آنچه قصد را به وجود می‌آورد) تابعی است از تعبیر و برداشت و تفسیر موافق یا ناموافق (مساعد یا نامساعد) از قانون. به این ترتیب که هرگاه الگوی تقلید فرد یا دوستان فرد نسبت به قوانین رویه‌ای مساعد و هم‌نوا داشته باشند او هم هم‌نوا می‌شود. اما اگر آن هم‌گروهان نقض قانون را مشروع بدانند فرد هم از آن‌ها این امر را می‌آموزد. پس در فرایند یادگیری، تعبیر، برداشت و استنباط قوانین (interpretation of law) و فضایی که احترام به قانون یا عدم توجه به آن را ترویج می‌کند اهمیت دارد.

۶- یک فرد زمانی منحرف می‌شود که تعبیر و رویه‌ها و نگرش‌های ناموافق (نامساعد) نسبت به قانون بر نگرش و رویه‌های مثبت غالب شود. یعنی نقض قانون سمبل (نماد) مشروعیت و موفقیت تلقی شود و اجرای قانون با قضاوت منفی روبرو شود. به این ترتیب اصل اساسی این نظریه آن است که فرد مجرم می‌شود زیرا خود را به مدل‌های مجرمانه پیوند می‌زند بی آنکه توجهی به مدل‌های مخالف (قانون‌گرا) داشته باشد. هر فرد به این ترتیب فرهنگ محیط خود را فرا می‌گیرد بویژه زمانیکه مدل تطبیقی در اختیار نداشته باشد.

۷- تاثیر معاشرتهای ترجیحی (میزان نفوذ پیوندهای افتراقی) بر جرم تابعی است از (۱) میزان کثرت آن تماسها، (۲) مدت تماسها و (۳) شدت (حجم) تماسها. هر قدر تعداد تماسها با مدل و محیط نامطلوب و مدت آن تماسها بیشتر باشد و کیفیت تماس قوی و پرمعنا باشد، میزان تاثیر و تداوم معاشرتها بر جرم بیشتر خواهد بود. پس صرف رفت و آمد به محیط مجرمانه برای جرم آموزی کافی نیست. بلکه باید: الف) تداوم آن در زمان زیاد باشد. ب) دفعات آن زیاد باشد. ج) کیفیت دار باشد.

۸- فراگیری جرم تابع همان ساز و کارهای فراگیری رفتار درست است. پس به تعبیر دیگر، مجرم شدن از منظر ساترلند نسبت به فراگیری رفتارهای مطلوب و قانونی، بیگانه نیست. تفاوتی در ساز و کارهای یادگیری نیست. مضافاً اینکه خود مجرمین هم تفاوتی با افراد عادی ندارند.

۹- رفتار مجرمانه، بیان همان نیازها و ارزشهایی است که رفتار غیرمجرمانه بیانگر آنهاست. رفتار مجرمانه در پاسخ به بعضی از نیازهاست، مثل پول. جستجوی موفقیت مالی و جستجوی لذت چه برای افراد عادی و چه مجرم یک ارزش و نیاز است لکن مجرمین از روشهای دیگری برای رسیدن به هدف استفاده می‌کنند. به عبارتی رفتار مجرمانه بیان نیازها و ارزشهاست اما از طریق همان نیازها توجیه نمی‌شود.

نظریه معاشرتهای ترجیحی مبتنی است بر چگونگی انتقال رفتار مجرمانه به جوانان و در محله‌های خاص. فراگیری جرم از همان ساز و کارهایی که به جامعه برای القای هنجارهای خود دارد، استفاده می‌نماید. مثلاً نهاد خانواده و مدرسه و همسالان، ساز و کارهای جامعه‌پذیری فرد هستند اما همین‌ها ممکن است بستر فراگیری جرم باشند. ساز و کار یکی است اما نحوه آرایش و مدیریت متفاوت است. مثلاً در خانواده پدر معتمد و مادر هم بی‌تفاوت است. این خانواده به جای جامعه‌پذیر کردن فرد الگوهای جرم را به او می‌آموزد. همین ساز و کارها را عده‌ای طی می‌کنند و به افرادی قانونگرا تبدیل می‌شوند و برخی هم مجرم می‌شوند. تفاوت در بستر فراگیری است و نه در سازوکار فراگیری.

پس در دید ساترلند آنچه مهم است تعامل و میان‌کنش بین افراد (Interaction) یا ارتباط متقابل بین افراد است. پس صرف رفت و آمد به یک محیط نامطلوب کافی نیست بلکه لازم است او با آن محیط تعامل داشته باشد. رفتار

مجرمانه در ارتباط با دیگران و در چهار چوب ساز و کار تعبیر و برداشت فرد از الگوی خود به وجود می‌آید. پس تعامل و ارتباط در اینجا نقش اساسی دارد.

نکته پایانی این است که، معاشرت ترجیحی، نظریه‌ای "اثباتی" است که در آن، تمرکز بر روی مجرمان و رفتارهای آنان قرار دارد. از نظر ساترلند، پرسش‌های اصلی در ارتباط با رفتار مجرمانه است، نه در مورد اینکه چگونه قانون جزا به وجود آمده یا حتی چگونه نظام عدالت کیفری باید تغییر کند. همچنین، نظریه معاشرتهای ترجیحی ضرورتاً بر اینکه افرادی که یک فرد با آنها معاشرت می‌کند "چه کسانی" هستند تأکید ندارد، بلکه در عوض بر تعاریفی که توسط آن معاشران ارائه می‌شود تأکید می‌کند.<sup>۱</sup>

ایرادات وارد بر نظریه ساترلند:

اولین ایرادی که به ساترلند می‌گیرند اینست که تعاملات قوی بین فرد و جامعه را چندان مورد توجه قرار نداده است. در دیدگاه وی چنین بنظر می‌رسد که فرد مجرم، فردی است منفعل که تحت تأثیر الگوها قرار می‌گیرد. در حالیکه مجرمین دست به انتخاب زده و نقش فعال دارند.

ایراد دوم این نظریه این است که بیش از اندازه به نقش محیط مجرمانه پیرامون فرد تأکید کرده و تأثیر این اطرافیان را در فرآیند جامعه‌پذیری مورد توجه قرار داده است به این ترتیب تأثیر جو و فضای عمومی جامعه بر بزهکار و تأثیر تجربیات شخصی بزهکار را نادیده گرفته است. ساترلند تأثیر عواملی مثل شکست تحصیلی و فرار از مدرسه را بررسی نمی‌کند. عبارت دیگر دیدگاه ساترلند در این نظریه خیلی خرد است (به ساختار اقتصادی و نابرابریهای اجتماعی توجه ندارد).

ایراد سوم آن است که ساترلند تأکید زیادی دارد بر اینکه جرم فراگرفتنی است و همراه فراگیری خود رفتار مجرمانه، بزهکار لوازم آن رفتار را هم فرا می‌گیرد. یعنی صلاحیت مجرمانه را با تقلید کسب می‌کند. اما می‌توان گفت همه جرایم نیاز به صلاحیت و تکنیک ندارد مثل سرقت‌های ساده که در دسترس همه است. پس فراگیری تکنیکی جرم در همه جرایم مطرح نیست.

ایراد چهارم آنست که امروزه به لحاظ جهانی شدن عرف و آداب و رسوم و نزدیک شدن ملل به یکدیگر و همچنین گسترش ارتباطات افراد با یکدیگر از طریق اینترنت و دهکده جهانی، خیلی از الگوهای مجرمانه از طرق جدید در معرض دید و انتخاب افراد قرار می‌گیرد پس در چهارچوب نظریه معاشرتهای ترجیحی قابل طرح نیست. یعنی تعاملات افراد در خیلی موارد با واسطه می‌باشد. این تعاملات مورد نظر نظریه معاشرتهای ترجیحی قرار نگرفته‌اند. علاوه بر موارد فوق، ایرادات دیگری نیز بر ساترلند وارد شده است از جمله اینکه: از ابتدا گروههای نابهنجار چگونه به وجود آمده‌اند؟ نظریه معاشرتهای ترجیحی هم مربوط است به دانشگاه شیکاگو. منشاء این نظریه به زعم عده‌ای، دیدگاه‌های تارد (قوانین تقلید) است.

<sup>۱</sup> - ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۹۸.

## و- نظریه تعارض‌های فرهنگی

نظریه دیگر تعارض‌های فرهنگی (Conflict of Cultures / Cultural Conflicts) است. این نظریه با نام دو استاد دانشگاه شیکاگو در دهه ۱۹۳۰ میلادی عجین است. لوئیس ویرث (Louis wirth) و تورستن سلین (Thorsten Sellin). سلین این نظریه را در واقع از ویرث اقتباس کرده است. این نظریه مثل نظریه از هم گسیختگی اجتماعی بیشتر در بستر تبیین چرایی بزهکاری خارجی‌ها مطرح شد. مطالعات ویرث بیشتر در محله‌هایی انجام شد که مهاجرین خاصی را در خود جای می‌داد. او به این محله‌ها «ghetto»<sup>۱</sup> می‌گفت (در جنگ دوم جهانی، هیتلر در کشورهای تحت اشغال خود محله‌هایی را به نگهداری یهودیان اختصاص داد که آن‌ها را «ghetto» می‌گفتند).

گتو از امکانات بقیه شهر برخوردار نبوده است. ویرث در تحلیل شرایط حاکم بر گتوها به دنبال این بود که ببیند تعارض فرهنگی چقدر در رفتار مجرمانه مهاجرین تاثیر دارد. ویرث تحقیق خود را با این فرض شروع می‌کند که مهاجرین نسل اول (متولد در خارج از کشور) از نظر نرخ بزهکاری ثبت شده با جمعیت بومی آمریکا یکسان هستند. نرخ بزهکاری آن‌ها با نرخ بزهکاری آمریکایی‌ها یکی است. آنچه این‌ها را از آمریکایی‌ها جدا می‌کند ماهیت جرایم ارتكابی مهاجرین است که ارتباط مستقیم با خاستگاه فرهنگی آن‌ها (کشور مهاجر فرست) دارد. فرض دوم وی آن است که نرخ و ماهیت بزهکاری مهاجرین نسل دوم برابر است با نرخ و ماهیت جرایم آمریکایی‌ها. همسان شدن ماهیت جرایم ارتكابی آمریکایی‌ها و مهاجرین نسل دوم بیانگر این است که مهاجرین نسل دوم در حال طی فرآیند فرهنگ زدایی در کشور مهاجرپذیر هستند. فرایند فرهنگ‌زدایی و فرهنگ‌پذیری یعنی بی‌تفاوتی نسبت به فرهنگ کشور مهاجر فرست و پذیرش فرهنگ کشور مهاجرپذیر. نسل دوم در چارچوب فرآیند فرهنگ زدایی (Deculturation) و فرهنگ‌پذیری جدید (Acculturation) مستحیل شده است.

تعارض دو جنبه دارد: عینی (objective) و ذهنی - شخصی (subjective). تعارض عینی یعنی تفاوت مقررات فرهنگی مهاجرین و کشور میزبان که جرم‌ها نیست، بلکه آنچه بیشتر جرم‌ها است تعارض فرهنگی ذهنی است. یعنی خارجی‌های مهاجر، در یک کشور میزبان، برای برآورد فرهنگ خاستگاهی و آبا و اجدادی خود، برخورد افراد کشور مهاجرپذیر را نسبت به فرهنگ خود معیار قرار می‌دهند یعنی مهاجرین فرهنگ خود را براساس نحوه و کیفیت نگرش شهروندان کشور میزبان ارزیابی می‌کنند. مهاجرین فرهنگ خود را در آینه قضاوت افراد بومی می‌بینند. حال اگر این افراد مهاجر چنین استنباط کنند که متعلق به فرهنگی هستند که از نظر شهروندان کشور مهاجرپذیر تحقیر شده و به آن توهین می‌شود، میل به پذیرش در جامعه مهاجرپذیر به آن‌ها اجازه اظهار تعلق به فرهنگ اصلی خودشان را نمی‌دهد. مثلاً ایرانی مقیم آلمان اگر فرهنگ ایرانی را از زاویه دید آلمانی‌ها نگاه کند و به این نتیجه برسد که از دید آن‌ها فرهنگ ایران خرافاتی یا پایین است، سعی می‌کند ایرانی بودن خود را پنهان کند. در چنین شرایطی این قبیل مهاجرین بیشتر تمایل دارند به هنجارها و اوامر و نواهی فرهنگ کشور میزبان ملحق شوند تا کمتر تحقیر شوند و مجموعه رفتاری کشور

<sup>۱</sup> - A ghetto is a part of a city predominantly occupied by a particular ethnic group that may be looked down upon for various reasons, especially because of social or economic issues, or because they have been forced to live there (e.g. the Jewish Ghettos in Europe).

میزبان را الگو قرار می‌دهند تا زودتر دارای هویت اجتماعی شوند. در چنین شرایطی در برابر فرد مهاجر موانع فرهنگی برای جذب در فرهنگ کشور میزبان ایجاد می‌شود مثل آموزش زبان و آموزش شغلی. یک پاسخ فرد مهاجر ممکن است دور زدن این موانع از طریق بزهکاری باشد. پس بزهکاری فرد خارجی بیانگر تعارض فرهنگ کشور مهاجر فرست و مهاجر پذیر است.

هر قدر گروه مهاجر که فرد به آن تعلق دارد، از نظر فرهنگی متلاشی‌تر باشد و هر قدر توانمندی خود را در حمایت جامعه‌پذیرانه از اعضای خود از دست داده باشد بزهکاری به عنوان پاسخ به آن تعارض فرهنگی بیشتر است. هر قدر این فرد احساس عضویت در گروهی را بکند که در تعارض با فرهنگ کشور میزبان است رفتار آن گروه را اتخاذ می‌کند و با فرهنگ غالب در تعارض قرار می‌گیرد و مجرم می‌شود. سلین با توجه به دیدگاه‌های ویرث توضیح می‌دهد که چگونه اشکال دیگر تعارض فرهنگی شکل می‌گیرد. "سلین" را واضع نظریه "تعارض فرهنگی" می‌دانند. او معتقد است انسان در بستر یک فرهنگ متولد می‌شود و آن فرهنگ را فرا می‌گیرد و تصورات خود را بر اساس آن فرا می‌گیرد. به این ترتیب سلین اشاره می‌کند به سمبل‌های فرهنگی که نسبی هستند. با توجه به این اندیشه، سلین پیشنهاد می‌کند که بزهکاری را در وضعیتهایی که دارای تکثر فرهنگی هستند تبیین کنیم. به این ترتیب چون تاکید وی بر بزهکاری مهاجرین در آمریکا بود و می‌خواست قضاوت‌های منفی نسبت به برخی مهاجرین را رد کند، تحلیل خود را بر تعارض قواعد و هنجارهای آمریکا با قواعد و هنجارهای مهاجرین بنا می‌کند (تعارض عینی). به این ترتیب به اعتباری، سلین در ادامه تفکر ویرث معتقد است که هر چه مدل‌های فرهنگی ما بیشتر در مقابل هم قرار بگیرند تا در کنار هم، بهمان اندازه رفتار اعضای آن گروه‌ها غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود. هر قدر تکثر و اختلاف بیشتر باشد احتمال جرم بیشتر می‌شود.

سلین نظریه خود را روی دو اصل بنا می‌کند: ۱- قواعد اخلاقی از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از زمانی به زمان دیگر تغییر می‌کنند (نسبیت فرهنگی) ۲- هر فرد هنجارها و قواعد جامعه خود را درونی می‌کند و هنجارهای گروه مدل خود را درون وجدان خود جای می‌دهد و در وجدان خود برای آن‌ها ضمانت اجرا تعیین می‌کند یعنی موانع درونی همراه با درونی کردن آن ارزشها در فرد به وجود می‌آید. چنانکه اکثریت مردم به اعتبار موانع درونی از جرم امتناع می‌کنند. موانع درونی مثل حسن و قبح اعمال و یا حلال و یا حرام بودن یعنی آنچه که در فرد به عنوان معروف و منکر القا شده است (کنترل جرم از راه نزدیک). از این جهت که همراه و در درون فرد است. در مقابل تهدید به مجازات که کنترل جرم از راه دور است.

بستر بحث سلین در چارچوب جامعه آمریکا و در قالب بحث مهاجرت مطرح می‌شود و او نسبیت فرهنگی را حتی در قوانین آمریکا از یکسو و قوانین کشورهای مهاجر فرست از سوی دیگر نشان می‌دهد. به عنوان مثال در ایران در شرایط ماده ۶۳۰ ق. م. ا. شوهر می‌تواند زنش را بکشد اما اگر در فرانسه باشد و این کار را بکند، یک جنایت کرده و مجازات می‌شود. مثال دیگر اینکه در ایران رعایت شعائر اسلامی در ماه رمضان یک اصل است اما در فرانسه عدم رعایت اینها جرم نیست. به این ترتیب شکاف فرهنگی بین این دو جامعه وجود دارد.

البته جهانی شدن فرهنگ از طریق رسانه‌های گروهی شکاف فرهنگها را حداقل از نظر ذهنی نسبت به زمان سلین، کمتر کرده است. جهانی شدن فرهنگ هم به معنای نزدیک شدن فرهنگ و هم به معنای شوک فرهنگ‌هاست (نظریه



هانتینگتون) ساموئل هانتینگتون جامعه شناس آمریکایی معتقد است که ما در هزاره سوم ناگزیر از مشاهده رویارویی شدید یا شوک بین فرهنگ غرب که عمدتاً ملهم از فرهنگ یهودی - مسیحی است و با فرهنگ اسلامی خواهیم بود و به این ترتیب این دو فرهنگ از راهبردهای متفاوت تبعیت می‌کنند و بنابراین نیازهای آن‌ها متفاوت است و رقابت بین این دو منجر به برخورد فیزیکی و خشن خواهد شد. در برابر این بدبینی نسبت به تکثر فرهنگی جهان آقای محمد خاتمی رئیس‌جمهور سابق ایران، «گفتگوی تمدن‌ها» را مطرح نمود و در همین چارچوب استاد دلماس مارتی<sup>۱</sup> به سهم خود معتقد است که تکثر فرهنگها باید در فرایند جهانی شدن حقوق مورد توجه قرار بگیرد یعنی حساسیتهای همه فرهنگها در جهت تحقق حقوق مشترک جهانی با تعریف تعدادی اصول کلی یا اصول راهبر، دخالت داده شود تا جهانی شدن حقوق منجر به استقرار یک حقوق یا نظم حقوقی تک قطبی یا صرفاً غربی نشود. هانتینگتون به طور تلویحی فرهنگ یهودی - مسیحی که خمیرمایه فرهنگ جوامع غربی را تشکیل می‌دهد در برابر فرهنگ اسلامی قرار می‌دهد و از شوک و مقابله آن‌ها در آینده سخن می‌راند. به این ترتیب می‌توان گفت که با نزدیک شدن فرهنگها به هم جرایم خشونت آمیز کمتر شده و ما به سوی جرایم نیرنگ آمیز می‌رویم. نزدیک شدن فرهنگها به معنای درک بهتر فرهنگ بیگانه است. مثلاً در فرانسه ۵۰ سال پیش حجاب امری غریب بوده اما امروز برای فرانسوی‌ها بواسطه عواملی چون مهاجرت مسلمانان، ارتباطات فرهنگی با مسلمانان و نظایر آن‌ها مأنوس‌تر است. لذا امروزه دیگر حجاب در فرانسه یک انحراف از نظر هنجارهای غالب در آنجا نیست، برخلاف ۵۰ سال پیش که آنرا امری غریب و ناهنجار می‌دانستند.

سِلین معتقد است که تعارض فرهنگها در سه بستر ممکن است اتفاق افتد:

۱- زمانی که مرز مناطق فرهنگی به هم نزدیک باشد مثل مناطق مرزی ایران و افغانستان. جایی که فرهنگها در تماس نزدیکی با یکدیگر قرار دارند.

۲- استعمار سبب می‌شود که کشور استعمارگر با استعمار یک کشور، فرهنگ خود را در آن کشور غالب کند. مثلاً کشورهای آفریقایی تا مدت‌ها تحت استعمار فرانسه بوده‌اند و همین امر باعث شده که امروزه حتی زبان رسمی خیلی از آن‌ها فرانسوی باشد. نمونه بارز این تعارض فرهنگها را در الجزایر می‌بینیم. فرانسوی‌ها پس از غلبه بر این کشور کد ناپلئون را عیناً در الجزایر هم اجرا کردند. از جمله در آن قانون، تعدد زوجات یک جرم جنحه‌ای بود در حالیکه در الجزایر، این امر کاملاً جنبه پذیرفته شده داشت. به این ترتیب فرهنگ بومی با فرهنگ استعمارگر - که در قانون کشور استعمارگر تبلور یافته - در تعارض قرار گرفته بود. مثال دیگر ختنه دختران در آفریقا است که فرهنگ بومی آنرا می‌پسندد اما قانون رسمی - که از کد ناپلئون گرفته شده - آنرا جرم می‌داند.

<sup>۱</sup> - برای مطالعه بیشتر در این خصوص رک. دلماس - مارتی، می‌ری، از حقوق جزا تا سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، نامه مفید، شماره ۱۱، سال ۱۳۷۶؛ دلماس - مارتی، می‌ری، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات میزان، جلد اول، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۱؛ دلماس - مارتی، می‌ری، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات میزان، جلد دوم، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۷



۳- وقتی که فرهنگ بومی از طریق مهاجرت به کشور جدیدی انتقال یابد. مثلاً اگر این آفریقایی در فرانسه دختر خود را ختنه کند مرتکب جرم شده است در حالیکه فرهنگ ملی وی، او را به این کار تشویق می‌کند. مثال دیگر ممنوعیت حجاب در فرانسه است که مصداقی از تعارض فرهنگی است یعنی فرهنگ اسلامی فرد مسلمان را به حجاب تشویق می‌کند اما قانون رسمی فرانسه او را از این امر باز می‌دارد. (در مورد ماهیت این تعارض‌ها باید توجه داشت که تعارض فرهنگی مورد نظر سلین تعارض دو فرهنگ بومی و وارداتی است اما تعارض دیگری هم داریم و آن وقتی است که یک فرد در یک جامعه همزمان به چند فرهنگ تعلق دارد مثلاً یک ایرانی که همزمان دانشجوی، گُرد، عضو انجمن قربانیان خشونت و جزء فرقه دراویش است، این تعارض داخلی است.) سلین می‌گوید که در باب بزهکاری خارجی‌ها آمار ثبت شده نمی‌تواند معیار اندازه‌گیری قضاوت راجع به بزهکاری خارجی‌ها باشد. زیرا رفتار ضابطین و بطور کلی جامعه نسبت به خارجی‌ها تابعی است از موقعیت اقتصادی و سیاسی آن‌ها. جایگاه فرد مهاجر اصولاً پایین‌تر است چه از نظر اقتصادی و چه بدلیل عدم نفوذ در دستگاه سیاسی و چه به دلیل عدم آشنایی با قوانین آن کشور و همین امر باعث می‌شود که رفتاری متفاوت با وی بشود لذا بزهکاری خارجی‌ها شفاف‌تر می‌شود و بیشتر ثبت می‌شود. در شرایط عادی ضابطین و مردم، وقتی جرمی اتفاق می‌افتد ابتدا سوءظن را متوجه فرد خارجی می‌کنند. به این ترتیب احتمال دستگیری و محکومیت وی و در صورت محکومیت، احتمال مجازات شدیدتر وی، بیشتر است. در شرایط عادی، مهاجرین از تضمیناتی برابر با بومیان، نزد دادگاه برخوردار نمی‌شوند بطور کلی با افراد خارجی برخورد شدیدتر می‌شود مثلاً قرار تامین سنگین‌تری برای آن‌ها صادر می‌شود (رفتار افتراقی: differential treatment). می‌توان گفت که نرخ قابلیت گزارش (Reportability) و رویت پذیری - شفافیت (visibility) جرایم افراد خارجی بیشتر است. اگر یک ایرانی در ایران مرتکب جرم سرقت شود چون هویت مشخص دارد قاضی برای وی قرار وثیقه یا کفالت صادر می‌کند. زیرا وی می‌تواند مالی را وثیقه بگذارد یا آشنایانی دارد که کفالت از او را برعهده گیرند اما یک خارجی چنین هویتی ندارد تا بر مبنای آن از این امکانات برخوردار شود. گذشته از این توان دفاعی وی هم کمتر است چون از قوانین آگاهی کمتری دارد. البته همه این اوضاع در مورد مهاجرینی بیشتر صادق است که بدلیل مشکلات اقتصادی مهاجرت کرده‌اند.

چنانچه گروه‌های مهاجر در بدو ورود و در هنگام استقرار در کشور مهاجرپذیر انسجام درونی و قومی کافی داشته باشند نوعاً اختلافات و جرایمی که درون خودشان اتفاق می‌افتد را به مراجع رسمی و قضایی منعکس نمی‌کنند بلکه خودشان آنرا حل می‌کنند. به همین دلیل آمار ثبت شده جرایم مهاجرین بیانگر واقعیت مجرمانه نیست. در حالیکه اگر گروه مهاجر دچار پراکندگی درونی شود شفافیت رفتار و کردار آن‌ها بیشتر می‌شود و جرایم آن‌ها بیشتر در آمار جنایی وارد می‌شود. چینی‌ها در دسته اول قرار می‌گیرند (دارای انسجام قومی زیاد). آن‌ها سعی کرده‌اند که در کشورهایی که به آن‌ها مهاجرت کرده‌اند فرهنگ چینی را باز تولید کنند. چنانکه در اکثر پایتخت‌های اروپایی، محله‌های چینی (china town) دیده می‌شوند. آن‌ها بسیاری از جرایم درون جامعه چینی را به مقامات رسمی منعکس نمی‌کنند. همبستگی قومی و بومی جامعه چینی دیوار حافظی را درست کرده که باعث می‌شود مقامات کشور مهاجرپذیر از تحولات درون این جامعه آگاه نشوند.

سلین معتقد است که بنا به دلایل ذیل، جرایم خارجی‌ها نتیجه تعارض بین هنجارهای رفتاری کشور میزبان و هنجارهای رفتاری کشور مبدأ است: ۱- تغییر محیط اجتماعی از یک جامعه روستایی به یک جامعه شهری. ۲- تغییر از یک جامعه همبسته و منسجم (جامعه مکانیکی) به یک جامعه از هم گسیخته و نامنسجم (جامعه ارگانیکی). در این حالت، جامعه نامنسجم حاکی از تضعیف علقه‌های خانوادگی و گروهی است و لذا کارآیی ساز و کارهای خانوادگی و قومی کنترل جرم هم تضعیف شده است.

به این ترتیب سلین دو نوع تعارض فرهنگی را در مورد مهاجرین تفکیک می‌کند: تعارض فرهنگی اولیه و تعارض فرهنگی ثانویه.

تعارض فرهنگی اولیه شامل مهاجرینی می‌شود که به کشور میزبان وارد شده‌اند و لذا هنجارهای رفتاری آن‌ها با هنجارهای رفتاری میزبان متفاوت است. به این ترتیب تعارض فرهنگی اولیه ناظر به نسل اول مهاجرین است. تعارض فرهنگی ثانویه ناشی از تداوم هنجارهای اجدادی مهاجران در نسل دوم یعنی فرزندان مهاجرین اولیه است. نکته مهم در باب این نوع تعارض آن است که فرزندان مهاجرین اگرچه در کشور مهاجرپذیر متولد شده و با رفت و آمد با جامعه میزبان به سمت فرهنگ آن سوق یافته‌اند اما اگر در یک مورد خاص فرهنگ کشور میزبان حکمی متفاوت از فرهنگ کشور مهاجرفرست داشته باشد، مهاجر نسل دوم متمایل است از حکم و فرمان آبا و اجدادی خود تبعیت کند زیرا احساس نزدیکی بیشتری به آن دارد. به موجب قوانین تقلید تارد انسان‌ها از اشخاص نزدیکتر به خود بیشتر تقلید می‌کنند (قانون دوم). اما این انتخاب با گزینه رسمی کشور میزبان در تعارض است. مثلاً ذبح حیوان در مراسم دینی مسلمان امری مشروع و مقبول است. اما در یک کشور اروپایی ذبح حیوان در خارج از نظارت رسمی و کشتارگاه ممنوع است. حال فرد مهاجر نسل دوم اگر در وضعیتی قرار بگیرد که بخواهد حیوانی را ذبح کند، از نظر قانون آن کشور مرتکب جرم شده است در عین اینکه از نظر فرهنگ درونی شده در خود (فرهنگ اسلامی کشور مهاجرفرست) کاری کاملاً مقبول و پسندیده انجام داده است.

حتی امروز هم توجه به بعد فرهنگی مهاجرین می‌تواند نحوه ارتکاب جرم را توسط آن‌ها برای ما توجیه و تبیین کند. مثلاً ممکن است برای ارتکاب قتل، فرد مهاجر از شمشیر استفاده کند در حالیکه فرد بومی از اسلحه برای این کار استفاده می‌کند (تاثیر فرهنگ در نحوه ارتکاب جرم).

نظریه تعارض فرهنگی سلین دامنه‌ای کلی دارد و نسبت به قلمروهای سیاسی (در زمانی که یک ایدئولوژی طبقاتی در یک کشور پیروز می‌شود)، اخلاقی (قوانین خودکامه نامنطبق با انتظارات و باورهای عمومی جامعه یا قوانینی که زمینه فساد را هموار می‌کند)، اجتماعی (افراد خانه به دوش و ولگردان) و جرم‌شناختی (خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه در محیط‌های شهری) نیز اعمال می‌شود.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - نجفی ابرنآبادی، علی حسین، دانشنامه جرم‌شناسی، صفحه ۷۵.

## ایرادات وارد بر دیدگاه سلین

۱- یکی از ارکان نظریه وی، درونی شدن<sup>۱</sup> هنجارها در فرد است که فرد را از ارتکاب جرم باز می‌دارند. ایراد گرفته‌اند که او انسان‌ها را افرادی بی‌اراده تلقی کرده که همه ارزش‌ها را درونی می‌کنند و به این ترتیب برای افراد جای انتخاب باقی نمی‌گذارد. در حالیکه سطح درونی کردن فرهنگ و ارزش‌ها، همواره کامل نیست. افراد از این حیث با هم تفاوت دارند.

۲- تفاوت فرهنگی اقوام و ملل و تاثیر آن‌ها بر جرایم را بعضاً بزرگ‌نمایی کرده است زیرا هر چقدر هم فرهنگ‌ها متفاوت باشند معذک در خصوص ارزش‌های مشخصی متفق‌القول هستند مثل احترام به حریم دیگری، مالکیت خصوصی و حیات دیگری. اینها تقریباً در تمامی فرهنگ‌ها وجود دارند. پس تفاوت فرهنگی به ارزش‌های جدید و مرتبط با تحول تمدن بر می‌گردد و الا جرایمی مثل سرقت و قتل که مرتبط با کل تمدن بشری هستند در تمامی جوامع وجود دارند. از سوی دیگر امروزه به لحاظ جهانی شدن و به لحاظ اهمیتی که علم حقوق در ایجاد ارزش‌های جدید دارد، ارزش‌های جدید همزمان و یا با فاصله اندک وارد فرهنگ ملی کشورها می‌شود. مثلاً در خصوص جرایم اینترنتی، کشورها از طریق کنوانسیون‌های بین‌المللی، آن‌ها را وارد حقوق خود می‌کنند. یا جرم قاچاق انسان که در سال ۱۳۸۳ وارد حقوق ایران شد<sup>۲</sup> تبعیت مقنن ما از پروتکل اول الحاقی کنوانسیون مبارزه با جرایم سازمان یافته (پالرمو) بوده است. ماده یک این قانون، ترجمه ناقصی است از ماده 3-A این پروتکل. پس وجدان جهانی درخصوص عمده ارزش‌ها همفکر و همسو است لذا تفاوت فرهنگی نسبی است.

۳- سلین در خصوص جرایم نسل دوم مهاجرین توضیح قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد. به این ترتیب که در خصوص مهاجرین نسل اول توضیح قابل قبولی می‌دهد (شوک فرهنگی تمدن میزبان و مهاجر) اما در خصوص بزهکاری نسل دوم توضیح چندان دقیقی نمی‌دهد. زیرا این دست از مهاجرین به لحاظ تعامل با جامعه میزبان در ادوار سنی مختلف با فرهنگ میزبان خو می‌گیرند. با تعلیمات مدنی و با خصوصیات فرهنگی کشور میزبان آشنا می‌شوند. لذا علی‌القاعده باید نرخ بزهکاری مهاجران نسل دوم، سیر نزولی را طی کند. اما تحقیقات نشان داده که تمایل نسل دوم به ارتکاب جرم دست کمی از مهاجرین نسل اول ندارد. لذا نظریه تعارض فرهنگی از این حیث ناقص است.

<sup>۱</sup> - Internalization

<sup>۲</sup> - قانون مبارزه با قاچاق انسان مصوب ۸۳/۸/۲۵.

#### گفتار چهارم: نظریه های فشار

نظریه فشار<sup>۱</sup> بر این پایه استوار است که وقتی مردم نتوانند خواسته ها و نیاز های خود را از طریق راههای قانونی تامین کنند به ناچار از مجاری غیر قانونی بهره خواهند برد یا اینکه خشم و عصبانیت خود را به گونه دیگری نشان خواهند داد و یا به مواد مخدر روی خواهند آورد<sup>۲</sup>. در واقع جامعه و ساختار آن شهروندان را به سمت ارتکاب جرم سوق می دهد<sup>۳</sup>. نظریه فشار از اندیشه های امیل دورکیم آغاز، با دیدگاههای مرتن تقویت و با افکار کوهن رشد پیدا کرد. پس از این ریچارد کلوارد<sup>۴</sup> و لیود اوهلین<sup>۵</sup> در سال ۱۹۵۹ با انتشار کتاب فرصت و بزهکاری<sup>۶</sup> به غنای نظریه فشار افزودند. روبرت آگنیو<sup>۷</sup>، استیون مسنر<sup>۸</sup> و ریچارد روزنفیلد<sup>۹</sup> نیز در دهه ۱۹۹۰ در این حوزه فعالیت کردند.

نظریه های فشار بر مبنای این اعتقاد هستند که انسان ها ذاتاً منحرف نیستند بلکه در اثر فشار به سوی جرم کشیده می شوند. فشار ناشی از آمال و آرزوها از یک سو و عدم امکان دستیابی به آن ها از طرق قانونی از سوی دیگر. علت این امر آن است که ساختار اجتماعی جامعه به ترتیبی است که بی عدالتی اقتصادی جنبه جرم زایی به خود می گیرد. رابرت مرتن<sup>۱۰</sup> تنش ناشی از شکاف بین آمال و آرزوهای قانونی و وسایل دستیابی به آن ها را تئوری فشار می نامد.

---

<sup>۱</sup>Strain Theory

<sup>۲</sup>McLaughlin, Eugene. Muncie, John. Op.cit. p.293.

<sup>۳</sup>Agnew, R. *Foundation for a General Strain Theory*, Criminology, Vo.30, No.1, 1992, pp.47-48.

<sup>۴</sup>Richard Cloward

<sup>۵</sup>Lloyd Ohlin

<sup>۶</sup>Cloward, Richard A. Ohlin, Lloyd E. *Delinquency and opportunity*, New York, U.S.A., The Free Press, 1959.

<sup>۷</sup>Robert Agnew

<sup>۸</sup>Steven Messner

<sup>۹</sup>Richard Rosenfeld

<sup>۱۰</sup>Robert King Merton (July 4, 1910 – February 23, 2003)

زیر عنوان نظریه‌های فشار سه نظریه بیان می‌شود:

الف- نظریه رابرت مرتون (نظریه فشار به معنای خاص یا نظریه اهداف و ابزار مشروع و قانونی)<sup>۱</sup>

ب- نظریه آلبرت کوهن<sup>۲</sup> (نظریه خرده فرهنگ مجرمانه)

ج- نظریه کلووارد و اوهلین<sup>۳</sup> (نظریه فراوانی فرصت‌های نابرابر که به فرصت‌های مجرمانه اشاره می‌کند).

رابرت مرتون بیش از سی سال بعد با الهام از تفکر دورکیم<sup>۴</sup>، نظریه اهداف و ابزار را مطرح کرد. او در کتاب خود تحت عنوان ساختار اجتماعی از این نظریه دفاع کرد که انومی محصول ساختار اجتماعی است. ساختار اجتماعی خیلی بیشتر از فقر و مشکلات خانوادگی در ارتکاب جرم موثر است. مثلاً در مورد بزهکاری در محیط‌های تجاری و بازرگانی به همین نظریه انومی اشاره می‌کند.

نکته قابل ذکر در اینجا این است که مرتون مفهوم نابهنجاری یا انومی را برای تشریح انحراف در ایالات متحده، به عاریت می‌گیرد. اما مفهوم او از مفهوم دورکیم متفاوت بود. مرتون با تقسیم هنجارها یا ارزش‌های اجتماعی به دو گونه، از "اهداف" اجتماعی و "ابزارهای قابل قبول" برای دستیابی به آن اهداف یاد می‌کند. او نابهنجاری را به عنوان یک شکاف و جدایی میان آن اهداف و ابزارها به عنوان نتیجه راهی که جامعه بر آن اساس ساختار بندی شده مثلاً با تمایز طبقاتی، مجدداً، توصیف می‌نماید. از این رو انحراف را می‌توان به عنوان نشانه‌ای از یک ساختار اجتماعی تشریح کرد که در درون آن، آرزوهای متوقف‌شده از نظر فرهنگی و ابزارهای اجتماعی ساختار بندی شده، از یکدیگر جدا هستند. به بیانی دیگر، انحراف، محصول نابهنجاری است.<sup>۵</sup>

#### الف- نظریه اهداف و وسایل<sup>۶</sup>

نظریه اهداف و ابزار مرتن دو رکن دارد:

از یکسو اهداف و مقاصد تعریف شده‌ای در جامعه وجود دارد (اهداف مجاز) و از سوی دیگر جامعه ابزار مشروعی را برای دستیابی به آن اهداف در اختیار افراد می‌گذارد. زمانی خلأ هنجاری به وجود می‌آید که بین اهداف توصیه شده و ابزاری که عملاً در اختیار افراد قرار دارد، توازن وجود نداشته باشد. در این شرایط تنش به وجود می‌آید. مثالی که او

<sup>۱</sup> - برخی از نویسندگان، نظریه مرتون را با عنوان نظریه نابهنجاری، یاد می‌کنند. رک. ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۱۰۵ و بعد.

<sup>۲</sup> - Cohen

<sup>۳</sup> - Cloward / Ohlin

<sup>۴</sup> - بهتر است که در این مورد، مقدمتاً نظریه انومی دورکیم را که قبلاً بیان شد، مجدداً مطالعه کرده و سپس به مطالعه نظریه مرتون بپردازیم. زیرا نظریه‌های فشار به خصوص نظریه مرتون با دیدگاه‌های دورکیم قرابت دارند. همان‌طور که وقتی از نظریه‌های فرهنگ محور بحث شد بارها اشاره به ارتباط آنها با دیدگاه‌های تارد در قرن نوزدهم شد.

<sup>۵</sup> - ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۱۰۷.

<sup>۶</sup> - Goals and Means

می‌زند چنین است که در تمدن آمریکایی یکی از اهداف مشروع در مقیاس ارزشها پول است. افراد دعوت می‌شوند که با تلاش به این هدف برسند اما در عمل، ساز و کارهای اقتصادی به همه اجازه نمی‌دهد که به این هدف برسند. این شکاف بین وسایل و آن هدف، باعث واکنشهای مختلفی در افراد می‌شود، یعنی بدون وجود دستیابی معقول به ابزارهای تأیید شده اجتماعی، اعضای جامعه تلاش خواهند کرد تا راههایی را برای حل این فشار برای پیشرفت بیابند. واکنش همه افراد در مقابل شکاف میان وسایل و اهداف یکسان نیست. مرتون، واکنشهای افراد به این شکاف را در پنج حالت دسته‌بندی می‌کند:

۱- هم‌نواپی (Conformism): یعنی در چنین شرایطی چون جامعه ثبات دارد و استمرار شرایط تضمین شده است، خیلی‌ها هم هدفها و هم وسایل را قبول می‌کنند و در حد همان وسایل اقدام به دستیابی به اهداف می‌کنند. در این حالت جرم ارتکاب نمی‌یابد.

۲- نوآوری (Innovation): برخی افراد اهداف را قبول دارند و می‌خواهند به آن‌ها دستیابی پیدا کنند اما چون شرایط، امکان دستیابی به آن اهداف را نمی‌دهد، گروه نوآور دست زدن به وسایل مجرمانه را در دستور کار قرار می‌دهند. در اینجا دو حالت از هم تفکیک می‌شود: از سویی بزهکاران یقه‌سفید و از سوی دیگر بزهکاری افراد طبقه پایین‌تر. افراد طبقه بالا اهداف را قبول دارند و همیشه بالاترین هدف را نشانه می‌گیرند اما امکانات آن‌ها اجازه دستیابی به آن اهداف را نمی‌دهد. در این حالت جرایمی مثل سوءاستفاده مالیاتی و ارتشا ارتکاب می‌یابد. از سوی دیگر طبقات پایین در عین اینکه هدفها را قبول دارند (اگر چه آن بالاترین هدف نیست) اما وسایل قانونی را ندارند. برای دستیابی به آن اهداف متوسط هم دست به ارتکاب جرم می‌زنند.

۳- آیین‌منشی یا شعائر گرایی (Ritualism): این حالت، شامل نوعی افراد غیراجتماعی می‌شود. آیین منش‌ها اهداف بسیار بالا را قبول ندارند و آرمانگرا نیستند. اما در عین حال به قواعد و هنجارهای معمول زندگی احترام می‌گذارند یعنی این افراد در واقع با قناعت زندگی می‌کنند. لذا بیشتر در طبقات متوسط این واکنش دیده می‌شود. نزدیک هستند به هم‌نواها. با این تفاوت که هم‌نواها اهداف بالا و عالی را قبول دارند و در آن جهت تلاش می‌کنند. اما آیین‌منش‌ها در پی اهداف خیلی بالا نیستند. پس آن‌ها اهداف را نمی‌پذیرند اما وسایل را قبول دارند.

۴- کناره‌گیری (Retreatism) (دست از رقابت کشیدن): این حالت استثنایی است. در این حالت فرد هدف و وسیله هر دو کنار گذاشته و نوعی بی‌تفاوتی را پیشه می‌کند. این قبیل افراد منزوی و غیراجتماعی هستند هم در درون جامعه هستند و هم به آن تعلق ندارند. مثل معتادین، ولگردان و خانه به دوش‌ها (آنچه که در جامعه ما درویش پیشه گمی نامیده می‌شود). این قبیل افراد هم از نظر بزهکاری خیلی مهم نیستند. این افراد برای خود یک خرده‌فرهنگ غیراجتماعی به وجود می‌آورند و اینها از منظر بزهکاری چندان مهم نیستند زیرا خطر مهمی ندارند اگر چه امروزه برخی اعمال آن‌ها جرم‌انگاری می‌شود مثل اعتیاد (جرم مانع) به عبارت دیگر اینان افرادی منفعل هستند نه فعال.

۵- سرکشی یا طغیان (Rebellion): کسانی که از ساختار اجتماعی بیرون رانده شده‌اند و خود را صاحب سهم در اهداف و وسایل نمی‌بینند، آن اهداف و وسایل را غیرقانونی و خودسرانه می‌بینند و به این جهت که بیرون رانده شده‌اند دست به طغیان و شورش می‌زنند. این نوع واکنش داعیه تغییر نظام را دارد و مرتکب جرایم سیاسی و تروریسم و نظایر



آن می‌شوند. اهداف و وسایل را قبول دارند اما نه در جامعه فعلی. اعتقاد بر این است که اعتراضات و نارضایتی‌ها را خود طبقه حاکم به وجود می‌آورد. واکنش نوع چهارم غیراجتماعی<sup>۱</sup> است ولی واکنش نوع پنجم، ضد اجتماعی<sup>۲</sup> است. به این ترتیب مرتون معتقد است زمانی که رقابت همه ارزش‌های اجتماعی را شامل شود و دستیابی به همه ارزشها رقابتی شود نوعی فشار و تنش به وجود می‌آید. همانطوریکه یک ورزشکار برای پیروزی دوپینگ می‌کند و حتی جان خود را پای آن می‌گذارد. جامعه سراسر رقابت سبب می‌شود که نوعی احساس محرومیت به وجود آید و در نتیجه عده‌ای یا از رقابت دست بکشند، یا نوآوری کنند یا آنکه حتی دست به شورش بزنند.

[پیوند نظریه فشار با نظریه دورکیم آن است که نظریه فشار هم با میزان تقید فرد به هنجارهای عمومی موجود ارتباط دارد، لکن در جهت وسایل و اهداف تخصصی شده است].

### ایرادات نظریه مرتون

- ۱- نمی‌توان پذیرفت که در جوامع مادی غربی واقعاً همه جرایم بتوانند در قالب نظریه فشار تبیین شوند. به عبارت دیگر شاید همه افراد برای دستیابی به موفقیت‌های مالی انگیزه نداشته باشند. معبود همه توفیق مالی نیست.
- ۲- در خصوص جرایم اطفال نظریه مرتون پاسخ نمی‌دهد. چون جرایم اطفال بیشتر جنبه لذت‌طلبی فوری دارد و گاه به خاطر احساس بی‌عدالتی است. لذا ارتکاب جرم توسط اطفال به منظور کسب یک هویت اجتماعی است. با این اوصاف می‌توان نظریه مرتون را یک (Middle range theory) دانست که فقط چرایی گروهی از جرایم را تبیین می‌کند و جامع همه جرایم نیست.
- ۳- در جوامع غربی هم که سمبل موفقیت، جنبه مادی دارد این سمبل تقسیم می‌شود به موفقیت‌های ورزشی، نوآوری‌های علمی و ... پس رسیدن به موفقیت مالی فقط عامل ارتکاب جرم نیست.
- ۴- در نظریه مرتون به بزهکاری مهاجرین پرداخته نشده است. مهاجرین در کدامیک از این واکنش‌های پنجگانه قرار می‌گیرند. با توجه به اینکه هنوز با مسابقه آرمانهای جامعه میزبان آشنا نیستند بزهکاری آن‌ها چگونه تبیین می‌شود؟<sup>۳</sup>

### ب- نظریه آلبرت کوهن (خرده فرهنگ مجرمانه):

کوهن با استفاده از نظریه مرتن در جامعه آمریکایی به بررسی مجدد این نظریه در اثر خود تحت عنوان پسران بزهکار (۱۹۹۵) می‌پردازد و تغییراتی در آن ایجاد می‌کند. کوهن اصطلاح جایگاه اجتماعی (Social Status) را جانشین موفقیت (Success) در نظریه مرتن می‌سازد. یعنی طبقات پایین در جامعه از نظر دستیابی به جایگاه اجتماعی دچار

<sup>۱</sup> - Unsocial

<sup>۲</sup> - Antisocial

<sup>۳</sup> آلبرت آکینو (A. Aquino) از محققینی است که در پاسخ به انتقادات وارده به نظریه مرتن از نظر ضعف مبانی تجربی اخیراً کوشیده است. بر مبنای نظر او تأکید عمده نظریه‌های فشار اجتماعی، از جمله مرتن، توجه به اهمیت روابط اجتماعی منفی است. این روابط اجتماعی منفی احساسات منفی مخصوصاً خشم را به همراه دارند که بزهکاری شیوه‌های معمول بیان آن هستند. به نظر آکینو سه منشأ فشار وجود دارد: ۱- عدم موفقیت در دستیابی به اهداف با ارزش از نظر اجتماع ۲- حذف وقایع با ارزش از نظر اجتماع (مثل از دست دادن نزدیکان، طلاق پدر و مادر و...) ۳- تجربه وقایع منفی (مانند سوء استفاده جنسی از کودکان، تنبیه‌های جسمانی و اخلاقی).

ناکامی هستند. جامعه در عین حال که آن‌ها را به کسب منزلت تشویق می‌کند، امکان دستیابی را در اختیار آن‌ها قرار نمی‌دهد.

بر مبنای نظر وی نوجوانان و جوانان طبقه پایین همانند هم‌تایان خود در طبقه متوسط علاقه‌مند به دستیابی به منزلت بالا هستند یکی از مکان‌های مهم برای کسب منزلت در زندگی مدرسه است. در جامعه آمریکایی مدرسه بر مبنای هنجارها و ارزش‌های طبقه متوسط شکل گرفته است و این ارزش‌ها را ترویج می‌کند. جوانان طبقه محروم که عمدتاً از اقلیت‌های نژادی هستند با آن کاملاً بیگانه هستند در نتیجه شکست این افراد بی‌چون و چرا تضمین می‌شود.

آقای کوهن معتقد است که شکل‌گیری خرده‌فرهنگ مجرمانه در محیط مدارس به این جهت است که این محیط از اطفال اقشار مختلف جامعه تشکیل شده است. با توجه به اینکه اطفال متعلق به قشر پایین و متوسط جامعه تحت تأثیر ارزش‌ها و فرهنگ‌های دانش‌آموزان متعلق به طبقه متوسط به بالا قرار دارند زیرا در مدرسه ارزش‌های مطلوب این طبقه (مثل احترام به مالکیت خصوصی، احترام به بزرگ‌تر، ثروتمند شدن، بلندپروازی و امید به ترقی) القا و ترویج و تدریس می‌شود. حال با توجه به اینکه اطفال متعلق به طبقه پایین، ارزش‌ها و نبایدهای معمول در گروه خود را در مدرسه نمی‌بینند و درست بعضی اوقات عکس آن‌ها در محیط مدرسه به آن‌ها القا می‌شود، لذا خود را در حالت تنش و کشش بین ارزش‌های غالب تدریس شده و ارزش‌های خاستگاهی و خانوادگی خود می‌بینند که بعضاً متعارض هستند. این حالت در اطفال سبب می‌شود که اطفال دچار تنش شده و به دنبال راه حل بگردند (راه حل برای مشکل وضعیت و حالت روانی که دارند). یک پاسخ به این وضعیت آن است که به فرهنگ غالب و ترویج شده در مدرسه پشت کرده و به فرهنگ گروه خود پناه ببرند و این خرده فرهنگ ممکن است خلاصه شود در خرده فرهنگ بزهکاری یعنی ممکن است پاسخ به آن تنش، ارتکاب جرم و شکل‌دهی به یک خرده فرهنگ مجرمانه باشد.

چگونگی شکل‌گیری خرده فرهنگ مجرمانه:

در محیط آموزش، دانش‌آموزان طبقه پایین مورد سرزنش و عتاب معلمین و همسالان خود قرار می‌گیرند و چه بسا مدرسه برای رفتار آن‌ها ضمانت اجرا تعیین می‌کند، این رفتار سرزنش‌آمیز مدرسه سبب می‌شود که آن اطفال ارزش و احترامی که برای خود و فرهنگ خود قائل هستند را تدریجاً از دست بدهند و احترام خانوادگی و گروهی آن‌ها از دست برود. لذا دیگر از تلاش برای هم‌نوا کردن خود با بایدها و نبایدهای مدرسه دست بکشند. در چنین حالتی دانش‌آموز متعلق به طبقه پایین می‌کوشد با ترک تدریجی تلاش برای هم‌نوایی خود با ارزش‌های مدرسه، استرس و فشاری را که احساس می‌کند، کم کند. چنین دانش‌آموزی با طرد ارزش‌های غالب خود را راحت می‌کند. به این ترتیب است که دانش‌آموزان طبقه پایین خود را از قواعد بازی مطلوب کنار می‌کشند و از قبول قواعد حاکم بر آن خودداری می‌کنند و به تدریج قواعد و هنجارهای بازی خاص خود را درست می‌کنند. چون قواعد ساخته آن‌ها طوری تنظیم شده که اجازه می‌دهد آرزوهای خود را محقق کنند و استرس خود را رفع کنند. به این ترتیب این قواعد ساخته و پرداخته دانش‌آموزان کم‌کم چارچوب‌های هنجاری را تشکیل می‌دهد که تعدادی اطفال به آن‌ها ملحق می‌شوند و نوعی همبستگی و منافع مشترک ایجاد می‌شود. این منافع و اصول مشترک حتی به صورت نانوشته، خرده فرهنگی ایجاد می‌کند که عبارت است از تقسیم ارزش‌ها بین هم. شکل‌گیری خرده فرهنگ مطلوب گروه نوعی پاسخ و راهکار جمعی است به مشکلاتی که

دانش‌آموزان برای سازگارسازی خود با محیط با آن روبرو هستند. به عبارت دیگر این خرده فرهنگ سبب می‌شود که این دانش‌آموزان از آن فشار و تنش که احساس می‌کنند، رهایی پیدا کنند. این خرده فرهنگ برای رسیدن به هدف خاصی نیست، بلکه برای فرار از آن تنش است. این خرده فرهنگ در جهت تحقیر و دست کم‌گیری فرهنگ متعارف است. از آنجا که این خرده فرهنگ ارزش‌های مبنایی محیط متعارف را نقض می‌کند، به عنوان نوعی هنجارشکنی (جرم یا تخلف انضباطی) مطرح می‌شود. این خرده فرهنگ می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد مثل پوشش و آرایش خاص یا استفاده از مواد مخدر. یکی از مظاهر آن هم می‌تواند خرده فرهنگ مجرمانه باشد. در این خرده فرهنگ، اِشل<sup>۱</sup> (مقیاس) ارزش‌ها واژگون شده و ارزش‌هایی موضوعیت می‌یابد که از نظر جامعه متعارف ضدارزش و یا بعضاً جرم است. در چنین حالتی رفتار بزهکارانه جنبه‌های مختلف به خود می‌گیرد:

۱- سرقت نه یک عمل سودجویانه بلکه عملی تلقی می‌شود که به فرد شخصیت و جایگاه می‌دهد. سرقت عملی شیطنت‌آمیز است که ارزش‌های متعارف و حاکم را به چالش می‌کشد.

۲- سرقت تملک مال است اما به شیوه‌ای خلاف ارزش‌های حاکم. پس سرقت یک عمل لذت‌طلبانه و مقطعی است. نیازی لذت‌طلبانه را به طور مقطعی رفع می‌کند. در این چارچوب ارتکاب سرقت بیشتر برای به چالش کشیدن ارزش‌های متعارف است. نوعی خودنمایی و ابراز فرهنگ جدید است در مقابل فرهنگ اصلی. چون فرهنگ اصلی آن‌ها را تحقیر یا طرد کرده است. خود نظام آموزشی ممکن است طوری باشد که اطفال طبقه پایین خود را از آن جدا کنند. آنچه نظام آموزشی القا می‌کند فرهنگ مطلوب و رسمی است اما فرهنگ همه نیست. این دوگانگی فرهنگ رسمی و فرهنگ واقعی وقتی بحث فرهنگ واقعی طبقات پایین مطرح شود، بیشتر نمود پیدا می‌کند.

تشکیل خرده فرهنگ به طور کلی و از نوع مجرمانه آن به طور خاص بخاطر خروج عده‌ای از متعارفات جامعه سبب می‌شود که افراد در چهارچوب آن خرده فرهنگ نوعی همبستگی بین خود پیدا کرده و به این ترتیب کسب هویت کنند. این هویت تنش‌زداست و آن‌ها را از فشار خارج می‌کند. در صورت شکل‌گیری خرده فرهنگ‌های مجرمانه و با توجه به اینکه اعضای آن‌ها تأکید بر تثبیت ارزش‌های خود دارند برای سازگارسازی آن با اطفال و مهاجرین نیاز به کار مضاعف است: ابتدا خرده فرهنگ مجرمانه مذکور از بین برود (خرده فرهنگ‌زدایی<sup>۲</sup> در ذهن فرد) و سپس فرهنگ متعارف جایگزین آن در وجود فرد بشود<sup>۳</sup> (فرهنگ‌پذیری).

خرده‌فرهنگ‌های بزهکاری به طور خلاصه دارای ویژگیهای زیر می‌باشد:

گرایش غیرسودمندگرایانه

میل به خشونت و ویرانگری

منفی‌گرایی (ارزش‌های معمول و رایج به شکل معکوس مورد قبول قرار می‌گیرد)

لذت‌جویی و خوش‌پرستی (لحظه‌ای و برای مدت کوتاه بدون آینده‌نگری)

آزادی و تنوع در کجرفتاری (دزدی، وحشیگری، خشونت، ایجاد وحشت و ...)

<sup>۱</sup> - Echellon

<sup>۲</sup> - Deculturation

<sup>۳</sup> - Acculturation

استقلال و انسجام گروهی (وفاداری به گروه از اهمیت خاصی برخوردار است). نکته پایانی اینکه، نظریه خرده فرهنگ کوهن معمولاً به عنوان یک نظریه "فشار" یا "ساختاری" در نظر گرفته می-شود. زیرا منشأ خرده فرهنگ بزهکاری، نوعی فشار است که در بالا به تفصیل توضیح داده شد.

### انتقادات وارد بر نظریه خرده فرهنگ مجرمانه

ایرادات وارد بر این نظریات آن است که اولاً: بزهکار طوری ترسیم می‌شود که گویی زشتی عمل خود را درک نمی‌کند. در کسب عادات مجرمانه فردی منفعل است لذا مذمت و سرزنشی که عمل او به دنبال دارد را نمی‌بیند و فقط جنبه مثبت اعمال خود را می‌بیند. در حالی که تحقیقات نشان داده که اطفال بزهکار هم ارزش هنجارهای متعارف و قبح اعمال مجرمانه خود را می‌دانند و درک می‌کنند و هم بر بد بودن و منحرف بودن گروه خود و رفتار خود آگاهند. ثانیاً: ایراد دیگری که بر این نظریات می‌شود گرفت آن است که یک عامل (فشار یا از هم گسیختگی) به تنهایی نمی‌تواند جرم را توجیه کند اگرچه به طور موردی ممکن است جواب دهد.

اما در نهایت ترکیب نظریه‌های پیش گفته می‌تواند جوابگوی مسائل باشد. بعداً خواهیم گفت که در نظریه‌های بحث شده تا به حال، بزهکار فردی متفاوت از دیگران و در واقع مجبور به ارتکاب جرم تلقی می‌شود. تحت تأثیر جبریت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مرتکب جرم می‌شود. لذا با نظریات مطرح شده می‌خواهیم سازوکار ارتکاب جرم را تبیین کرده و عوامل جبری مذکور را کنار بگذاریم. مثلاً با اصلاح زیست بوم فرد، زمینه‌های انومی را از بین ببریم و یا با ادغام خرده فرهنگ‌های مهاجرین در فرهنگ مهاجرپذیر، تعارض‌ها و در نتیجه بزهکاری مهاجرین را تقلیل دهیم.

پس نظریات بحث شده تاکنون، از جبریت اقتصادی، اجتماعی یا زیست بوم‌شناختی سخن می‌گویند. یعنی تأثیر آن‌ها را در ارتکاب جرم، جبری تلقی می‌کنند. اما در نظریه‌های خرده‌محور که در آینده به آن‌ها خواهیم پرداخت بزهکار فردی معتدل و حسابگر و اقتصادی معرفی می‌شود. بزهکار نه فقط فردی بی‌استعداد و کم‌هوش نیست، بلکه اتفاقاً از عقلانیتی برخوردار است که آن را در خدمت بزهکاری قرار داده است. عقلانیتی مثل عقلانیت اشخاصی که فعالیت قانونی و مشروع دارند. بزهکار مجبور نیست، بلکه خودش بزهکاری را انتخاب کرده است.

### ج- نظریه فرصت‌های افتراقی / فراوانی فرصت‌های نابرابر

نظریه بعدی در زمینه نظریه‌های فشار، نظریه فرصت‌های افتراقی (Differential-opportunities) به تعبیر دیگر فراوانی فرصت‌های نابرابر یا ابزار غیرقانونی (Illegal means) است.

واضعین این نظریه دو استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیکاگو ریچارد کلوارد و لوید اوهلین هستند. این دو کوشیدند نظریه انومی دورکیم را که مورد توجه مرتون قرار گرفته بود و نظریه معاشرت‌های ترجیحی ساترلند و نظریه از هم گسیختگی شاو-مک کی را با هم تلفیق و سنتز کنند. یعنی از ترکیب سه نظریه مذکور یک طرح جدید را برای تبیین جرایم و علل آن‌ها استخراج کنند. نظریه مذکور ریشه در مقاله ریچارد کلوارد در سال ۱۹۵۹ دارد. کلوارد معتقد است که نظریه ناپهنجاری مرتون، چیزی جز یک ساختار فرصتی را مشخص نکرده است در حالی که یک ساختار فرصتی دوم نیز وجود دارد. در این حال نه تنها دستگاهی از ابزارهای مشروع برای رسیدن به اهداف فرهنگی وجود دارد بلکه راه‌های نامشروع استانداری نیز وجود دارد (ساختار فرصتی نامشروع). این دومین منبع فرصت‌ها، به زمینه‌ای برای نظریه

پیشنهاد شده در کتابی که کلوارد همراه اوهلین با عنوان "بزهکاری و فرصت: نظریه‌ای از ولگردان بزهکار" در سال ۱۹۶۰ به رشته تحریر درآورد، تبدیل شد.<sup>۱</sup>

از منظر نظریه‌هایی که قبلاً گفته شد اگر فرد فکر کند که در موقعیت اقتصادی مغلوب یا پایین باقی خواهد ماند و امکان ترقی و تغییری در جایگاه اجتماعی وی پیش نخواهد آمد و به عبارت دیگر فکر کند در موقعیت اقتصادی ثابت باقی خواهد ماند این تفکر او را سوق می‌دهد به این که راهکاری برای این وضعیت خود بیابد. یکی از این پاسخها ارتکاب جرم و تشکیل خرده فرهنگ مجرمانه و انتخاب وسایل مجرمانه برای دستیابی به اهداف است. اما از نظر کلوارد- اوهلین این تئوری غلط است. زیرا در وضعیت مذکور همه افراد مرتکب جرم نمی‌شوند. چون فرصتهای مجرمانه و نامشروع در دسترس همه نیست. به عبارت دیگر از نظر کلوارد- اوهلین بزهکاری مجموعه اعمال سازمان یافته و برنامه‌ریزی شده‌ای است که نیاز به شرایط و امکاناتی دارد. فراهم بودن همه این شرایط برحسب موقعیتی که افراد در ساختار جامعه دارند متفاوت است (دسترسی نابرابر، فرصتهای ارتکاب جرم). به عبارت دیگر همه افراد برای ارتکاب جرم نمی‌توانند همه این شرایط را جمع کنند. زمینه واسباب برای همه فراهم نیست. مثلاً خیلی‌ها دوست دارند با اختلاس پولدار شوند. اما برای اختلاس شرایطی لازم است از جمله اینکه فرد کارمند باشد یا در سمت مناسبی باشد و این موقعیت برای همه فراهم نمی‌شود لذا وسایل نامشروع در اختیار همه نیست.

کلوارد و اوهلین به جای نظریه مرتون، مفهوم وسایل نامشروع و غیرقانونی را برمی‌گزینند و معتقدند که دستیابی به این وسایل غیرقانونی ممکن است سه شکل به خود بگیرد. به تعبیر دیگر دستیابی به آن وسایل از طریق سه خرده فرهنگ صورت می‌گیرد:

۱- خرده فرهنگ مجرمانه<sup>۲</sup> که در محله‌های متمول و سازمان یافته با افراد مبادی آداب شکل می‌گیرد. این امر از طریق ارتباط و رابطه افراد جوان با بزرگسالان به وجود می‌آید. بزرگسالان به عنوان مربی تربیتی عمل می‌کنند. در محیط‌های مذکور سمبل‌های موفقیت، خانه و لباس و سفر خارج از کشور و نظایر آن هستند. در شکل‌گیری این نوع خرده فرهنگ مجرمانه نظریه تقلید تارد و نظریه ساترلند مطرح می‌شود. در چنین حالتی ورود در بزهکاری به معنای آن است که فرد در دنیایی بسیار سازگار یافته با ارزشها وارد شده (بزهکاری یقه سفیدی)<sup>۳</sup> و ظاهراً ارزشها را رعایت می‌کند. در این محیط همزمان می‌آموزد که چگونه این رفتارها را مخفی نگه دارد. ضمن فراگیری دسترسی به وسایل غیرقانونی، شیوه پنهان کردن کار خود را هم یاد می‌گیرد. قابلیت مجرمانه و قابلیت سازگاری چنین مجرمینی بالاست. بزهکاران یقه سفید این دو خصوصیت را با هم دارند. استعداد بالای مجرمانه و قابلیت سازگاری بالا با جامعه.

<sup>۱</sup> - رک. فرانکپی، ویلیامز و دیگران، منبع پیشین، صفحه ۱۳۰ و ۱۳۱.

<sup>۲</sup> - Criminal subculture.

<sup>۳</sup> - White- Collar Criminality

در مورد بزهکاری یقه سفیدها همچنین رک. علی حسین نجفی‌ابرنآبادی و حمید هاشم بیکی، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، سال ۱۳۹۰، صفحه ۲۹۲.



۲- خرده فرهنگ متعارض:<sup>۱</sup> این خرده فرهنگ در مناطق از هم گسیخته و متلاشی شده اجتماعی به وجود می‌آید و شباهتهایی دارد با نظریه زیست بوم شاو- مک کی. مناطق از هم گسیخته اجتماعی مناطق فقیرنشین و گتوها هستند. در این مناطق راههای دستیابی به موفقیت- اعم از قانونی و غیرقانونی- بسته است. وسایل دستیابی به موفقیت در دسترس نیست. در چنین حالتی محرومیت از وسایل به منظور دستیابی به اهداف، نزد افراد و جوانان رفتارهای پرخاشگرانه و غیرعادی را باعث می‌شود و لذا جوانان این مناطق خود را از هر شکل یکپارچه‌سازی و ادغام اجتماعی دور می‌بینند. در چنین محله‌هایی چه یکپارچه‌سازی مجرمانه و چه یکپارچه‌سازی متعارف برای جوانها بسته است. حتی برای مجرم شدن باند و تشکیلات ندارند چون همه چیز بهم خورده است (از هم گسیختگی اجتماعی).

در این شرایط می‌توان گفت که جوانها نسبت به هر شکل بهنجارسازی و جامعه‌پذیری و سازگارسازی با محیط، سرکش می‌باشند و به لحاظ این سرکشی نسبت به نظام کنترل جرم با مجازات و دستگیری و محکومیت روبرو می‌شوند. در شرایطی که در یک محله سازمان یافته و دارای نظم اجتماعی، بزهکاران سازمان یافته می‌توانند از تعقیب پلیس و رفتن به زندان به طرق مختلف خود را رهایی دهند، در مناطق از هم گسیخته اجتماعی جوانها به حال خود رها شده‌اند و حمایت مالی در اختیار ندارند. بزهکاران این مناطق حمایت و کمکی در اختیار ندارند. پولی برای تطمیع پلیس (غیرقانونی) یا گرفتن وکیل (قانونی) ندارند. لذا نوجوانان بزهکار در این محله‌ها با سرکوبی شدید، دستگیری و محکومیت روبرو هستند. به این خرده فرهنگ می‌گوییم «خرده فرهنگ تعارض‌آمیز» چون خود محله از انسجام برخوردار نیست این خرده فرهنگ هم انسجام ندارد. در چنین محله‌هایی آمار دستگیری مجرمین بالاست چون قابلیت و استعداد مجرمیت بالا ولی قابلیت سازگارسازی کم است. در این محله‌ها نهادهای دولتی و جامعه‌ی کنترل جرم ضعیف هستند. همبستگی گروهی و اجتماعی ضعیف است. در این خرده فرهنگ برخلاف نوع قبلی اصلاً وسیله دستیابی به اهداف (ولو مجرمانه) در دسترس افراد نیست. زندان بیشتر مملو از این دسته مجرمین است یعنی کسانی که نتوانسته‌اند خود را ظاهرالصالح نشان دهند (برخلاف طبقه قبلی).

۳- خرده فرهنگ کناره‌گیری یا فرار:<sup>۲</sup> در این خرده فرهنگ افرادی دور هم جمع می‌شوند که شکست مضاعف را تجربه کرده‌اند. به این ترتیب که از سویی نتوانسته‌اند اهداف خود را با وسایل قانونی محقق نمایند و از سوی دیگر موفق نشده‌اند در دنیای بزهکاری جذب و ادغام شوند. برای فرار از این شکست مضاعف به وسایلی روی آورده‌اند که این محرومیت مضاعف را موقتاً به فراموشی بسپرد مثل مصرف موادمخدر، اعتیاد به الکل و نظایر آن. نظریه فرصتهای نابرابر یا ابزار غیرقانونی مزیتی نسبت به نظریه مرتون دارد و آن اینکه نشان می‌دهد ورود به عالم بزهکاری بستگی دارد به قابلیت‌های آشکار و نامرئی فرد در ورود به دنیای مجرمان سازمان یافته. یعنی ورود در دنیای مجرمان سازمان یافته نیاز به یک سری قابلیت‌ها دارد. هر کسی نمی‌تواند مرتکب جرم شود.

نکته قابل ذکر دیگر این است که، دستاورد نظریه فشار و مشتقات آن، اهمیت محوری یافتن متغیرهای ساختاری بیرون از فرد به عنوان شیوه‌ای برای فهم سرشت رفتار بزهکارانه بود. آنچه را کوهن، کلوارد و اوهلین در پی‌اش بودند،

<sup>۱</sup> - Conflict subculture

<sup>۲</sup> - Retreatist subculture



مسأله خرده فرهنگ بود. آن‌ها جملگی پیشنهاد مرتون را پذیرفته بودند که برخی از مردم در تلاش‌هایشان برای دستیابی به موفقیت، کامیاب نبودند و از این‌رو آنچه نیاز به توضیح داشت، رفتار انحرافی حاصل از آن بود. شرایط یادشده از طریق شکل‌گیری پاسخ‌های خرده فرهنگی گوناگون، واسطه‌گری می‌شوند. این تمرکز بر روی رابطه درونی میان شرایط ساختاری و پاسخ‌های خرده فرهنگی، امروزه نیز همچنان پدیده‌ای درست و مربوط باقی مانده است.<sup>۱</sup> در پایان، نقاط عمده نظریه فرصت‌های افتراقی از کلوارد و اوهلین را از زبان یکی از نویسندگان انگلیسی بیان می‌کنیم:<sup>۲</sup>

۱- اعضای جامعه دارای دستگاهی مشترک از ارزش‌ها هستند که بر مطلوبیت برخی اهداف زندگی به ویژه موفقیت تأکید دارد.

۲- راه‌هایی استاندارد- مشروع یا نامشروع- برای دستیابی به این اهداف وجود دارد.

۳- این دو نوع راه‌های عمومی (ساختارهای فرصت) به طور یکسان و مساوی در دسترس تمام گروه‌ها و طبقات جامعه نیست.

۴- اعضای طبقه متوسط و بالا دارای راه‌های دسترسی اساسی به ساختار فرصت مشروع (تجارت و سیاست و ...) هستند در حالی که اعضای طبقه پایین اساساً به ساختار فرصت نامشروع (جرم سازمان یافته) دسترسی دارند.

۵- در هر منطقه شهری مربوط به طبقه پایین، درجه ادغام این دو ساختارهای فرصت است که سازمان اجتماعی جامعه را تعیین می‌کند. هرچه میزان ادغام کمتر باشد، اجتماع دارای نابسامانی بیشتر است.

۶- اجتماعات دارای ساختار فرصت نامشروع سازمان یافته، محیط‌های یادگیری را برای رفتار مجرمانه سازمان یافته فراهم می‌آورند. در چنین اجتماعاتی، خرده فرهنگ بزهکاری مردان یکی از دو شکل ایده‌آل را که به درجه دستیابی به ساختار نامشروع وابسته است به خود می‌گیرد:

الف- وقتی فرصتی برای مشارکت موفقیت‌آمیز در ساختار نامشروع در دسترس مردان جوان قرار دارد، خرده فرهنگ ولگردی که اغلب به طور رایج یافت می‌شود، یک ولگرد مجرم می‌باشد. این شکل از ولگردی به عنوان عرصه آموزش برای شکل فعالیت نامشروع که در اجتماع یافت می‌شود، عمل می‌کند.

ب- وقتی فرصت‌ها برای الحاق به ساختار نامشروع دارای همان محدودیت‌های مربوط به الحاق به ساختار مشروع است، شایع‌ترین شکل ولگردی خرده فرهنگی، یک ولگرد عقب‌نشینی کننده می‌باشد. در اینجا اعضای گروه ولگردان، اساساً از اجتماع عقب نشینی می‌کنند و در واقع شکست خوردگان دوجانبه هستند و برای حل مشکلات خویش به مواد مخدر روی می‌آورند.

<sup>۱</sup> - والکلایت، ساندرا، شناخت جرم‌شناسی، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، انتشارات میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۶، صفحه ۴۶-۴۷.

<sup>۲</sup> - به نقل از: فرانک‌پی. ویلیامز و دیگران، منبع پیشین، صفحه ۱۳۴ و ۱۳۵.

۷- اجتماعات ناپسامان، کنترل اجتماعی ضعیفی را اعمال می‌کنند و خرده فرهنگهای ولگردی ناپسامان را به وجود می‌آورند. زمانی که مردان جوان، دستشان هم از فرصتهای مشروع و هم از فرصتهای مجرمانه کوتاه است، شکل رایج خرده فرهنگ ولگردی، شکل ولگرد منازعه‌ای خواهد بود. چنین ولگردهایی در فعالیتهای خشونت بار و مخرب علیه ساختارهای فرصت وارد عمل می‌شدند.

از سوی دیگر ایراداتی به نظریه خرده فرهنگ (subculture) توسط آقای دیوید متزا<sup>۱</sup> وارد شده است. به عقیده وی دو رکن ذیل که از ارکان این نظریه هستند، قابل رد می‌باشند.

۱- در این نظریه به طور ضمنی از این موضوع دفاع می‌شود که ارزش‌های مجرمانه و غیرمجرمانه متفاوت هستند.

۲- نظریه خرده فرهنگ از این امر دفاع می‌کند که بزهکار همواره براساس ارزش‌های مجرمانه عمل می‌کند.

متزا معتقد است که این دو رکن قابل رد هستند. اولاً بزهکاران همیشه در تعارض با جامعه نیستند، بلکه در یک جنبش تدریجی که خود آنها هم متوجه آن نیستند کم کم به دنیای بزهکاری گرایش می‌یابند. به عبارت دیگر بزهکار بین دنیای متعارف و دنیای بزهکاری زندگی می‌کند. گاه نقش بزهکار و گاه نقش یک آدم درستکار را بازی می‌کند. بزهکار بین عمل مجرمانه و متعارف در حال تردد است.

این نظریه متزا را نظریه "Drift" گفته‌اند.<sup>۲</sup> متزا در مصاحبه آزاد با محکومین به حبس به این نتیجه رسید که خرده فرهنگ مجرمانه اصلاً وجود ندارد. تفکیک فرهنگ مجرمین از غیرمجرمین به طور مطلق صحیح نیست. متزا در این مصاحبه‌ها پی برد که: اولاً در پاسخ‌های بزهکاران احساس شرم و تقصیر از عمل ارتكابی مشهود بوده و صحبت از تجربه جنایی آنها برای آنها تلخ بوده است. دوم اینکه اعلام کرده‌اند که معیارهای عمومی اخلاق (مثل تعهد، قول و احترام به خانواده) را قبول دارند. از سوی دیگر بزهکاران می‌گفتند که به افراد درستکار احترام گذاشته و آنها را که با وسایل قانونی به موفقیت رسیده‌اند تحسین و جرایم را تقبیح می‌کنند و از سوی دیگر به مقررات و قوانین آگاهند. مجازات خود را هم به حق و عادلانه می‌دانستند.<sup>۳</sup> متزا نتیجه می‌گیرد که زندانیان مشروعیت نظم اجتماعی را قبول دارند و معتقدند که رسیدن به اهداف بدون کار و تلاش، ارزش نیست. متزا نتیجه می‌گیرد که فرهنگ غالب جامعه نظام ارزشی مجرمین

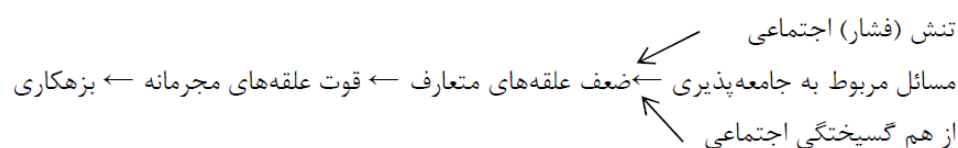
<sup>۱</sup> - David Matza

<sup>۲</sup> - به عقیده او عمل جنایی برحسب موارد ثمره انتخاب آزاد بیش و کم شدید بزهکار است که جرم او در پایان فرآیند تعامل طولانی «دریفت» یعنی «تسلیم هوای دل شدن» و «تردید» و «همال» پدیدار می‌شود. (رک به ریمون گسن، جرم‌شناسی نظری، ترجمه مهدی کی‌نیا، چ اول، تهران: مجد، ۱۳۷۴، ص ۲۰۳). کلمه drift به معنای حالت تردید و دودلی می‌باشد. متزا به کمک این مفهوم، رویکرد اراده آزاد در ارتباط با جرم را با جبریت ترکیب نموده است، تلفیقی معرفت‌شناختی که جبریت معتدل خوانده می‌شود. یعنی فرد بزهکار، نقض قانون را خود انتخاب کرده است و از سوی دیگر، نشانگر فرایندهای اجتماعی مؤثر بر انتخاب اوست. به عقیده متزا، فرد بزهکار به صورت سرگردان در برزخی میان اعمال مشروع و اعمال مجرمانه واقع شده است و به تناوب، به مقتضیات هریک پاسخ می‌دهد. رک. علی‌حسین نحفی‌ایرندآبادی و حمید هاشم بیکی، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، سال ۱۳۹۰، صفحه ۱۳۸.

<sup>۳</sup> - البته متزا با تأکید بر قابل احترام بودن اصول سنتی از قبیل مردانگی، شرف، تقوی و ... برای بزهکاران اعلام می‌دارد هنگامی که انگیزه ارتکاب جرم یکی از این احساسات عالی باشد بزهکار علت موجهی در آن می‌بیند به صورتی که اگر محکوم شود احساس بی‌عدالتی می‌کند (همان، ص ۲۰۵).

را هم تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. اکثر اعضای جامعه درستکار هستند و محیط پیرامون بزهکاران را هم آن‌ها تشکیل می‌دهند پس بزهکار فردی بیگانه از جامعه نیست بلکه جلوه‌ای است از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند.

نظریه‌های بحث شده تا اینجا به تنهایی همه عوامل بزهکاری را توجیه نمی‌کنند. در جمع‌بندی سه فصل اول (از هم گسیختگی اجتماعی، نظریه فشار، نظریه فرهنگی) باید گفت که این سه نظریه از نظریه‌های پیشگام در جامعه‌شناسی جنایی هستند و امروزه هم تحولات از آن‌ها نشأت می‌گیرد. انتقادی که به آن‌ها وارد است این است که بی‌اندازه به یک عامل توجه کرده‌اند. به این ترتیب چرایی جرم را به تأثیر یک عامل تنزل می‌دهند در حالی که باید به فاکتورهای مختلف توجه کرد. نتیجه آنکه برخی محققین یک تابلوی یکپارچه از این سه نظریه به دست داده‌اند که این چشم‌انداز یکپارچه بزهکاری را برای ما بهتر تبیین می‌کند:



آن سه عامل منجر به ضعف علقه‌های غیرمجرمانه (خانواده، مدرسه و محله، دوستان، محل‌گذران اوقات فراغت) و قوت علقه‌های مجرمانه می‌شود که نهایتاً فرد را به سمت بزهکاری سوق می‌دهند. علقه‌های اجتماعی عبارتند از وابستگی، تعهد نسبت به یکدیگر، درگیر شدن و احساس ذینفع بودن و باورها.<sup>۱</sup> وجود این علقه‌های چهارگانه باعث جامعه‌پذیری فرد و ضعف آن‌ها باعث مجرمیت فرد می‌گردد.

## بخش دوم- بررسی آمار بزهکاری

بی گمان دانشجوی کارشناسی ارشد جرم شناسی جهت درک وضعیت بزهکاری در محل سکونت خود به تبع نیاز به دانستن آمار آن در کشور، کشورهای همتراز و کشورهای توسعه یافته دارد. از این رو در بخش دوم از این جزوه سعی شده است تا آمار بزهکاری در استان چهارمحال و بختیاری که این جزوه ویژه دانشجویان دانشگاه آزاد شهرکرد تهیه شده است، آمار بزهکاری در ایران، و آمار کلی بزهکاری در جهان ضمیمه گردد.

آمار مربوط به استان و ایران از سالنامه های آماری منتشره توسط مرکز آمار ایران جمع آوری شده است. آمار جهانی نیز از سایت معتبر nation master گرد آوری شده است.